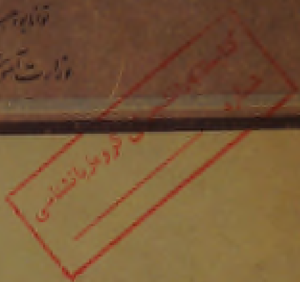
وزارت آموزش و پرورش



دستور

سال چهارم

آموزش متوسطهٔ عمومی

فرهنگ و ادب

۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

دستور

سال چهارم

آموزش متوسطه عمومی

فرهنگ و ادب

پدیدآورندگان

مؤلفان ◀ ● علی اشرف صادقی
(از مبحث " جمله‌های گروهی همپایه " تا پایان کتاب)

● غلامرضا ارژنگ
(از ابتدای کتاب تا پایان مبحث " گروه قیدی و قید ")

کارشناسان سازمان کتابهای درسی ◀ ● اسماعیل روزبه ● رسول شایسته

صفحه پرداز ◀ رضا مسلمان‌زاده

چاپ از ◀ چاپخانه گیل

۱۳۵۸

در باره اصلاح کتابها

سال تحصیلی ۵۸ــ۱۳۵۷ در تاریخ حیات اجتماعی ما کاملا" استثنائی و بی سابقه بود. سالی به ظاهرآشفته که درجریان آن انقلاب اسلامی ایران نضج گرفت وارزشهای اجتماعی مادرعین حال که دستخوش تحولات عظیم بود، استحکامی تازه یافت. این دگرگونیها ایجاب می‌کرد که در دیدگاههای پرورشی، برنامه‌ها وکتابهای درسی وروشهای آموزشی ما تجدیدنظر اساسی بعمل آید، امری که به امعان نظر و صرف وقت کافی نیازمند بود و از اینرو دستیابی به آن برای سال تحصیلی جاری میسر نگردید. اما وزارت آموزش و پرورش برای نیل به این اهداف نیروهای لازم را تجهیز نموده و امیدوار است که با تاییدات خداوندمتعال آن رابرای آینده ای نه چندان دور به صورتی که درخور انقلاب اسلامی و بی نظیرما باشدتحقق بخشد.

برای سال تحصیلی ۵۹ــ۱۳۵۸ تا آنجا که امکانات اجازه می‌داد تغییراتی در متون کتابهای درسی داده‌شد، بعضی ازآنها تغییر کلی یافته ویاازنوتألیف شدند. درسایرکتابهای درسی اصلاحاتی ضروری بعمل آمد که به علت ضیق وقت انجام آن در متون کتابها میسر نگردید. فهرست اصلاحات کتابهای هر کلاس در جزوه ای جداگانه و یا در پایان کتاب فارسی آن کلاس آمده است تا دانش‌آموزان عزیز با راهنمایی معلمان گرامی اصلاحات یاد شده را قبل ازآغاز تدریس در هر کتاب بعمل آورند.

از خداوند می‌خواهیم تا به همهٔ دانش‌آموزان، دبیران و سایر دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت توفیق عنایت فرماید.

سازمان کتابهای درسی ایران

به نام خدا

سخنی با دبیران و دانش‌آموزان عزیز

مولوی یکی از شاعران اندیشمند کشورما، می‌فرماید:

ماهی از سر گنده گردد، نی ز دُم*

انسان‌هم مثل ماهی، از راه‌سر، که جایگاه اندیشه و احساس اوست، بزرگ‌می‌شود، رشد معنوی پیدا می‌کند، یا آسیب‌می‌پذیرد و فاسد می‌شود.

به همین جهت، دشمنان امت‌ها، جهانخواران، در همه‌ی جهان، برای آسیب رساندن به ملت‌ها، ابتدا به سوی فرهنگ و اندیشه آنان نشانه می‌روند، و برای آنکه نقشه‌های پلیدشان را از پایه، عملی کنند، یکراست به سراغ آموزش و پرورش می‌آیند.

در کشور عزیز ما هم، استعمارگران به کمک‌دست‌ها و دست‌پرورده‌های پلیدخود، همین کار را می‌کردند. از روشهای تربیتی ویژه‌ای استفاده می‌کردند که نه تنها ربطی به پرورش اسلامی و ایرانی نداشت، بلکه دانش‌آموزان را به بیراهه می‌کشانید.

کتابهای درسی شما را طوری می‌نوشتند که بعد از سالیان دراز، به تدریج نسبت به فرهنگ اصیل خود، بیگانه شوید.

لابد برنامه‌های استعماری اردوها را فراموش نکرده‌اید؟

و پاره‌ای مطالب کتابهای درسی را بیاد دارید.

تلویزیونهای رنگی‌را درکلاسهای‌بی‌بخاری، با پنجره‌های‌شکسته، از یاد نبرده‌اید

رژه‌های اجباری و خیلی چیزهای دیگر را ... بخاطر می‌آورید.

همه‌ی این برنامه‌های پلید، به همت مردم کشور عزیزمان، با انقلاب پر شکوه تاریخی و جانفشانیها، به پایان رسید.

و اینک آزادیم

سلام برآزادی

---

* کاف در کلمه‌ی "گنده" را می‌توانیم هم به زبر بخوانیم و هم به پیش .... یعنی هم‌آسیب‌پذیری و هم رشد ماهی از طرف سر است.

درود برشما که در این پیکار، در این کار، پا به پای پدران، مادران و آموزگاران دلیر و مبارز خود، ایستادگی کردید. شاد باد روان کسانی که در این راه جان دادند ونهال آزادی را با خون خود آبیاری کردند.

شما را در راهپیمایی‌ها دیدیم
و در پیش تانکها
با پیکر غرقه در خون
با مشتهای برافراشته و گلگون، زیباتر از قامت ارغوانی شقایق‌ها....
فریادهایتان را شنیدیم:
به بلندی آزادگی،
شکوفا، ترد، از جان جوشیده،
درودهای گرم ما نثارتان باد.

اینک در کلاسی نشسته‌اید که خود و آموزگارتان، آزادی فضای آن را با مبارزه به دست آورده‌اید.... و سازندگی و پاکی آن را به‌کمک هم، تأمین خواهید کرد و فردای ایران، ایران آباد را، در آن، فراهم خواهید ساخت....

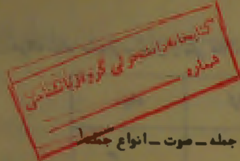
و ما که کتابهای شما را فراهم می‌کنیم، کوشیده‌ایم، تا آنجا که ممکن بوده‌است، پلیدی را از کتابهای شما پاک کنیم و چیزهایی سزاوار شکوه انقلاب و بزرگی روح شما در آن‌ها بنویسیم.

امسال وقت کم بود و نرسیدیم در همه‌ی کتابها این‌کار را انجام‌دهیم. امیدواریم سال دیگر بتوانیم همه‌ی کتابها را درخور فکر و روح‌بلند شما بنویسیم.

چون ما، شما را بزرگ می‌دانیم:
به بزرگی آزادی
به بزرگی ایران
به بزرگی ایمان
آزادگی گواراتان باد
که سزاوارید.

وزارت آموزش و پرورش

فهرست



جمله ــ کوتاه‌ترین جمله ــ شبه جمله ــ صوت ــ انواع جمله[1]

جمله

جمله سخنی است که حداقل دارای دو جزء اصلی باشد : نهاد و گزاره : من رفتم . پرویز آمد .

گزاره ــ گزاره که هستهٔ جمله است کلمه یا گروهی از کلمات است که گوینده به وسیلهٔ آن مطلب اصلی خود را بیان می‌دارد . گزاره معمولاً " فعل یا گروه فعلی است : پرویز رفت . پرویز از حال رفت .

نهاد ــ نهاد کلمه یا گروهی از کلمات است که در ساختمان جمله همراه گزاره می‌آید و انجام‌یافتن مفهوم گزاره را عملی می‌کند یعنی موجب عملی شدن مفهوم گزاره می‌شود : من رفتم . پرویز رفت . برادر من رفت .

نهاد در زبان فارسی بر دوگونه است : نهاد اختیاری و نهاد اجباری .

نهاد اجباری همان شناسه است که در ساختمان هر جملهٔ فعلی وجود دارد .

نهاد اختیاری اسم یا ضمیری است که همراه فعلی در جمله می‌آید ولی می‌توان آن را از جمله حذف کرد ، زیرا بدون آن هم جمله کامل است .

نهاد اختیاری	گزاره	و نهاد اجباری
ــ	رفت	َم
من	رفت	َم

در این کتاب هرجا کلمهٔ نهاد به کار می‌رود منظور همان نهاد اختیاری است .

---

۱ ــ این درس و درسهای بعدی تا پایان " گروه قیدی و قید " خلاصه‌ای از دو کتاب دستور دوم و سوم دبیرستان است . بدیهی است که دبیران گرامی ضمن تدریس این قسمت از کتاب، به طرح و حلّ تمرینهای مربوط به آنها نیز خواهند پرداخت .

هرگاه نهاد جاندار بر بیش از یکی دلالت کند معمولاً شناسهٔ فعل جمع خواهد بود.

نهاد	گزاره و شناسه	
تو	رفت	ی
پرویز	می‌رو	د
شما	رفت	ید
سربازان	می‌رو	ند

هرگاه نهاد چند اسم یا چند اسم و ضمیر همپایه باشد شناسه به صورت جمع می‌آید و از نظر شخص، با شخص برتر مطابقه می‌کند.

نهاد	گزاره و شناسه	
پرویز و فریدون و منوچهر	می‌رو	ند
یا من یا تو یا او	می‌رو	یم

در موارد زیر برای نهادی که بر بیش از یکی دلالت می‌کند، شناسه می‌تواند به صورت مفرد یا جمع بیاید:

* اسمی که همراه عددی جز "یک" باشد: ده‌نفر به‌دیدن‌ما آمد ـــ ده نفر به دیدن ما آمدند.
* نهاد غیر مفردی که غیر جاندار باشد: برگها می‌ریزد (می‌ریزند). کاسه و بشقاب می‌شکند (می‌شکنند).
* هرگاه نهاد " اسم جمع " باشد: گروهی مخالف بود (بودند). خلق به جنبش درآمد (درآمدند).
* هرگاه نهاد کلمات "هریک"، "هرکدام" و "کدام‌یک" باشد: هریک از آنها جداگانه آمد (آمدند). هرکدام از آنها با یکی آمد (آمدند). کدام یک از دانش‌آموزان آمد (آمدند).

برای کلمات مبهم "همه" و "برخی" و "بعضی" شناسهٔ فعل همیشه به‌صورت جمع می‌آید: همه آمدند. برخی نشستند. بعضی رفتند.

گاهی به منظور احترام، برای نهاد مفرد، شناسهٔ فعل به صورت جمع می‌آید: آقای مدیر تشریف آوردند.

برای سه کلمهٔ "گلّه" و "کاروان" و "قافله" که اسم جمع هستند، شناسهٔ فعل همیشه به صورت مفرد می‌آید: گلّه بازآمد. کاروان رفت. قافله به منزل رسید.

برای کلمهٔ "مردم" شناسهٔ فعل همیشه به صورت جمع می‌آید: مردم از دیدن او شادمان شدند.

کوتاه‌ترین جمله

۱ـ جمله‌های دوجزئی

الف ـ جمله‌های فعلی ناگذر: نشستم (نشست + َم)

ب ـ جمله‌های اسمی: توقّف ممنوع. چشمت روشن. شب خوش.

۲ـ جمله‌های سه جزئی

الف ـ جمله‌های ربطی: خوبم. درست است. بهاری

۱	۲ و ۳
خوب	َم
درست	است
بهار	ی

ب ـ جمله‌های فعلی گذرا: پرویز را دیدم (پرویز را + دید + م).

۳ـ جمله‌های چهارجزئی

الف ـ جمله‌هایی با مفعول و یک کلمهٔ دیگر: او را عاقل پنداشتم.

ب ـ جمله‌هایی با فعل دو مفعولی: او را پرویز نامیدند.

ج ـ جمله‌های غیر شخصی: خنده‌اش گرفت. سردش می‌شود (سرد + َش + می‌شو + َد)

شبه جمله

شبه جمله سخنی است که تنها یک بخش دارد و مفهوم کاملی را بیان می‌کند: سلام! آفرین! دقّت! خاموش!

صوت

صوت سخنی است که مانند شبه جمله تنها یک‌بخش دارد و مفهوم کاملی را بیان می‌کند. صوت برای بیان حالات روحی و عاطفی به زبان می‌آید و اغلب معنی قطعی ندارد و معنی آن

از موقعیت گوینده و طرز ادای آن شناخته می‌شود : هیس ! بهبه ! آه ! وه ! آخ ! اوف ! پیف ! آه ! به !

صوت را از نظر معنی به انواع زیر تقسیم می‌کنند :

۱ـ فرمان : هیس! پیشت! کیش! چخ!

۲ـ آفرین و تحسین : بهبه! زهی!

۳ـ افسوس : وای! ای وای! آماه! وَه!

۴ـ درد ولذّت : اوف! آخ! اوخ! هی! واخ!

۵ـ آگاهی‌دادن و صدازدن : هان ! زینهار! هین! ها! هی! و نیز آی ! آهای! اُی! اُهوی! (هنگامی که به تنهایی و بدون همراهی اسم به کاروروند) .

۶ـ تنفر : اَه ! اَمّاه ! پیف !

۷ـ شگفتی : وه ! به! بهبه ! اِهه ! اُه ! اِ ! دِ ! اوه ! واخ ! وا !

۸ـ اعتراض : اِ ؟! دِ؟! اِهه ؟ ! دِهه ؟!

۹ـ تمسخر و تحقیر : اُه! اُهو! په! اه ! اِهه ! دِهه! زکی! اِکی !

صوت می‌تواند متمم یا جملهٔ پیرو داشته باشد : وای برتو . وه که از دست او به جان آمدم .

انواع جمله

جمله ازنظر وجه فعلی‌که در آن به‌کار رفته به سه نوع تقسیم می‌شود : خبری ، التزامی ، امری .

جملهٔ خبری ـ جملهٔ خبری جمله‌ای است که فعل آن از وجه اخباری باشد . در جملهٔ خبری معمولا" مطلبی به صورت خبر بیان می‌گردد : هوا سرد است . جملهٔ خبری می‌تواندبه صورت پرسشی درآید : آیا هوا سرد است ؟

جملهٔ خبری همچنین می‌تواند به کمک "چه" و ترکیبات آن یا به کمک " عجب "به صورت جملهٔ تعجّبی درآید : چه باغ با صفایی است ! عجب باغ باصفایی !

جملهٔ التزامی ـ جملهٔ التزامی جمله‌ای است که فعل آن از وجه التزامی باشد . جملهٔ التزامی معمولا" به صورت جملهٔ پیرو و به‌کار می‌رود : رفتم که او را ببینم .

جملهٔ التزامی می‌تواندبه صورت پرسشی درآید : می‌خواهم‌به گردش بروم . به گردش بروم ؟ آیا به گردش بروم ؟ کی بروم ؟ کجا بروم ؟

جملهٔ امری ـ جملهٔ امری جمله‌ای است که فعل آن از وجه امری است . جملهٔ امری دستور و

فرمان یا توصیه یا خواهشی را در بردارد : به خانهٔ ما بیا . لطفا" این کتاب را بگیرید .

تمرین

۱ـ در جمله‌های زیر نهاد را مشخص کنید :

آفتاب روبه غروب می‌رفت که حاجی رحیم و طغان به راه افتادند و به‌جمع روستاییانی که با سبد خالی از بازار شهر باز می‌گشتندپیوستند . رهگذران به تدریج یکی پس از دیگری به راهی پیچیدند و به سوی روستای حریق‌زدهٔ خود شتافتند .

حاجی‌رحیم سلانه سلانه باگامهای موزون و شمرده می‌رفت‌وبه عادت همیشگی ترانه‌ها و تصنیفهای عربی زمزمه‌می‌کرد . طغان در این مدت خوب رشد کرده بود . طرّه‌های سیاه‌موهای بلندش به رسم نوجوانان از زیر عمامهٔ کبودش بیرون آمده و روی شانه‌ها فرو ریخته بود . . .

زندگی پس از ماههای پر مشقتی که در دخمهٔ تاریک ونمور زندان گورگنج گذرانده بود ، نشاط خاصی به او می‌بخشید .

خر سیاه گوشهای دراز خود را جلو داده بود و سمهای محکم خود را تندتند بر زمین می‌کوبید . . .

گاه از دورابری از گرد و غبار نمودار می‌شد و سپس از پشت درختان چند سوار مغول که ملازم‌سرکرده یا داروغه بودندویا شتران کندگام حامل‌غلّه را حفاظت‌می‌کردندپدیدمی‌آمدند . در این برخوردها معمولا" یکی از مغولان از دیگران‌جدا می‌شد و به سوی حاجی‌رحیم‌می‌تاخت و بانگ می‌زد : کیستی ؟ کجامی‌روی ؟ . . . . .

(چنگیزخان : واسیلی‌یان)

۲ـ برای نهادهای زیر فعلی با شخص مناسب بیاورید :

پرویز وفریدون درمدرسه . . . . من وبرادرم درخانه . . . . هریک ازآنها . . . . ده‌نفردر آنجا . . . . گلهای شمعدانی‌در گلدان . . . . گروهی‌با این کار . . . . هرکدام ازمابه جایی . . . . کدام یک ازآنها را . . . . همه به دانشگاه . . . . برخی در خانه . . . . بعضی . . . . گلّه از دشت . . . . کاروان از راه . . . . مردم از او . . . . آقای رئیس به اداره . . . .

۳ـ برای هریک از انواع جمله‌های دوجزئی و سه‌جزئی و چهارجزئی دو مثال بیاورید .

۴ـ در جمله‌های زیر صوت و شبه جمله را مشخص کنید و جمله‌ها را به صورت کوتاه‌ترین جمله درآورید : وای بر خونی‌که یک روز از آن بگذرد ! خوشا روزگار جوانی! آه‌از دردبینوایی! دریغا که دیگر او را ندیدم ! ننگ بر مزدوران بیگانه ! افسوس که جوانی زودگذر است ! خیر مقدم ! چه خبر؟ وه که چه سنگین‌دل بود .

۵ـ برای هریک از انواع جملهٔ خبری ، التزامی ، امری دو مثال بیاورید .

گروه فعلی

گروه فعلی عبارت است از فعل و وابسته‌های آن که همیشه در جایگاه‌گزاره بکار می‌رود. فعل‌که هستهٔ گروه فعلی است‌کلمه‌ای است‌که دارای ویژگیهای زمان، شخص، وجه، نمود، نشانهٔ نفی، " بـ " و " می " ، می‌باشد.

۱ـ زمان ــ هر فعلی ناگزیر در یکی از زمانها انجام می‌پذیرد. زمانهای‌هرفعل از مادّهٔ مضارع و مادّهٔ ماضی آن ساخته می‌شود.

مادّهٔ مضارع : می‌خورم ، می‌خوری ، بخورد ⟵ خور.

مادّهٔ ماضی : خوردم ، می‌خوردی ⟵ خورد.

۲ـ شخص ــ شخص جزئی است که همراه فعل می‌آید و آن را تبدیل به جمله می‌کند.

شخص	فعلهای مضارع		فعلهای ماضی	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اوّل شخص (گوینده)	می‌رو / َم	می‌رو / یم	رفت / َم	رفت / یم
دوّم شخص (شنونده)	می‌رو / ی	می‌رو / ید	رفت / ی	رفت / ید
سوّم شخص (دیگرکس)	می‌رو / َد	می‌رو / َند	رفت / ∅	رفت / َند

۳ـ وجه ــ وجه صورتی است از فعل که نظر گوینده را نسبت به قطعی یا غیر قطعی بودن یا امری بودن فعل روشن می‌کند. فعل در زبان فارسی امروز سه وجه دارد : اخباری، التزامی، امری :

الف ــ وجه اخباری ــ در وجه اخباری‌گوینده وقوع فعل را قطعی می‌داند : پرویز آمد. هوشنگ‌می‌رود. پروانه خواهد آمد.

ب ــ وجه التزامی ــ در وجه التزامی گوینده انجام عملی را ممکن یا محتمل یا مشروط می‌داند.

همچنین‌وجه التزامی‌یادعا و امید و آرزو و میل‌رامی‌رساند و یا فرمان و توصیه وخواهشی

را بیان می‌کند : شاید پرویز بیاید. باید پرویز بیاید. خیر ببینی. نیفتی !

ج ــ وجه امری ــ در وجه امری منظور گوینده، ارادهٔ فرمان یا توصیه یا خواهش است : برو. بفرمایید.

۴ـ نمود ــ نمود عبارت است از نحوهٔ انجام‌گرفتن فعل از نظر شروع و پایان یا استمرار و در جریان بودن آن. نمود در زبان فارسی بر دونوع است : ساده و مستمر.

نمود ساده ــ هرگاه انجام کار بطور عادی صورت گیرد آن را نمود ساده می‌خوانیم : می‌روم.

نمود مستمر ــ نوعی‌فعل در زبان فارسی‌امروز هست که دلالت بر عملی دارد که درحال‌انجام شدن است یا در حال‌انجام‌شدن بوده است. این نوع نمود را نمود مستمر می‌خوانیم :

دارم می‌روم : مضارع مستمر.
داشتم می‌رفتم : ماضی استمراری مستمر.
داشته می‌رفته : ماضی استمراری کامل مستمر.

۵ ــ نشانهٔ نفی ــ هرفعلی می‌تواند بصورت مثبت یا منفی بیان شود : نمی‌رود. اگر نرود. نرو (مرو). نخواهد رفت. دیده نشد.

۶ـ " بـ " و " می " ــ " بـ " ، نشانهٔ مضارع التزامی و وجه امری است : برود، بزن. "می " علامت ماضی استمراری است : می‌روم.

۷ـ جهت ــ چگونگی رابطهٔ فعل را با نهاد خود، جهت فعل می‌گویند. فعلهای فارسی‌دارای دو جهت است : گذرا و ناگذر.

گذرا ــ اگر نتیجهٔ عمل فعل در نهاد باقی نماند و به کلمهٔ دیگری‌برسدفعل " گذرا " یا "متعدی" نامیده می‌شود : پرویز پنجره را بست.

فعل گذرا را می‌توان به کمک " شدن " و " گشتن " به صورت " مجهول " درآورد : پنجره بسته شد. بالأخره خانه ساخته شد.

ناگذر ــ هرگاه فعل علاوه بر نهاد به کلمهٔ دیگری نیاز نداشته باشد، فعل " ناگذر " یا "لازم" خوانده می‌شود. در این صورت نتیجهٔ عمل فقط در نهاد باقی می‌ماند : شیشه شکست، پرویز آمد.

گذرا کردن افعال ناگذر ــ بیشتر افعال ناگذر ساده را می‌توان به صورت زیر گذرا کرد :

مادهٔ مضارع ناگذر + اندن (=انیدن) ← مصدر فعل گذرا
خواب + اندن (=انیدن) ← خواباندن (خوابانیدن)
دو + اندن (=انیدن) ← دواندن (دوانیدن)

جزء " اندن" را می‌توان به مادهٔ مضارع پاره‌ای از افعال گذرا نیز افزود و آنها را به‌صورت **گذرای سببی** درآورد : خور + اندن ← خوراندن .

افعال ناگذر مرکّبی که از ترکیب یک اسم با "شدن" یا "گشتن" و "گردیدن" ساخته شده‌اند، با تبدیل "شدن" و "گشتن" و "گردیدن" به "کردن" و "فرمودن" و "ساختن" و "نمودن" به افعال گذرا تبدیل می‌شوند :

غمگین شد ← غمگین کرد
بیدار شد ← بیدار کرد
عصبانی شد ← عصبانی نمود
دشوار شد ← دشوار ساخت
تنبیه شد ← تنبیه فرمود

جدول افعال سادهٔ گذرا و ناگذر

ناگذر	گذرا	گذرا و ناگذر
آمدن ، نشستن ، خوابیدن ، برخاستن ، دویدن ، گریستن ، رسیدن ، برگشتن ، پریدن ، جَستن ، خروشیدن ، درخشیدن ، . . .	کشتن ، زدن ، دیدن ، دریدن ، بستن ، گشودن ، ربودن ، ستودن ، آوردن ، خریدن ، کندن ، گزیدن ، انداختن ، بردن ، خوردن ، سپردن ، خواندن ، . . .	ریختن ، برافروختن ، آویختن ، شکستن ، گسستن ، پختن ، . . .

تمرین

۱ـ برای هریک از وجه‌های اخباری و التزامی و امری دوجمله بسازید .

۲ـ چهار جمله بسازید که فعل آن دارای نمود مستمر باشد .

۳ـ صورت گذرای فعلهای ناگذر زیر را بنویسید :
پریدن ، دویدن ، چریدن ، خندیدن ، خوابیدن ، نشستن ، گریستن .

۴ـ از فعلهای گذرای زیر ، گذرای سببی بسازید و آن را در جمله‌ای به کار ببرید :
شناختن ، بریدن ، خوردن .

۵ـ با هریک از فعلهای زیر یک جمله به‌صورت ناگذر و یک جمله به‌صورت گذرا بسازید :
ریختن ، برافروختن ، آویختن ، شکستن ، پختن .

زمانهای افعال فارسی

افعال فارسی دارای سه زمان مضارع و ماضی و مستقبل است که لزوماً به یکی از سه وجه اخباری و التزامی و امری می‌آیند.

وجه اخباری

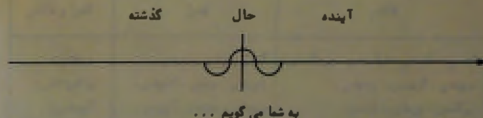
۱ــ مضارع اخباری: می + پرس + ـَ م ← می‌پرسم.

می‌پرسم	می‌پرسیم
می‌پرسی	می‌پرسید
می‌پرسد	می‌پرسند

گاهی مضارع اخباری بدون "می" به کار می‌رود: گویند که... کتابی دارم که.... فکر کنم که...

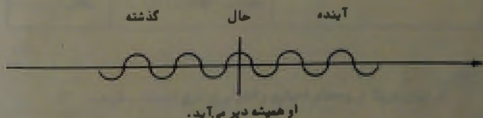
موارد استعمال ــ مضارع اخباری در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱ــ برای بیان وقایعی که در حال حاضر جریان دارند: به شما می‌گویم از اینجا بروید.



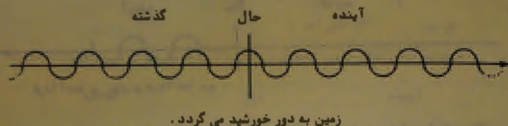
به شما می گویم ...

۲ــ برای بیان وقایعی که به‌طور معمول اتفاق می‌افتد یا تکرار می‌شود: او همیشه دیر می‌آید.



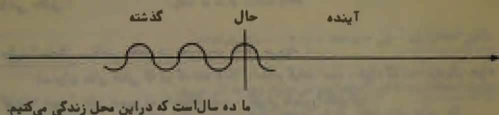
او همیشه دیر می‌آید.

۳ــ برای بیان حقایق کلی که به زمان خاصی اختصاص ندارند: زمین به دور خورشید می‌گردد.



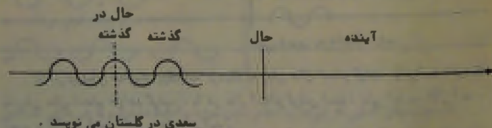
زمین به دور خورشید می گردد.

۴ــ برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و هنوز ادامه دارد: ما ده‌سال است که در این محل زندگی می‌کنیم.



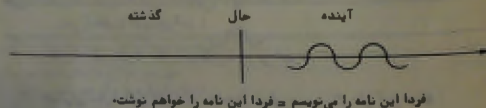
ما ده سال‌است که دراین محل زندگی می‌کنیم.

۵ــ برای زنده‌تر نشان دادن عملی که در گذشته انجام شده به جای ماضی: سعدی در گلستان می‌نویسد = سعدی در گلستان نوشته است.



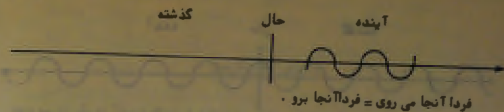
سعدی در گلستان می نویسد.

۶ــ برای بیان وقایعی که در آینده اتّفاق خواهد افتاد معادل مستقبل: فردا می‌آیم = فردا خواهم آمد.



فردا این نامه را می‌نویسم = فردا این نامه را خواهم نوشت.

ب- برای بیان امر : می‌روی آنجا و کتاب را می‌خری= برو آنجا و کتاب را بخر.

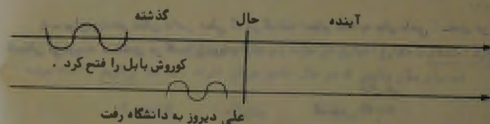


۲- ماضی اخباری : گونه‌های ماضی اخباری در فارسی امروز از این قرارند : ماضی مطلق ، ماضی استمراری ، ماضی بعید . هریک از این زمانها یا ساده‌اند یا کامل .

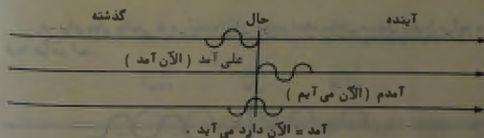
ماضی مطلق : رفت + ـَ م ——← رفتم

موارد استعمال ـ ماضی مطلق در موارد زیر به کار می‌رود :

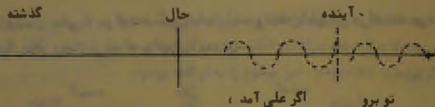
۱- برای بیان عملی که در گذشته کاملا" انجام گرفته است ، خواه گذشته‌ی نزدیک ، خواه گذشته‌ی دور : علی دیروز به دانشگاه رفت . کوروش بابل را فتح کرد .



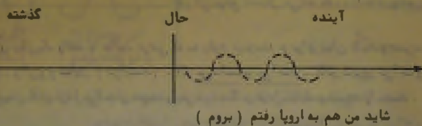
۲- برای بیان عملی که درگذشته‌ی نزدیک به زمان حال انجام گرفته ، یا درآینده‌ی نزدیک به زمان حال انجام خواهد گرفت ، یا در حال انجام گرفتن است : علی آمد = الآن آمد . آمدم = الآن می‌آیم . آمد = دارد می‌آید .



۳- برای نشان دادن آینده در جمله‌های شرطی و پیرو : اگر علی آمد تو برو .



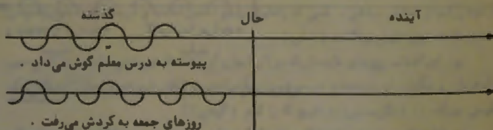
همچنین برای نشان دادن احتمال در آینده : شاید من هم به اروپا رفتم .



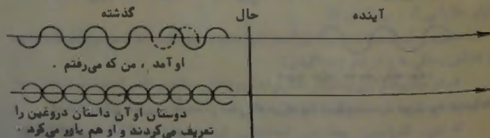
ماضی استمراری : می + پرسید + ـَ م ——← می‌پرسیدم

موارد استعمال ـ ماضی استمراری در موارد زیر به کار می‌رود :

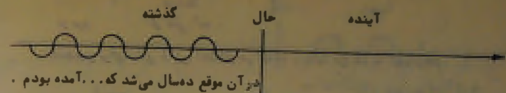
۱- برای بیان عملی که در گذشته ادامه داشته یا تکرار شده است : احمد پیوسته به درس معلم گوش می‌داد . روزهای جمعه به گردش می‌رفت .



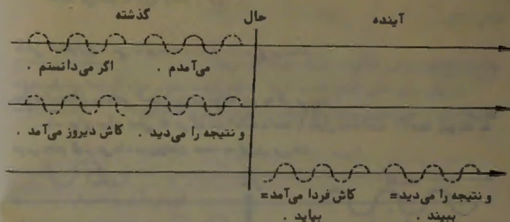
۲- برای بیان عملی که در حال انجام شدن بوده و ادامه داشته و یا در حالی که هنوز تمام نشده ، عمل دیگری اتفاق افتاده است : دوستان او آن داستان دروغین را تعریف می‌کردند و او هم باور می‌کرد . من که می‌رفتم او آمد .



۴ـ برای بیان عملی که در گذشته مدّتی ادامه داشته و نقطهٔ پایان آن در گذشته مورد نظر است: درآن‌موقع ده‌سال‌می‌شد که به تهران آمده بودم .



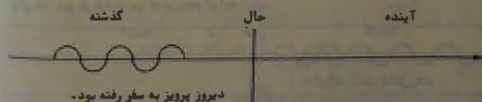
۵ـ برای بیان‌یک واقعه یا حالت فرضی که به وقوع نپیوسته ، و برای بیان تأسّف‌وحسرت (درگذشته) ، وآرزو و تمایل (درآینده) : اگر می‌دانستم می‌آمدم . کاش دیروز می‌آمد و نتیجه را می‌دید . کاش فردا می‌آمد و نتیجه را می‌دید= کاش فردا بیاید و نتیجه را ببینند .



ماضی بعید : رفته + (بود +ـَـم) ـــــ رفته بودم .

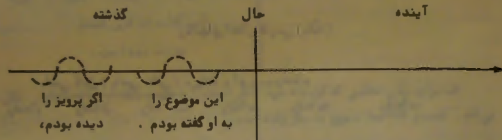
موارد استعمال – ماضی بعید در موارد زیر به کار می‌رود :

۱ـ برای بیان عملی که در گذشته اتّفاق افتاده و تمام شده و نتیجهٔ آن موردنظر است :
دیروز پرویز به سفر رفته بود .



۲ـ برای بیان حسرت و تأسف از عملی که در گذشته انجام نشده : خوب بود تو نیامده بودی (خیلی بد شد که توآمدی) .

همچنین در جمله‌های شرطی ، در پایه و پیرو ، یا تنها در پیرو ، برای بیان عملی به کار می‌رود که ممکن بوده درگذشته اتّفاق بیفتد و نتیجهٔ آن حاصل شود ولی اتّفاق نیفتاده است :
اگر پرویز را دیده بودم ، این موضوع را به او گفته بودم .



۳ـ ماضی بعید افعالی‌مانند نشستن ، خوابیدن ، وایستادن که حالت‌را می‌رساند‌دلالت برحالت مستمر در گذشته دارد : خوابیده بود . ایستاده بودی .

تمرین :

۱ـ در جمله‌های زیر مصدرهایی را که داخل پرانتز آمده به فعل تبدیل کنیدو زمانهای مضارع اخباری و ماضی مطلق و ماضی استمراری و ماضی بعید را مشخص کنید :

برای رستگاری مردان کار امانت از لوازم ضروری است و هر صنعتگری (توانستن) این صنعت را در اعمال خویش ظاهر سازد. لزوم این صفت برای این دو طبقه مثل لزوم شجاعت (بودن)برای شخص سپاهی . کسی که رفتارش را بر اساس امانت و درستکاری استوار (نمودن) اسمش مانند بوی خوش پراکنده (شدن) .

تو ، ای آفتاب روزهای تابستان‌که بر آن ایوان از رخنه‌ها نوربخشی (کردن)و گاهی‌چون نامحرمان و غمّازان از شیشه‌های در سرخویش را براندرون اتاق (بردن) و مارا گرداگرد آن کرسی بزرگ. . . (نگریستن) تو امروز که را گرم (کردن) ؟

ای قطره‌های مروارید رنگ باران بهار که آجرهای زدودهٔ صحن حیاط اندرونی‌ما را سالی چند روز (شستن) شما امروز زیرپای که بخار(شدن) ؟

ای گلدانهای نارنج که در آن روزهای آغاز زندگی من گلهای سفید خوشبوی شما هوای وسط‌روز بهار را . . . . ، از بوی ملایم خود (پرکردن) شما امروز گلهای سفید خود را . . . . . برای دلارایی که (پروراندن) ؟

دیروز که از تو جدا (شدن)در راه به کسی (برخوردن)که سالها (بودن)او را (ندیدن) و کشاکش زندگی ما را از هم (جداکردن) . . . .

۲ـ از مصدرهای زیر زمانهای مضارع اخباری‌وماضی مطلق و ماضی‌استمراری و ماضی‌بعید بسازید و هر یک را در جمله‌ای به کار ببرید :

گذشتن . گذراندن . پنداشتن . انداختن . گریستن . گماشتن . رفتن . بستن .شکستن.

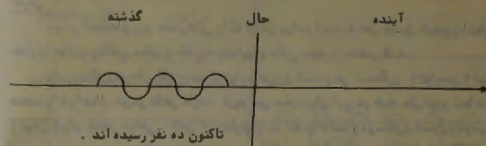
زمانهای افعال فارسی (بقیّه)

ماضی کامل (ماضی نقلی) : رفته + ام ←ـــ رفته‌ام

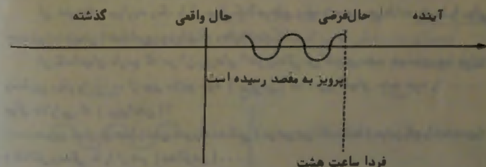
رفته‌ام   رفته‌ای   رفته است   رفته‌ایم   رفته‌اید   رفته‌اند

موارد استعمال ـ ماضی کامل در موارد زیر به کار می‌رود :

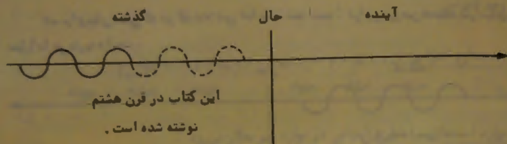
۱ـ برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و نتیجهٔ آن درحال حاضر موردنظراست : تاکنون ده‌نفر رسیده‌اند .



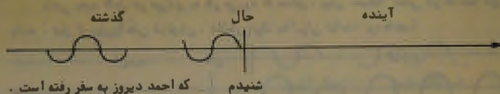
درصورت وجود قرینه ، گاهی نتیجهٔ عمل درآینده مراد است : فردا ساعت هشت پرویز به مقصد رسیده است .



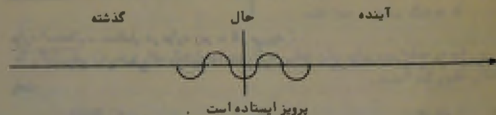
۲ـ برای بیان وقایعی در گذشتهٔ کاملا" سپری‌شده : این کتاب در قرن ششم نوشته شده است .



۳ـ برای بیان مطلبی که گوینده خود ناظر انجام آن نبوده بلکه آن را از دیگران نقل می‌کند : شنیدم که احمد دیروز به سفر رفته است .



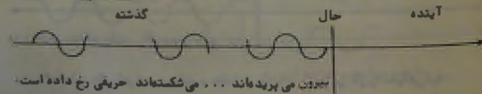
۴ـ ماضی کامل افعالی مانند نشستن ،خوابیدن ،ایستادن ،که حالت را می‌رسانند دلالت بروجود حالتی می‌کند که از گذشته تا حال ادامه داشته و اکنون‌نیز ادامه دارد : پرویز ایستاده است . اکنون برخاسته است . اینک نشسته است .



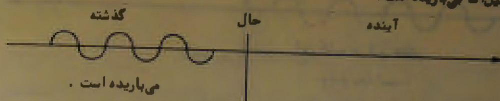
ماضی استمراری کامل : می + (رفته + ام) ←ـــ می‌رفته‌ام

موارد استعمال ـ ماضی استمراری کامل در مواردزیر به کار می‌رود :

۱ـ برای بیان عملی که در گذشته ادامه داشته ولی گویندهٔ جمله آن را مستقیما" بیان نمی‌کند ، بلکه نتیجهٔ آن را نقل می‌کند : دیروز در ساختمان مجاور حریقی رخ داده است . هنگام آتش سوزی ساکنان ساختمان شیشه‌ها را می‌شکسته‌اند و بیرون می‌پریده‌اند .

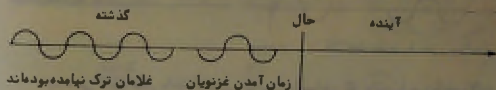


۲ـ برای بیان عملی که در گذشتهٔ دور ادامه داشته است: در این سرزمین همیشه بارانهای سیل‌آسا می‌باریده است.



ماضی بعید کامل: رفته + (بوده + ام) ← رفته بوده‌ام

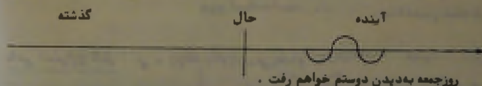
ماضی بعید کامل در موردی به کار می‌رود که منظور، بیان نتیجهٔ عملی در گذشتهٔ دور باشد: قبل از زمان آمدن غزنویان، غلامان ترک به ایران نیامده بوده‌اند.



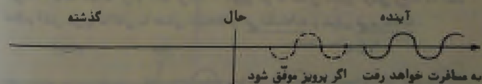
۳ـ مستقبل: خواهم + گفت ← خواهم گفت

موارد استعمال ـ مستقبل در موارد زیر به کار می‌رود:

۱ـ برای بیان عملی که در آینده انجام خواهد شد: روز جمعه به دیدن دوستم خواهم رفت.



۲ـ در جملهٔ پایهٔ جمله‌های مرکب شرطی: اگر پرویز در امتحان موفق شود، به‌مسافرت خواهد رفت.



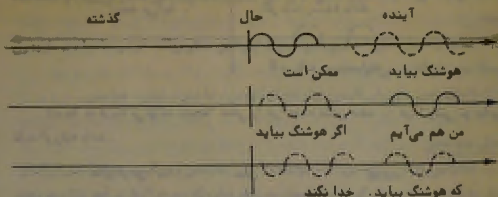
۳ـ برای بیان امر غیر مستقیم و معتدل و مؤدبانه: تو این کار را نخواهی‌کرد.

۱ـ مضارع التزامی: ب + رو + م ← بروم . ن + رو + م ← نروم .

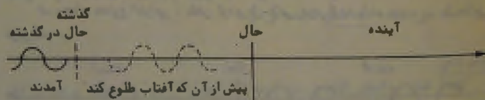
بروم بروی برود برویم بروید بروند

موارد استعمال ـ مضارع التزامی در موارد زیر به‌کار می‌رود:

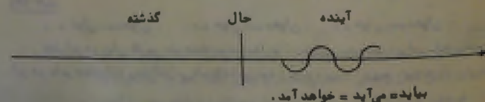
۱ـ در جملهٔ پیرو برای بیان عملی که مربوط به حال یا آینده است و انجام یافتن آن مورد تردید است: ممکن است هوشنگ بیاید. اگر هوشنگ بیاید من هم می‌آیم. خدا نکند که هوشنگ بیاید.



۲ـ در جملهٔ پیرو برای بیان عملی در گذشته بعد از یک حال فرضی: پیش از آن که آفتاب طلوع کند آمدند.



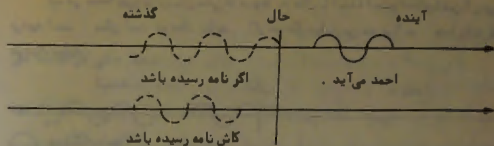
۳ـ به‌جای مضارع اخباری و مستقبل در نوشته‌های ادبی: این مطلب در جلددوم بیاید = ... می‌آید.



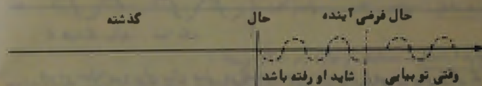
۳ـ ماضی التزامی : رفته + باشم ⟵ رفته باشم

موارد استعمال ـ ماضی التزامی در موارد زیر به کار می‌رود :

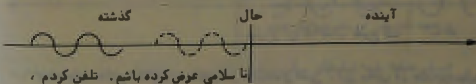
۱ـ مانند ماضی کامل، نتیجهٔ عملی را که مربوط به گذشته است بیان می‌کند، امّا این عمل غیر قطعی یا فرضی یا آرزویی است : اگر نامه رسیده باشد، احمد می‌آید. کاش نامه رسیده باشد.



۲ـ بنا به قرینه می‌تواند نتیجهٔ عملی را در آینده نشان دهد : فردا وقتی تو بیایی شاید او رفته باشد.



۳ـ به‌جای مضارع التزامی : تلفن کردم تا سلامی عرض کرده باشم = ... تا سلامی عرض کنم.



وجه امری

ب + خوان ⟵ بخوان . م + خوان ⟵ مخوان . ن + خوان ⟵ نخوان .

فعل امر در زبان فارسی دو صیغه بیشتر ندارد : بخوان، بخوانید. برای رساندن مفهوم امر در سایر صیغه‌ها از وجه التزامی استفاده می‌شود : بروم، برود، برویم، بروند.

افعال معین

پاره‌ای از افعال هستند که معنای اصلی خود را از دست داده و برای صرف بعضی از زمانها و نمودهای دیگر به‌کار گرفته می‌شوند. این گونه افعال را افعال معین می‌نامند : رفته است، رفته بودم، رفته باشم، دارم می‌روم، پذیرفته شدم، خواهم رفت. در این فعلها دو جزء به‌کار رفته است. یکی فعلهای "رفتن" و "پذیرفتن" که هدف اصلی، صرف آنها بوده‌است، و دیگر اجزایی که این فعلها به کمک آنها صرف شده‌اند مانند است، بودم، باشم، دارم، شدم، خواهم.

بیشتر این افعال از نظر صرفی ناقصند، یعنی بعضی از زمانهای آنها صرف نمی‌شود.
در ساختن فعل مجهول بعضی از زمانها بیش از یک فعل معین به‌کار می‌رود : او کشته شده است.

فعلهای معین ممکن است به صورت فعل غیرمعین به‌کار روند : او در خانه است. فریدون اینجا بود، او کتاب می‌خواهد.

افعال معین در زبان فارسی عبارتند از : بودن، داشتن، شدن، خواستن.

افعال شبه معین

فعلهایی که از "بایستن"، "توانستن" و "شایستن" می‌آیند معمولاً" قبل از افعال دیگر به کار می‌روند و نظر گوینده را نسبت به وقوع فعلی که بعد از آنها می‌آید نشان می‌دهند و به همین سبب وجه فعل بعد از خود را تعبیر می‌دهند :

می‌روم ⟵ باید بروم. می‌رود ⟵ می‌تواند برود. می‌رود ⟵ شاید برود.

از آنجا که این افعال هیچ‌گاه به تنهایی به‌کار نمی‌روند و از سوی دیگر هرگز معنی اصلی خود را از دست نمی‌دهند، شبه معین نامیده می‌شوند.

افعال کمکی

افعال کمکی به افعالی گفته می‌شود که به کمک آنها از "اسم" و "صفت" و جز آن "فعل مرکب" ساخته می‌شود : قسم خوردن، خشم گرفتن، تکان خوردن، رونق گرفتن، زحمت کشیدن، رنج بردن. افعال کمکی معمولاً" معنایی را که داشته‌اند، از دست می‌دهند و با کلمه‌ای که همراه آنها آمده روی هم فعلی تازه می‌سازند.

تمرین

۱ـ در جمله‌های زیر مصدرهایی را که داخل پرانتز آمده به فعل مناسب تبدیل کنید و زمانهای ماضی کامل و ماضی استمراری کامل و ماضی بعید کامل را مشخص کنید :

فریدون همسایهٔ ماست. من بارها او را (دیدن) و با او سخن (گفتن) .

او برای ما تعریف کرد که در کودکی هر شب خوابهای پریشان (دیدن) و از وحشت از خواب (پریدن) و همیشه (خیال‌کردن) که دشمنان در تعقیب او هستند .

او پیش از آن که دچار این کابوسها شود ، یک روز در کوچه (دیدن) که گروهی از کودکان ولگرد ، در کوچه به سگی حمله (کردن) . تماشای این منظره او را به شدّت وحشت زده و آشفته (کردن) بطوری که بعدها هرگز (نتوانستن) خود را از چنگال ناراحتی آن نجات دهد .

۲ـ در جمله‌های زیر مصدرهای داخل پرانتز را به زمانهای مناسب تبدیل کنید و زمانهای مستقبل و مضارع التزامی و ماضی التزامی را مشخص نمایید :

کیست که لیلی و مجنون را (نشناختن) و (ندیدن) . هر سال هزاران عاشق به دنیای ما می‌آیند و می روند و فراموش می‌شوند لیکن این دو تا همیشه در دل و چشم ما زنده و به‌کار عشق مشغولند . مجنون با آن همه لاغری هرگز (نمردن) و آن حیوانات درنده چون انسان نیستند ، هرگز از محبت خسته (نشدن) و او را (نخوردن) . . .

من هم مثل شما یک روز دلم به حال مجنون خیلی (سوختن) . هزارجور فکر (کردن) که به هرخطری هست از آن بیابان سوزان (گذشتن) و با چشم گریان و لب خندان چنان‌که وحوش (نفهمیدن) من کیم و قصدم چیست ، خود را به زیر آن درخت کم سایه ، در کنار آن نهر باریک به مجنون (رساندن) و (گفتن) : پاشو (رفتن) ! لیلی به انتظار تو درحجله نشسته ! . . . . برش (داشتن) و (بردن) و عاقبت عاشق و معشوق هزار ساله را بهم (رساندن) و خودم و مردمی را از این دردوغم خلاص (کردن) . . .

(آیینهٔ حجازی : دعوا بر سر لیلی و مجنون)

۳ـ هر یک از افعال معین و شبه معین را در دو جمله به‌کار ببرید .

گروه اسمی و اسم

گروه اسمی ، کلمه یا گروهی از کلمات است که از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته ساخته شده : کتاب ، کتابها ، کتاب من ، این کتاب ، کتاب خوب ، کتاب خوب من .

اسم و گروه اسمی می‌تواند در نقش نهاد ، مفعول ، مسند ، و گاه گروه قیدی به کار رود : پرویز آمد . برادر من آمد . پدر فریدون‌را دیدم . او برادر پرویز است . سال‌گذشته بهمسافرت رفتیم .

اسم

اسم می‌تواند وابسته‌های پیشین یا پسین بپذیرد و گروه اسمی تشکیل دهد : این‌کتاب ، هر خانه ، چه کس ؟ کدام کتاب ؟ دو مرد ، خانهٔ ما ، خانهٔ خوب . . .

بسیاری از کلماتی که معمولاً در نقشهای دیگر به کار می‌روند ، می‌توانندنقش ومشخصات اسم را بپذیرند :

مرد دانشمندی رادیدم ← دانشمندی‌رادیدم . دانشمندان آمدند . آن دانشمند آمد .

حتی جمله با حرف ربط می‌تواند به صورت اسم به‌کار رود : این " چه‌کنم چه‌کنم " تو حوصله‌ام را سر برد . این کار یک " اگر " دارد .

اسم عام ــ اسم عام اسمی است که همیشه در خارج از جمله ، دلالت بر مفهوم جنس می‌کند ، یعنی تمام افراد یک نوع و جنس را در بر می‌گیرد : آتش ، درخت ، سنگ ، اسب .
اسم عام می‌تواند به صورت اسم جنس یا معرفه یا نکره به کار رود :

اسم جنس : کتاب از عوامل مهمّ آموزش است .
اسم معرفه : آن کتاب را خریدم .
اسم نکره : کتابی خریدم .

اسم خاص ــ اسم خاص اسمی است که مفهوم آن از نظر شنونده معرفه است : رستم ، رخش ، پرویز ، تهران . اسم خاص نسبت به اسم عام جنبهٔ فرعی‌دارد و تنها بعضی از خاصّه‌های اسم را دارا هست . مثلاً " اسم خاص وابسته‌هایی را که نکره بودن را می‌رسانند مانندصفتهای مبهم ، "ی" و " یک " نمی‌پذیرد . همچنین اسم خاص اعداد ترتیبی و اعداد اصلی‌وصفتهای

عالی ونشانهٔ جمع نمی‌گیرد. هرگاه اسم خاص نشانهٔ جمع بپذیرد امثال اسم مورد نظر را می‌رساند: سعدیها، حافظها.

اسم مبهم ــ اسم مبهم به اسمهایی گفته می‌شود که از نظر معنی مبهم است و بر یک یا چند مفهوم یا شخص یا چیز نامعیّن دلالت می‌کند: برخی، بعضی، خیلی، پاره‌ای، بسیاری، اندکی، اندی، چندی، کمی، یکی، کسی، هرکه، همه، همگی، تمام، جمله، جملگی، هیچ، فلانی، دیگری، مثال:

برخی می‌گویند. بسیاری آمدند. چندی گذشت. یکی می‌گفت. بعضی از مردم آمدند. پاره‌ای از دانشجویان رفتند. یکی از ما نشست.

اسم جمع ــ اسمهایی که دارای نشانهٔ جمع نباشند در رابطه با مقولهٔ مفرد و جمع به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱ــ اسمهایی که در صورت و معنی مفردند مانند اسمهای عام اسب، مرد و اسمهای خاص رخش، رستم.

۲ــ اسمهایی که در صورت مفردند اما در معنی جمعند مانند تمام، همه، ملّت، لشکر. این اسمها را اسم جمع می‌نامند. شناسهٔ فعلی که برای این کلمات می‌آید اغلب جمع است: لشکر آمدند. ملّت می‌گویند (یا می‌گوید). شناسهٔ فعلی که برای "همه، تمام، بعضی، و برخی" می‌آید همیشه جمع است: همه آمدند، تمام رفتند، بعضی ماندند، برخی نشستند.

مصدر و اسم مصدر ــ مصدر و اسم مصدر که در فارسی اسم محسوب می‌شوند، در عین حال خصوصیات مشترکی با افعال دارند.

ساختمان مصدر: مادّهٔ ماضی + ـَن ← مصدر: رفت + ـَن ← رفتن.

ساختمان اسم مصدر: مادهٔ مضارع یا ماضی + پسوند ← اسم مجدر:

پر + ـِش ← پرش
گفت + ار ← گفتار
چَر + ا ← چرا
ساز + مان ← سازمان
نال + ه ← ناله

مصدرهای عربی نیز در فارسی اسم مصدر به شمار می‌روند: صحبت با او بی‌نتیجه بود (= صحبت کردن). نوعی اسم مصدر دیگر نیز وجود دارد که از اسم یا ضمیر یا قید به علاوهٔ مادهٔ مضارع به علاوهٔ "ی" ساخته می‌شود:

اسم یا ضمیر یا قید + مادهٔ مضارع + ی ← اسم مصدر
زبان + آموز + ی ← زبان آموزی
خود + کش + ی ← خودکشی
پیش + رو + ی ← پیشروی

مصدر و اسم مصدر از آن رو اسم به شمار می‌آیند که می‌توانند صفت و مضاف‌الیه و "ی" نکره و سایر وابسته‌های اسم را بگیرند و مانند سایر اسمها نهاد و متمّم مفعولی شوند.

اما خصوصیّت مشترک مصدر و اسم مصدر با فعل در این است که می‌توانند مانند فعل، در صورتی که گذرا باشند مفعول بگیرند و درهر صورت چه گذرا و چه ناگذرا می‌توانند قید یا متمم داشته باشند: گوسفند را کشتن، تند دویدن، به خانه رسیدن.

تمرین

۱ــ در متن زیر گروههای اسمی و نقش آنها را مشخص کنید:

فرنگیس عزیزم، دیشب باز ستارگان راز دار من بودند. این راز سربستهٔ مهر تو را به که می‌توانم سپرد که به من خیانت نکند؟

جز این گویهای زرین که از فرو رفتن تا برآمدن آفتاب چون گل میخ بر طبق لاجوردی آسمان هر شب فرو می‌کوبند؟ جز این دانه‌های سونش زر که هرشب دست جادوگری براین چادر قیرفام می‌پاشد که می‌تواند معنی این اشکهای سوزان و این ناله‌های گرم مرا بداند؟...

آسمان روشن زدودهٔ بهار بهترین زمینه‌ای است که من دیدار چشمان بی‌تاب خویش را بدان مشغول کنم، زیرا که هر گوشه‌ای از آن ترجمان آوازی از بانگ فرشتگانی است که مرا به مهر تو مبارکباد می‌گویند.

۲ــ در جمله‌های زیر انواع اسم را مشخص کنید:

رنه‌دکارت در یکی از شهرهای کوچک فرانسه زاده شد. گلّه آهنگ چرا داشت به دشت. هرکسی به آرزوی خویش دلخوش است. همه کس را برای همیشه نمی‌توان فریفت. بینش او در مسایل اجتماعی خوب بود. دوصد گفته چون نیم کردار نیست. باگریه و ناله نمی‌توان شکست را جبران کرد. پرش ارتفاع ورزش نشاط بخشی است. خودکشی کار افراد ترسو و زبون است. هرگروهی به چیزی دلخوشند. انسان به هرچه که از روی خرد اراده کند می‌تواند بدان دست یابد.

وابستههای پیشین

وابستههای پیشین که قبل از هسته قرار میگیرند، عبارتند از: صفتهای اشاره، اعداد ترتیبی و صفتهای عالی، صفتهای مبهم، عددهای اصلی، صفتهای پرسشی، صفتهای تعجبی، "یک" نکره، و شاخصها. اکثر این وابستهها میتوانند بهجای اسم به کار روند و بعضی از آنها مانع میشوند که بعضی از وابستههای دیگر همراه اسم بیایند.

۱ـ صفتهای اشاره

این، آن، همین، همان از وابستههای معرفه ساز هستند یعنی اسم را معرفه میکنند: کتاب خریدم ← این کتاب را خریدم. کتابی اینجا نیست ← همین کتاب اینجاست.

صفتهای اشارهٔ "چنین" و "چنان" میتوانند بعد از اسم نیز بیایند: مردی چنین.

گروههای اینجا، آنجا، این وقت، آن وقت، این طور، آنطور، اینجور، آنجور، اینقدر، آنقدر، که با "این" و "آن" ساخته شدهاند در نقش گروه اسمی یا قیدی بهکار میروند.

کلمات "این‌نوع" و "اینگونه" نیز یکجا وابستهٔ اسم بعد از خود میشوند: این نوع پارچه

۲ـ عددهای ترتیبی و صفتهای عالی

عددهای ترتیبی ـ عددهای ترتیبی ترتیب و مقام و درجهٔ اسم را میرسانند: نفر پنجم، پنجمین نفر. دوگونه عدد ترتیبی در زبان فارسی داریم:

الف ـ

عدد اصلی + ـُم ← عدد ترتیبی
پنج + ـُم ← پنجم

بهجای "یکم" گاهی "نخست" و اغلب "اوّل" بهکار میرود: نفر اوّل، فصل نخست. عددهای دو و سه پس از افزودن "ـُم" با مختصر تغییری به صورت دوّم و سوّم در میآیند.

این دسته از اعداد اصلی معمولاً بعد از اسم میآیند و وابستهٔ پسیناند: نفر پنجم، کلاس سوّم. اما در پارهای از موارد قبل از اسم نیز میآیند و در این صورت وابستهٔ پیشین اسمند: اوّل شاگرد. سوّم شخص. این عددهای ترتیبی میتوانند بهجای اسم به کار روند و در این حال معمولاً با "ی" نسبت همراهند: اوّلیها از دوّمیها جلوترند. اوّلی را گرفتم ولی دوّمی فرار کرد.

ب ـ

عدد اصلی + ـُم + ین ← عدد ترتیبی
هفت + ـُم + ین ← هفتمین

"ین" بهکلمههای "نخست"، "اول" و "آخر" که خود معنی ترتیب را دارند نیز افزوده میشود: نخستین، اولین، آخرین.

این گروه اغلب پیش از اسم میآیند و وابستهٔ پیشین اسمند: پنجمین درس. دهمین سال آخرین بار. اسم بعد از عدد ترتیبی معمولاً مفرد است مگر آنکه ترتیب را در چند گروه برساند: سومین نفرات (نفرهای سوم هر گروه).

اسمی که همراه "نخستین" و "اولین" و "آخرین" میآید هرگاه جمع باشد تقریب را میرساند: آخرین نالهها ← نالههای آخر و نزدیک به آخر. اولین روزها ← روز اوّل و روزهای نزدیک به اوّل. اسم بعد از عدد ترتیبی بهخاطر انحصار، یعنی دلالت بر یک یا چند مورد مشخص و منحصر، معرفه به شمار میآید و نشانهٔ نکره نمیگیرد.

صفت عالی (صفت برترین) ـ صفتی که نشانهٔ "ترین" گرفته باشد صفت عالی نامیده میشود و معمولاً قبل از اسم میآید: بزرگترین خانه. بهترین دانشجو. اسم بعد از صفت عالی میتواند مفرد یا جمع باشد:

مفرد: فردوسی بزرگترین شاعر حماسهسرای ایران است.

جمع: سعدی و فردوسی و حافظ از بزرگترین گویندگان ایران هستند.

صفت عالی میتواند بهصورت اسم بهکار رود و مضاف شود: گرامیترین مردم پرهیزگارترین آنهاست.

صفت عالی نیز مانند عددهای ترتیبی گروه دوم، انحصار را میرساند و قبل از اسم میآید و از این رو با آنها از یک مقوله است.

صفت عالی و عددهای ترتیبی از وابستههای معرفهساز هستند.

۳ـ صفتهای مبهم

صفتهای مبهم خصوصیّت غیر معیّنی را به اسم میافزایند و یا آن را غیر معیّن و نکره میکنند، یا تعداد آن را بهطور غیر دقیق نشان میدهند. صفتهای مبهم در فارسی معاصر بهقرار زیر است:

هر ـ "هر" در دو مورد استعمال میشود:

۱ـ یک یا چند چیز غیر معیّن را نشان میدهد: هر کتاب، هرکس، به هرپنج نفر از آنها یک کتاب رسید. هر پنج نفر.

۲ـ شمول را نشان می‌دهد: هر دوکتاب را خریدم؛ هردو کتاب.

گروههای هرنوع، هرگونه، هرجور، هرقسم، هرعدد، هردانه، مجموعا "به اسم وابسته می‌گردد: هرنوع لباس

با "هر"، کلمات مبهم گروهی هرچه، هرکجا و هریک ساخته می‌شود.

هیچ ـ "هیچ" برای نفی اسم به‌کار می‌رود و فعل جملهٔ آن منفی است: هیچ کتابی ندارم.
کلمات مبهم گروهی هیچکدام، هیچ یک، هیچکجا با "هیچ" ساخته شده‌اند.
"هیچ" با کلمات "گونه"، "نوع"، و غیره می‌آید و با آنها مجموعاً به اسم وابسته می‌شود:
هیچ گونه کتابی نخریدم.

همه ـ "همه" در دو مورد استعمال می‌شود:
همه = هر: در این حال تکیهٔ قوی‌تر روی کلمهٔ بعد از "همه" است: همه کتابی را نمی‌توان خواند: هر کتابی را ...
برای رساندن شمول: در این حال تکیهٔ قوی روی خود کلمهٔ "همه" است و فقط قبل از کلماتی نظیر جا، کس، گونه می‌آید: همه‌کس، همه‌جا، همه‌گونه، هموقت، همه‌روز.
"همه" با کلمات گونه، نوع، جور و غیره ترکیب و یکجا وابستهٔ اسم می‌شود:
همه‌گونه کتاب.

"همه" هرگاه تنها به‌کار رود در حکم اسم است: همه آمدند. همچنین هرگاه به اسم اضافه شود: همهٔ مردم.

فلان ـ "فلان" بر سر اسم مفرد می‌آید و آن را به کنایه نشان می‌دهد. این اسم از نظر گوینده معرفه است و شنونده نیز آن را می‌شناسد: فلان کس، فلان‌جا، فلان کتاب، فلان‌خانه.
این کلمه به صورت اسم نیز به‌کار می‌رود: فلان از دوستان من است. فلانی را دیدم.
از فلان و بهمان صحبت مکن.

دیگر ـ "دیگر" هرگاه قبل از اسم و بدون کسره بیاید وابستهٔ مبهم است: دیگرکس. دیگرکتاب.
این کلمه امروزه معمولا" بعد از اسم به صورت صفت می‌آید: اشخاص دیگر، مردم دیگر.
گاهی "دیگر" به صورت نکره یا مضاف می‌آید و در این صورت در حکم اسم است:
دیگری آمد. دیگر مردم آمدند.

چند ـ این کلمه عدد مبهم را نشان می‌دهد: چند کتاب خریدم.
کلمات چندین و چندان نیز مقدار مبهم را همراه با اشاره نشان می‌دهند: چندین کتاب چرا خریدی؟

این و آن ـ "این و آن" هرگاه باهم به‌کار روند شخص یا چیز غیر معیّنی را می‌رسانند: به این و آن اعتماد مکن.

۴ـ اعداد اصلی

اعداد اصلی شمارهٔ هسته را که معدود نامیده می‌شود می‌رسانند: دو کتاب، پنج دفتر.
غالبا" در شمارش بعد از عدد و قبل از هسته، کلمه‌ای مناسب می‌آید که مميّز نامیده می‌شود:
ده نفر دانشجو. صدها تن سرباز، بیست تا هواپیما. شش دانه تخم‌مرغ. دو قبضه تفنگ.
همچنین است در مورد واحدهای اندازه‌گیری: دوکیلو نان. ده متر پارچه. دو قواره پارچه.
در این موارد در حقیقت، عدد وابستهٔ ممیز است و عدد و ممیز، یک جا وابستهٔ هسته:
دو متر پارچه.
با آمدن "ی" نکره همراه عدد و اسم یا تکرار دو اسم نزدیک به هم تقریب را می‌رسانند:
دهتایی کتاب خریدم. سه‌چهار کتاب خریدم.
اعداد اصلی هم با صفت اشاره همراه می‌شود و هم با اغلب صفتهای مبهم: این‌دوکتاب. هر هفت نفر. بدین ترتیب اعداد اصلی نسبت به مفهوم "معرفه ـ نکره" بی‌تفاوتند و فقط تعداد را می‌رسانند.
اعداد اصلی گاهی به جای اسم به‌کار می‌روند: دو و دومی‌شود چهار. هیچ دویی‌نیست که به سه نرسد. این هر دو را برای تو آورده‌ام. ده ما بر یک.

۵ـ صفتهای پرسشی

کلمه‌های کدام، چه، چند، چندمین، چگونه، چه‌نوع، چه‌جور، چه‌قدر هرگاه قبل از اسمی به‌کار روند و پرسشی را مطرح کنند صفت پرسشی نامیده می‌شوند: چند کتاب خریدی؟ صفتهای پرسشی کدام، چه، چند، و چندمین می‌توانند به‌جای اسم به‌کار روند: کدامها را می‌خواهی؟ چه می‌خواهی؟ گاهی بعد از "چند" یکی از ممیّزها می‌آید: چندجلد کتاب خریدی؟ چندفروند هواپیما دیدی؟.

۶ـ صفتهای تعجّبی

صفتهای تعجّبی به کلماتی گفته می‌شود که بر سر اسم در می‌آیند و مفهوم شدّت و کثرت

و تحسین و تعجّب را به آن می‌افزایند: عجب مردی! چه باغی! چه‌قدر کتاب! چه اندازه کتاب! چه‌جور آدمهایی! چگونه شهری است! چه همه درخت!

صفتهای تعجبی اسم را نکره می‌سازند: چه کتابی! عجب سه برادری!

" چه" هرگاه تنها به‌کار رود اسم تعجّبی است: چه کشیدم! چه‌ها دیدم!

۴ـ "یک" نکره

" یک" نشانهٔ نکره با " یک" که عدد اصلی است تفاوتهایی دارد که بعداً " به‌آن اشاره خواهد شد.

۵ـ شاخصها

شاخصها وابسته‌هایی هستند که بلافاصله قبل از اسم قرار می‌گیرند. شاخصها در اصل اسم یا صفتی هستندکه برای مشخّص کردن یا محدودکردن اسم یا برای احترام به‌کار می‌روند. لقبها و عنوانها جزو این دسته‌اند:

زن ← شیرزن — احمدی ← دکتر احمدی
نظامی ← حکیم نظامی — رضوی ← سرهنگ رضوی
تیمور ← امیرتیمور — مهدی ← عمومهدی
رضا ← امام رضا — حسن ← دایی حسن
داوود ← امامزاده داوود — تقی ← حاجی تقی
حافظ ← خواجه حافظ — حسین ← مشهدی حسین
حسین ← سلطان حسین — عباس ← میرزا عبّاس

تمرین

۱ـ در جمله‌های زیر نوع وابسته‌های پیشین را مشخص کنید و با کشیدن خطی وابستگی آن را با هسته نشان دهید:

تا کنون همین ده کتاب را خوانده‌ام. کدام کتاب را بیشتر دوست دارید؟.
فریدون بهترین شاگرد کلاس ما است. به سومین نفر نیز جایزه‌ای داده شد. هیچ مسئله‌ای نیست که قابل حل نباشد. هر مسئله‌ای جوابی دارد. همه‌کس نمی‌تواند به این مسئله پاسخ بدهد. دیروز چندنفر از دوستان به خانهٔ ما آمدند. صد کلاغ را یک کلوخ بس است. چه نوع کتابی را می‌خوانی؟. چندمین بار است که او را دیده‌ام. چه مدرسهٔ جالبی! عجب کودکان زیرکی! حکیم نظامی از شاعران بزرگ ایران است. امیرتیمور یکی از جهانگشایان جهان است.

۲ـ هریک از وابسته‌های پیشین را در جمله‌ای به کار ببرید.

وابسته‌های پسین

وابسته‌هایی که بعد از اسم قرار می‌گیرند از این قرارند: نشانه‌های جمع، صفت بیانی، مضافٌ‌الیه، " ی" نکره، بدل، متمّم اسم، و جملهٔ ربطی توضیحی.

نشانه‌های جمع

اسم در فارسی یا مفرد است یا جمع. تعدّد اسم به دو طریق نشان داده می‌شود، یا به‌کمک عددی که قبل از آن می‌آید مانند دو کتاب، یا به‌کمک نشانهٔ جمع مانند کتابها، مردان.

اسمی که با نشانهٔ جمع همراه است یکی از مفهوم‌های زیر را می‌رساند:

تعدّد، در مورد آنچه که به شمار می‌آید: کتابها، دانشجویان.

کثرت، در مورد آنچه که قابل شمارش نیست: آبها، آتشها.

تقریب و گسترش، در مورد اسمهای زمان و مکان: اوّلهای کار، نصفه‌های شب، اواخر روز.

اسم خاص به مفهوم خاصّ خود جمع بسته نمی‌شود. نشانه‌های جمع در زبان فارسی امروز از این قرار است:

۱ـ " ها" ـ این علامت زنده‌ترین و فعال‌ترین نشانهٔ جمع فارسی است که تقریبا "تمام کلمات را می‌توان با آن جمع بست: مردها، زنها، بچه‌ها، شیرها، پلنگها، میزها، کتابها.

۲ـ " ان" ـ این نشانه معمولا " برای جمع کلماتی که برجانداران (انسان و حیوان) دلالت می‌کنند و نیز برای جمع بعضی از اعضای جفت بدن به‌کار می‌رود: مردان، پسران، شیران، چشمان، لبان.

کلماتی از قبیل آقا، نوکر، خانم، پیشخدمت، گربه، بچّه، بره، و نیز کلمات فئودال، تکنیسین، فوتبالیست و امثال آن و همچنین کلماتی از قبیل سروان، سرتیپ و سرگرد با آن که بر جاندار دلالت دارند، منحصرا "با " ها "جمع بسته می‌شوند: خانمها، بچه‌ها، فئودالها، سرگردها.

در کلماتی‌که به " ـه = ـِ "ختم شده‌اند " ان "به "گان" بدل می‌شود و "ـه" دوکتابت می‌افتد: بنده ← بندگان، خواننده ← خوانندگان، ستاره ← ستارگان.

درکلماتی که به " ا " یا " و " ختم می‌شوند اغلب به‌جای " ان "، " یان " می‌آید:

مهرویان ، دانشجویان ، آشنایان ، گدایان .
استثناء : ابروان ، بانوان ، بازوان ، زانوان ، ونیز سالیان و نیاکان .

۳ــ " ات " ــ این علامت که از عربی گرفته شده معمولاً "برای جمع غیر جاندار به‌کار می‌رود : اشتباهات ، اثرات ، تعلیمات . پاره‌ای از کلمات فارسی را نیز با این علامت جمع بسته‌اند : پیشنهادات ، باغات ، دهات ، گمرکات ، فرمایشات . بعضی از کلمات با " جات " جمع بسته شده‌اند که بیشتر معنی نوع و گروه و مجموعه را می‌دهند : روزنامه‌جات ، میوه‌جات ، دسته‌جات ، حواله‌جات ، طلاجات ، سبزی‌جات ، ترشی‌جات .
اکثر کلماتی را که با " ات " جمع بسته شده‌اند می‌توان با " ها " جمع بست : اشتباهات ← اشتباهها .

۴ــ "یات" ــ این نشانه معنی مجموعه می‌دهد : غزل ← غزلیّات . جعل ← جعلیّات . کشف ← کشفیات . حدس ← حدسیّات . تجربه ← تجربیّات . ریاضی ← ریاضیات . نفسانی ← نفسانیات

۵ــ " ین " ــ برای انسان : معلمین ، حاضرین ، مخترعین ، مخالفین .

۶ــ "ـون" ــ برای انسان : علویّون ، روحانیّون ، مادیّون ، ملیّون .

۷ــ جمعهای مکسّر که با درهم ریختن صورت مفرد کلمه یعنی افزودن یا کاستن بعضی از حروف یا حرکات ساخته شده‌اند : شخص ← اشخاص . کتب ← کتابها .
مشهورترین جمعهای مکسّر مستعمل در فارسی عبارتند از :
۱ــ اعضا ← عضو . احجام ← حجم . افعال ← فعل . انوار ← نور . اقوال ← قول . اضداد ← ضدّ . اجداد ← جدّ . احرار ← حرّ . اشیاء ← شئ . احوال ← حال . اعمال ← عمل . احباب ← حبیب . اصحاب ← صاحب .
۲ــ آثار ← اثر . آفاق ← افق . آراء ← رای .
۳ــ امور ← امر . علوم ← علم . ملوک ← مُلک . شهود ← شاهد .
۴ــ عِلَل ← علّت . حِکَم ← حکمت .
۵ــ سُنَن ← سنّت . قلل ← قلّه . صور ← صورت .
۶ــ کُتُب ← کتاب . رُسُل ← رسول . مُدُن ← مدینه .
۷ــ قُوا ← قوّه . قری (قرا) ← قریه .
۸ــ رجال ← رجل . قِلاع ← قلعه . بلاد ← بلد . عباد ← عبد . کِبار ← کبیر .

خِصال ← خصلت .
۹ــ قُضات ← قاضی . نُقاط ← نقطه . نُکات ← نکته . (به اعتبار تلفّظ فارسی زبانان) .
۱۰ــ دَفَعات ← دفعه . زحمات ← زحمت . حَشَرات ← حشره .
۱۱ــ ازمَنه ← زمان . السنه ← لِسان .
۱۲ــ ادلّه ← دلیل . اجِنّه ← جِنّ . (به اعتبار استعمال فارسی زبانان) .
۱۳ــ ادویه ← دوا . ادعیه ← دعا .
۱۴ــ کسبه ← کاسب (خدمه ← خادم) .
۱۵ــ شعرا ← شاعر . شرکا ← شریک .
۱۶ــ اولیا ← ولی . (انبیا ← نبی) .
۱۷ــ نتایج ← نتیجه . وقایع ← واقعه . جوانب ← جانب . خلایق ← خلق . حقایق ← حقیقت . مراجع ← مرجع . موارد ← مورد . مراتب ← مرتبه . ممالک ← مملکت . اماکن ← مکان . مشایخ ← شیخ . مخارج ← خرج . اجانب ← اجنبی . عواقب ← عاقبت . اراذل ← رذل . مفاسد ← مفسده یا فساد .
۱۸ــ اسامی ← اسم . اهالی ← اهل . معانی ← معنی . نواحی ← ناحیه . معاصی ← معصیت . مبادی ← مبدأ .
۱۹ــ موادّ ← مادّه . مضارّ ← ضرر .
۲۰ــ زوایا ← زاویه . بقایا ← بقیّه . رعایا ← رعیّت .
۲۱ــ احادیث ← حدیث . عناوین ← عنوان . تکالیف ← تکلیف . مکاتیب ← مکتوب . مصادیق ← مصداق . نوامیس ← ناموس .
۲۲ــ فلاسفه ← فیلسوف . افاغنه ← افغان . ارامنه ← ارمنی . زنادقه ← زندیق . ملائکه ← ملک . فراعنه ← فرعون .
۲۳ــ تجّار ← تاجر . کفّار ← کافر .

یادآوری ــ بعضی از کلماتی که با "ــان" ، "ــات" ، "ــیات" و "ین" جمع بسته شده‌اند و تعدادی از جمعهای مکسّر ، با مفرد خود اختلاف معنایی دارند و یا صورت مفرد بعضی از آنها به‌تنهایی به کار نمی‌رود ، جمعهای زیر از این قبیل است :
"ــان" ــ اطرافیان ، پیشینیان ، گذشتگان ، جهانیان ، بستگان .
"ــات" ــ متصرّفات ، تلفات ، تشکیلات ، مخلفّات ، مثلّثات ، صادرات .
"ــیات" ــ لبنیّات ، دخانیات ، مالیات .
"ین" ــ متأخّرین .
جمع مکسّر ــ قدما .
پاره‌ای از کلمات فارسی نیز به صورت مکسّر جمع بسته شده‌اند : درویش ← دراویش .

فرمان ← فرامین ، استاد ← اساتید ، رند ← رنود .

بسیاری از جمعهای عربی در فارسی مفرد به حساب آمده و از نو جمع بسته شده‌اند :

ارباب ← اربابان ، اولاد ← اولادها ، جواهر ← جواهرات ، حور ← حوران ، زوار ← زوارها ، طلبه ← طلبه‌ها ، عمله ← عمله‌ها ، ملائکه ← ملائکه‌ها ، اخلاق ← اخلاقها .

صفت بیانی

صفت بیانی که چگونگی اسم را بیان می‌کند ، معمولاً " به کمک کسره‌ای به موصوف وابسته می‌شود : مرد بزرگ ، مردان بزرگ .

صفت بیانی اغلب سنجش پذیر است : مرد دانا ← مرد داناتر . گل زیبا ← گل بسیار زیبا .

فرق صفت بیانی با مضاف الیه در این است که صفت چیزی جز موصوف وجدا از وجود آن نیست و از همین رو صفت و موصوف فقط یکبار نشانهٔ جمع می‌گیرد : در بزرگ ← درهای بزرگ ، در حالی که مضاف چیزی مستقل است و مضاف‌الیه چیزی جداگانه و هریک به‌تنهایی می‌توانند مفرد یا جمع باشند : در باغ ← درهای باغ . در باغها ← درهای باغها .

صفت بیانی از نظر ساختمان یا ساده است : خوب ، بد ، یا مشتق است : هوشمند ، باوفا ، سنجیده ، دانا ، یا مرکّب است : کاردان ، کارآزموده ، کم‌دل ، یا گروهی است : کلاه‌نمدی‌به‌سر .

بسیاری از کلماتی که در اصل اسم بوده‌اند هرگاه به منظور بیان چگونگی به کار روند در حکم صفتند : دل‌سنگ او به‌رحم نیامد . پرویز پسر انسانی است . مطلب غلط . کار اشتباه .

صفت بیانی می‌تواند در نقش اسم یا قید یا مسند به‌کار رود : سخن دانایان را بپذیر . هیچ هوشمندی فریب‌نمی‌خورد . او خوب‌می‌خواندوسنجیده سخن می‌گوید . آن گل زیباست .

جای صفت بیانی — صفت بیانی معمولاً "به یکی از صورتهای زیر بعد از موصوف می‌آید :
گل زیبایی چیدم . گلی زیبا چیدم . گلی چیدم زیبا .

در چند مورد زیر صفت بیانی پیش از موصوف می‌آید :

۱— صفتهای عالی و اعداد ترتیبی مختوم به " ین" : بزرگترین کتاب . سوّمین کار .

۲— صفتهایی از این قبیل : تنها برادر من . یگانه پسر او . یک دانه کیف پرویز . یکتا بیمارستان شهر .

۳— صفتهایی که به‌خاطر تأکید یا جنبهٔ عاطفی قبل از اسم می‌آیند : او خوب جوانی است . بیماری بدچیزی است .

تعدّد و همپایگی صفت‌بیانی — گاهی چند صفت برای یک موصوف به یکی از صورتهای زیر می‌آید :

۱— صفتهایی که از یک مقوله نیستند ، با کمک کسره ، بعد از صفتهای قبلی می‌آیند :
دانشجوی زرنگ ایرانی دیگری آمد .

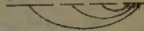


۲— صفتهایی که از یکمقوله هستند می‌توانند با کمک " و " همپایه شوند یا هریک جداگانه با کمک کسره به اسم وابسته شوند :

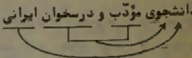
همپایگی با " و " — کتاب خوب و مفید و پرمطلبی خواندم .



وابستگی با کسره — کتاب خوب مفید پر مطلبی خواندم .



۳— گاهی پاره‌ای از صفتها از یک مقوله‌اند و پاره‌ای از مقولهٔ دیگر :
دانشجوی مؤدّب و درسخوان ایرانی



۴— صفتهایی که از یک مقوله‌اند می‌توانند به‌جای " و " با مکث همپایه شوند :
شاگردان خوشخو ، مؤدّب ، درسخوان آمدند . = شاگردان خوشخو ، مؤدّب و درسخوان آمدند .
هرگاه آخرین صفت با "ی" نکره همراه باشد ، اجباراً با "و" همراه است : آنها شاگردان خوشخو ، مؤدّب و درسخوانی بودند .

۵— صفتها ممکن است دو به دو با "و" همپایه شوند و این دسته‌ها با مکث به‌هم عطف شوند : آنها مردانی زیرک و کاردان ، پخته و با تجربه ، مهربان و دلسوز بودند .

۶— بعضی صفتها فقط با مکث به‌هم عطف می‌شوند : شعر منسوب به وی ، خطاب به ملکشاه ، مندرج در دیوان او .

۷— صفتها بنا به ضرورت کلام می‌توانند با سایر حروف ربط همپایگی همپایه شوند : شاگرد کوشا یا با هوش .

تعدّد و همپایگی موصوف — ممکن است یک صفت وابستهٔ چند موصوف همپایه باشد :
پسران و دختران مؤدّب = پسران مؤدّب و دختران مؤدّب



ممکن است چند صفت همپایه وابستهٔ چند موصوف همپایه باشند :

مردان و زنان فداکار و مهربان = مردان فداکار و مهربان و زنان فداکار و مهربان.

گاهی چند صفت برای چند موصوف می‌آید که هریک از صفتها فقط وابستهٔ یکی از موصوفهاست:

شرکتها و ادارات خصوصی و دولتی = شرکتهای خصوصی و ادارات دولتی.

وابسته‌های صفت بیانی – وابسته‌های صفت بیانی برچهار دسته‌اند:

۱– متمم صفت بیانی: آدم بی‌خبر از خدا. نمایندهٔ متمایل به مردم.

۲– صفت صفت: چشمان آبی روشن. لباس سبز تند.

۳– قید صفت: لباس خیلی زیبا. کار بسیار بزرگ.

۴– متمّم صفت تفضیلی (برتر): صفتهایی که تغییر و کم و بیشی می‌پذیرند می‌توانند با پسوند "تر" بیایند و دلالت بر مفهوم برتری و تفضیل کنند: هوای خوبتر، کار پسندیده‌تر.

صفت‌تفضیلی‌معمولا "دارای متمّمی است‌که به کمک "از" می‌آید: فرزند باسوادتر از پدر.

صفت تفضیلی برتری موصوف را بر متمّم خود می‌رساند: پسری عاقل‌تر از همه.

گاهی‌نمی‌توان متممی برای صفت تفضیلی تصوّر کرد: با پول بیشتر می‌توان کالای بهتر خرید.

گاهی هم متمّم صفت تفضیلی در جمله ذکر نمی‌شودوباید آن را به قرینه شناخت:

همیشه افراد کوشاتر (از دیگران) موفق‌تر (از دیگران) هستند.

هرگاه صفت تفضیلی مسند واقع شود متمّم آن می‌تواند به کمک "تا" و "نسبت به" و "که" نیز بیاید: این خانه بزرگتراست‌تا آن خانه. این‌خانه نسبت به آن خانه بهتراست.

کلمات به، بیش، کم، جلو، عقب، پیش، افزون و امثال آن گاهی فقط با "از" با متمّم خود مربوط‌می‌شوند و "تر" نمی‌گیرند. در این مواردمعمولا "صفت‌به‌صورت مسند به‌کار می‌رود: من از او بیشم. او از کسی کم نیست.

صفتهای تفضیلی عربی نیز اغلب در فارسی بدون "تر" به کار می‌روند: فرزند ارشد خانواده.

صفت‌تفضیلی می‌تواند در نقش صفت یا قید به‌کار رود: آن بزرگترها را بیاور. تو تندتر از فریدون می‌دوی.

تمرین:

۱– صورت مفرد جمعهای زیر را بنویسید:

خوانندگان، پیشوایان، سخنگویان، نیاکان، دستجات، مجلّات، مکالمات، مباحثات، معتادین، متأهلین، غایبین، ارتجاعیون، مادیّون، مراجعین، عقاید، افراد، اقسام، آلام، آداب، قبور، رسوم، صفار، رُوات، کُفات، خدمات، نغمات، بقاع، ادویه، اشربه، ادبا، فضلا، اوصیا، مسائل، مقاصد، مبانی، نصایح، عوارض، مکاتب، هدایا، خفایا، اشاعره، عمّال.

۲– صفتهای بیانی را در جمله‌های زیر مشخص کنید:

مرد نیکوکار همچو کودک بیگناه که به کسی اذیت نکرده از آزار کسی‌نمی‌ترسد. همچوکوه گران دلش قرص و محکم است و از سردی و گرمی روزگار رو نمی‌گرداند. نیکی‌بوسه‌ای است که معشوق به عاشق می‌دهد. شعر حافظ است که به زخم دل دنیادار مرهم می‌گذارد نانی است که فقیر به دولتمند می‌رساند. لبخند محکوم بیگناه است که از گناه بدخواهان می‌گذرد...

خورشید از پس ابر سرکشید و بر فرق درختان تاج زرین نهاد. مستی من سرشار است. در آسمان صاف ضمیرم یک خال از تیرگیهای کینه و حسد نمی‌بینم...

پردهٔ سحرآمیز صبح است. از یک طرف ذرات لاجوردی و از طرفی ذرات طلایی‌بهفشار سخت در هم ریخته و از افق کبود تا افق سرخ هزاران رنگ ساخته‌اند...

۳– وابسته‌های صفت بیانی‌و نوع آن را در جمله‌های زیر مشخص کنید:

باغچهای زیباتر از این ندیده‌ام. مردم‌بی‌خبر از همه چیز را به آسانی‌می‌توان فریفت. باچشمان آبی کم‌رنگ خود به من نگریست. هنوز کودکی زیرکتر از او ندیده‌ام. تصویر بسیار زیبایی از او در دست است. با دلی‌سرشار از مهر و با چشمی لبریز از دوستی بسوی من‌آمد. مهربان تراز همیشه دست دوستی به سویم دراز کرد. چشمان بسیار درخشانی داشت.

وابسته‌های پسین (بقیه)

مضافٌ الیه

مضافٌ‌الیه اسم یا ضمیری است که با کمک نشانهٔ اضافه بعد از اسم یا ضمیری که مضاف نامیده می‌شود، می‌آید: درِ خانه. برادرِ من. کتابِ دانشمند. جملهٔ چه‌کنم چه‌کنم. چه‌کنم چه‌کنمِ تو.

نشانهٔ اضافه معمولاً "کسره" "ِ" است که بعد از مصوتهای "ـــه" و "ـــو" و "ـــا" به صورت "ی" تلفظ می‌شود: خانهٔ حسن. موی انسان. گدای شهر. وادیوی من.

ضمیرهای پیوسته "ـَ م ـَ ت ـَ ش ـِ مان ـِ تان، ـِ شان" بدون نشانهٔ اضافه بعد از اسم می‌آیند: کتابمان. کتابشان.

وابسته‌های مضافٌ‌الیه ـ مضافٌ‌الیه می‌تواند وابسته‌های پیشین یا پسین اسم را به همراه داشته‌باشد: سخنرانی استاد دانشمند ایرانی. پایان آن مسابقات. رئیس کارگزینی شهرداری شهرما.

گاهی برای مجموع مضاف و مضافٌ‌الیه یک مضافٌ‌الیه تازه می‌آید:

آب‌خوردن ـــــ آب خوردن شهر. گاهی دو یا چند کلمهٔ همپایه مضافٌ‌الیه می‌شوند:

برادر من و تو.

اضافهٔ گسسته ـ هرگاه از نظر گوینده معروفیّت یا اهمّیت مضاف‌الیه بیش از مضاف باشد، مضاف‌الیه یک‌بار قبل از مضاف به‌صورت اسم و یک بار بعد از آن به صورت ضمیر پیوسته می‌آید:

حسن پدرش بیمار است. پروین در سال گذشته نمره‌هایش خوب بود.

درقدیم اضافه را با کمک "را" به‌صورت گسسته در می‌آوردماند:

پسر ملک بیمار شد ـــــ ملک را پسر بیمار شد.

اضافه و صفت ـ در پاره‌ای از موارد می‌توان صورت مضاف‌ومضافٌ‌الیه را به‌جای موصوف و صفت به‌کار برد: انگشتر نقره ـــــ انگشتر نقره‌ای. کاسهٔ مس ـــــ کاسهٔ مسی.

فرق مضافٌ‌الیه‌وصفت ـ مضاف‌ومضافٌ‌الیه ازنظر ظاهر با موصوف‌وصفت تفاوتی ندارد. از این رو گاهی تشخیص این دو دشوار است، خاصّه در مواردی که مضافٌ‌الیه کاربرد صفتی نیز داشته باشد که ایجاد ابهام می‌کند:

زن جوان به مغازه وارد‌شد < زن آن جوان به مغازه وارد شد. / آن زن جوان به مغازه وارد‌شد.

پسر هنرمند خشمگین شد < پسر آن هنرمند خشمگین‌شد. / آن پسر هنرمند خشمگین شد.

برای تشخیص مضافٌ‌الیه از صفت می‌توان از ملاکهای زیر استفاده کرد:

۱ـ بین موصوف و صفت "ی" نکره و فعل می‌تواند فاصله شود، درحالی که بین مضاف و مضافٌ‌الیه نمی‌تواند:

مرد دانشمند ـــــ مردی دانشمند بود. مردی بود دانشمند (موصوف و صفت)

کتاب دانشمند ـــــ ~~کتابی دانشمند~~. ~~کتابی بود دانشمند~~ (مضاف و مضافٌ‌الیه)

۲ـ هرگاه کلمهٔ دوّم ویژگیهای صفت را بپذیرد صفت است:

زن جوان ـــــ زن جوانتر. زن بسیار جوان (موصوف و صفت)

۳ـ هرگاه کلمهٔ دوّم ویژگیهای اسم را بپذیرد مضافٌ‌الیه است:

کتاب دانشمند ـــــ کتاب آن‌دانشمند. کتاب هر دانشمند. کتاب‌دانشمندان (مضاف و مضافٌ‌الیه).

انواع اضافه ـ اضافه را با توّجه به‌مفهومی‌که مضافٌ‌الیه به مضاف‌می‌افزاید و نیز بادرنظر گرفتن امکان تأویل آن به‌صورت جمله‌ای مشخّص و متفاوت، می‌توان به انواع زیر تقسیم کرد:

۱ـ اضافهٔ تعلّقی ـ تنها در این نوع اضافه، مضافٌ‌الیه ضمیر نیز می‌تواند باشد.
در اضافهٔ تعلّقی نوعی رابطهٔ تعلّق یا مالکیّت بین مضاف و مضافٌ‌الیه وجود دارد:
اضافهٔ تعلّقی معمولاً" به‌صورت جمله‌ای با فعل " داشتن " قابل تأویل است:
فرش اتاق ـــــ اتاق فرش دارد.
لباس من، آب چاه، مرگ انسان، پرواز مرغ، مطالعهٔ کتاب، نوشتن نامه، خریدکاغذ، حافظ شیراز، شیفتهٔ آزادی، گویندهٔ حق.

۲ـ اضافهٔ استعاری ـ اضافهٔ استعاری نوعی اضافهٔ تعلّقی است که در آن مضاف در معنی مجازی (غیرحقیقی) به‌کار رفته: دست روزگار ـــــ روزگار دست‌دارد. دست ادب، دست‌ارادت، دست تقدیر.

۳ـ اضافهٔ تخصیصی ـ در اضافهٔ تخصیصی مضاف اختصاص به مضافٌ‌الیه دارد . اضافهٔ تخصیصی به صورت زیر به یک جملهٔ ربطی قابل تأویل است :

زنگ اِخبار ← (این) زنگ ، (مخصوصِ) اخبار است .

آب خوردن ، آب ریختن ، سفرهٔ نان ، جای‌ماندن ، وقت رفتن ، نالهٔ سحر .

۴ـ اضافهٔ توضیحی ـ در اضافهٔ توضیحی مضافٌ‌الیه توضیحی در بارهٔ مضاف می‌دهد و بر دو نوع است :

الف ـ مضاف، اسم عام است و مضافٌ‌الیه یکی از موارد خاص آن . در این‌صورت می‌توان مضاف را حذف کرد بدون آن که به معنی خللی وارد شود : شهر تهران ← تهران .

خانم احمدی ، آقای محمدی ، کشور ایران ، دین اسلام ، خیابان حافظ ، علامهٔ دهخدا ، درخت بید ، کوه الوند ، شب یلدا ، روز جمعه ، ماه رمضان .

ب ـ رابطهٔ اضافه بین دو اسم عام برقرار است : پزشک زن ، معلم مرد . یوسف پیغمبر

اضافهٔ توضیحی به‌صورت زیر به یک جملهٔ ربطی قابل تأویل است :

شهر تهران ← (این) شهر تهران است .

پزشک زن ← (این) پزشک زن است .

۵ـ اضافهٔ بیانی ـ در اضافهٔ بیانی مضافٌ‌الیه جنسِ مضاف را بیان می‌کند .

اضافهٔ بیانی به‌صورت زیر به یک جملهٔ ربطی قابل تأویل است :

انگشتر طلا ← (این) انگشتر (از) طلاست .

تاج زر ، کاسهٔ مس ، لباس ابریشم .

۶ـ اضافهٔ تشبیهی ـ اضافهٔ تشبیهی نوعی اضافهٔ بیانی است که شباهت بین مضاف و مضافٌ‌الیه را بیان می‌کند و می‌توان آن را به‌صورت جملهٔ زیر تأویل کرد :

قد سرو ← (آن) قد (چون) سرو است .

لب لعل ، رویِ ماه ، ابروی کمان .

گاهی برای مبالغه گوینده به‌جای آنکه قد یار را به‌سرو تشبیه کند ، سرو را به قد یار تشبیه می‌کند :

سرو قد ← سرو چون قد (یار) است .

تمرین :

۱ـ در جمله‌های زیر مضاف و مضافٌ‌الیه و موصوف و صفت را مشخص کنید :

تو ای آوازه‌خوان محفل شادی من ، تو ای رامشگر دور می‌گساری من ، تو ای نوحه‌سرای دل

درهم‌گسیختهٔ من ، تو ای شاعر محزون عاشق‌پیشه که هر روز غزلیات دل‌انگیز خود را در پرده‌های زیر موسیقی برای من می‌نواختی ، تو ای قناری کوچک زرد ، تو ای پرندهٔ خوش پروبال زیبا که پدرم در ده‌سالگی تو را به من بخشیده بود . تو که ارمغان دلدادگان مصیبت‌کشیده در نزد من بودی در آن قفس مفتولی چهارگوش که روزهای آفتابی آن را به‌ستون ایوان می‌آویختند بر روی چوب آن قفس می‌نشستی و تمام پرده‌های شورانگیز و دلسوز موسیقی خود را پی‌درپی می‌خواندی و روزهای ابر در گوشهٔ اتاق روی آن میز کوچک چوب‌گردوی کهنسال ، در کنج قفس سر به زیر بال خویش می‌کردی و درگوشهٔ آسایش و آرامش خود می‌خفتی ، تو امروز برای که سرود می‌خوانی ؟...

(فرنگیس ، سعید نفیسی : مکتوب ۲۷) .

۲ـ اضافه‌های زیر را به اضافهٔ گسسته تبدیل کنید :

مثال : آواز پرنده ← پرنده آوازش .

زنگ مدرسه . کتاب فریدون . خانهٔ پدرم . لباس زهره . خیابانهای شهر . پرندهٔ باغ . برگهای درختان . شاخه‌های یاس . سبزه‌های دشت . گلهای درختان . سنگهای کوه . پنجره‌های خانه‌ها .

۳ـ در اضافه‌های زیر انواع اضافه را مشخص کنید :

کتاب من . چشم طمع . کوچهٔ حافظ . خیابان سعدی . کاسهٔ نقره . جعبهٔ چای . چشم نرگس . کمان ابرو . پزشک چشم . سایهٔ درخت . بال پروانه . کیسهٔ چرم . ژالهٔ اشک . دست ادب .

۴ـ برای هریک از انواع اضافه دو مثال بیاورید .

معرفه و نکره ـ بدل ـ متمم اسم ـ جمله‌های ربطی

معرفه و نکره

اسم معرفه ـ اسم معرفه اسمی است که برای شنونده مشخّص باشد و برای تشخیص آن می‌توان از قرائن زیر کمک گرفت :

۱ـ اشاره و ذکر قبلی : دادگاهی به کشتن بیگناهی فرمان داد . بیگناه به دادگاه اعتراض کرد .

۲ـ " را " نشانهٔ مفعولی : کتاب را خریدم . غذا را خوردم .

۳ـ وابسته‌های معرفه ساز : این خانه . دانشگاه تهران . بهترین شاگرد . چهارمین نفر .

۴ـ آهنگ و تکیه : چهار دولت بزرگ سرانجام به توافق رسیدند .

۵ـ معرفه‌های ذاتی : معرفه‌های ذاتی عبارتند از :

اسم خاص : به‌خاطر منحصر به فرد بودن نیازی به توضیح ندارد : پرویز آمد .

اسمهایی با مصداق منحصر بفرد : خورشید ، ماه ، قیامت ، خدا ، بهشت ، اسلام .

ضمیر : ضمیر یا به‌قرینهٔ خارجی (حضور مصداق آنها) یا به قرینهٔ زبانی (وجود مرجع) معرفه است : پرویز آمد . او را دیدم .

کلمات مرجع دار : مشارٌالیه ، یارو ، طرف ، امسال ، امروز ، امشب ، فردا .

۶ـ نشانهٔ ندا : ای پسر سخن پدر را بشنو .

۷ـ قرینهٔ خارجی : امشب شهر خلوت است (این شهر) .

اسم نکره ـ نکره یعنی ناشناخته . اسم نکره اسمی است که ماهیّت و چگونگی آن بر شنونده روشن نیست . کتابی خریدم . در یک کتاب مطلبی خواندم . یک کتابی خریدم .

اسم نکره بر دو گونه است :

۱ـ اسم اشیاء قابل شمارش : دیروز کتابی خریدم (یک عدد غیرمعیّن از جنس کتاب) .

۲ـ اسم اشیاء غیر قابل شمارش : آن رودخانه آبی هم داشت (مقدار کمی آب) .

نشانهٔ نکره همراه اسمی که جمع است یا اسمی که عدد به‌همراه دارد نیز می‌آید : کتابهایی خریدم . ده نفری را دیدم .

"یک" و " ی" وحدت ـ نشانهٔ نکره اغلب معنی وحدت را نیز همراه دارد و تشخیص این

دو مفهوم دشوار است با این همه در مواردی خاص این نشانه وحدت را می‌رساند :

۱ـ هرگاه اسم با نشانهٔ نکره و " هر " همراه باشد : هر یک کتاب ده تومان . هر کتابی ده تومان .

۲ـ هرگاه شمارش در کار باشد : یک گره شاخ بهتر از ده گزدم است . دیناری پول بهتر از صد من زور است .

۳ـ هرگاه عدد " یک " با تکیه و تأکید ادا شود : من فقط یک فرزند دارم .

۴ـ هرگاه صفت اشاره قبل از " یک " آمده باشد : این یک کتاب را خریدم .

بدل

بدل اسم یا ضمیر یا گروه اسمی و ندرتاً "صفتی است که با فاصلهٔ مکث کوتاهی بعد از هستهٔ خود می‌آید و توضیحی به مفهوم آن می‌افزاید یا آن را مؤکّد می‌سازد :

توضیحی : برادرم فریدون از سفر برگشت . کتاب حاجی آقا نوشتهٔ هدایت را خواندم .

دختر کوچکم بیچاره امروز بیمار شد .

تأکیدی : حسن خودش به دیدن ما آمد .

برای مفرد ، بدل به‌صورت مفرد می‌آید و برای جمع به‌صورت جمع : ما دانش‌آموزان . دو برادرم پرویز و فریدون . بدل توضیحی قابل تبدیل به جملهٔ ربطی توضیحی است : برادرم که فریدون باشد آمد .

این جمله توضیحی به‌کمک "یعنی" نیز می‌تواند بیاید : برادرم یعنی فریدون از سفر برگشت .

متمّم اسم

متمّم اسم کلمه یا گروهی از کلمات است که معمولاً "به کمک یکی از حروف اضافه یا کسرهٔ به اسم وابسته می‌شود : تحقیق در مسایل ادبی . استاد در نقاشی . انتقاد از بدیها . برای بعضی از اسمها وجود متمّم اجباری است : دیگر مردم ، سایر مردم .

جمله‌های ربطی

جمله‌های ربطی جمله‌هایی هستند که نکته یا توضیحی به اسم می‌افزایند . این نکته یا توضیح را با صفت یا بدل نیز می‌توان بیان کرد . به عبارت دیگر این جمله‌ها اغلب به صفت یا بدل قابل تبدیل است :

کاسه‌ای که شکست دیگر درست نمی‌شود = کاسهٔ شکسته دیگر درست نمی‌شود .

پرویز که برادر من است آمد = پرویز برادر من آمد .

تمرین :

۱ــ در جمله‌های زیر اسم جنس و معرفه و نکره را مشخص کنید :

کتاب بهترین دوست انسان است . هر پدری فرزندش را دوست دارد . ناگهان مادر فرزندش را در آغوش کشید . غذا را خوردم و به مدرسه رفتم . تمام جزئیات آن خانه‌را هنوز به خاطر دارم . گردش ماه و خورشید مبنای محاسبهٔ ماه و سال است . پرویز را دیروز در کوچه دیدم . در همان کوچه‌ای که آن روز تو را دیدم . فریدون را هفتهٔ پیش در سینما دیدم . دوست بهتر از برادر است .

۲ــ در جمله‌های زیر بدل و نوع آن را مشخص کنید :

سعدی شاعر بزرگ ایران بوستان و گلستان دو کتاب جاودانی خود را در پیری نوشت . آیین پیامبر بزرگ ما محمد ، آیین جاودانی حق و عدالت است .

کتاب پیامبر نوشتهٔ رهنما یکی از آثار دلکش نثر فارسی معاصر است . منوچهر خودش با سپاهی گران به جنگ دو عمویش سلم و تور شتافت . تهران پایتخت ایران از شهرهای بزرگ جهان است . حکیم ابوالقاسم فردوسی حماسه‌سرای بزرگ ایران در پیری در کمال تنگدستی درگذشت . مردم همه به کوه گریختند .

۳ــ برای هر یک از اسمها و ضمیرهای زیر بدل مناسب بیاورید :

ما . . . تا کنون از دبیر خود . . . مطالب فراوانی آموخته‌ایم . فریدون . . . دیروز با رئیس مدرسهٔ ما . . . گفت‌وگوی جالبی داشت. برادرم . . . هرشب به‌خواهرم . . . در انجام تکالیف درسی کمک می‌کند . مردم . . . به خوبی از این حقیقت آگاهند . کتاب گلستان . . . از آثار ارزندهٔ ادب جهان به شمار می‌رود . هدایت . . . آثار ارزندهٔ فراوانی به‌زبان فارسی نوشته‌است

۴ــ در جمله‌های زیر متممهای اسم را مشخص کنید :

مطالعه در ادبیات از سرگرمیهای سودمند است . مباحثه در مسایل اجتماعی نیاز به‌مطالعه و آگاهی کافی‌دارد . برای اطلاع از امور کشوری و آگاهی به مسایل سیاسی باید به‌طور مداوم با روزنامه و کتاب و رادیو تلویزیون سروکار داشت . برای تبحر در نثر و تسلط در شعر باید‌دائماً به مطالعهٔ آثار گرانبهای شعر و نثر پرداخت .

۵ــ در جمله‌های زیر ، جمله‌های ربطی توضیحی و هستهٔ آن را مشخص کنید :

بعد از موریانه ، مورچه قدیمترین موجود اجتماعی است که روی زمین پدید آمده .

سیر کیفیت زندگانی مورچه که مثل ما مقید به نظامات اجتماعی است بهترین راه‌شناسایی احوال ماست . همان لذتی که ما از گرفتن می‌بریم ، مورچه از بخشیدن درک می‌کند . کسی‌که

در همه حال می‌خندد دنیا را آن‌طور که هست شناخته و از این پیرزال بزک کرده که دوروزی‌ها را می‌فریبد و رنج می‌دهد و می‌کشد ، گول نمی‌خورد و به ریشش می‌خندد . آنها که می‌خندند و از نور خنده دلهای ظلمت‌زده و افسردهٔ دیگران را روشن می‌کنند حق عظیمی به گردن ما دارند .

مردم عیبجو که دیگران را دست می‌اندازند و خفیفشان می‌کنند و می‌خندند ، کسانی هستند که در خود احساس کوچکی و عقب‌ماندگی کرده‌اند .

ضمیر

ضمیر کلمه‌ای است که به‌خاطر نیازنداشتن به ذکر اسم یا پرهیز از تکرار آن به‌کار می‌رود : من دیروز پرویز را دیدم و او را نصیحت کردم . اسمی که ضمیر به جای آن آمده مرجع نام دارد . مرجع یا به قرینه شناخته می‌شود یا قبلاً در جمله آمده است . ضمیر ذاتاً "معرفه است . پاره‌ای از ضمیرها می‌توانند به صورت اسم نیز به کار روند : این من و توی ریشهٔ همهٔ اختلافهاست .

ضمیر در زبان فارسی بر سه گونه است : ضمیر شخصی ، ضمیر مشترک ، ضمیر اشاره .

ضمیر شخصی

ضمیر شخصی برای گوینده و شنونده و دیگر کس (سوم شخص) از مفرد و جمع صورت جداگانه دارد . ضمیر شخصی دارای مرجعی است که یا پیش از آن آمده یا قرینه‌ای برای شناخت آن وجود دارد .

ضمیر شخصی بر دو گونه است : جدا و پیوسته .

ضمیرشخصی‌جدا ـ ضمیرشخصی‌جدا همیشه به طور مستقل و جدا از کلمات دیگر به‌کار می‌رود :

	مفرد	جمع
اوّل شخص	من	ما
دوّم شخص	تو	شما
سوّم شخص	او ، آن	ایشان ، آنها

به جای "تو" و "او" برای رعایت احترام ، "شما" و "ایشان" به کار برده می‌شود : فریدون! نظر شما چیست ؟

"آن و "آنها" وقتی ضمیر شخصی است که معادل "او" و "ایشان" به کار رفته باشد و در آن مفهوم اشاره نباشد : کتابی خریدم و آن را خواندم . چندکتاب خریدم و آنها را خواندم . فریدون و فرخ را دیدم و آنها را آگاه کردم .

نقشهای ضمیر شخصی جدا ـ ضمیر شخصی جدا می‌تواند نقشهای زیر را در جمله بپذیرد :

۱ ـ نهاد : او رفت . آمدیم . پرویز و من خواهیم رفت .

هرگاه چند ضمیر به‌طور همپایه نهاد واقع شوند ، فعل به صورت جمع آمده و از نظر شخص با شخص برتر مطابقه خواهد کرد . همیشه ضمیر اوّل شخص بر دوّم شخص و سوّم شخص برتری دارد و ضمیر دوّم شخص بر سوّم شخص :

من و تو و او می رویم . تو و او می روید .

۲ ـ متمّم مفعولی : حسن او را دید . من به او گفتم که بیاید . این مطلب را از او شنیدم . خبرنگاران با او مصاحبه کردند . ضمیر شخصی ، مفعول مجرد نمی‌شود[1] : من تو هستم .

۳ ـ گروه قیدی نشانه دار : داستان خود را برای او خواندم .

۴ ـ مضاف‌الیه : کار او به پایان رسید!

وابسته‌های ضمیر شخصی جدا ـ ضمیر شخصی جدا می‌تواند وابسته‌های زیر را بگیرد :

الف ـ به ندرت صفت بیانی می‌گیرد : من بیچاره ، توی بیخبر از همه جا .

ب ـ گاهی "این" و "همین" می‌گیرد : همین تو گفتی .

ج ـ بدل می‌گیرد : شما رأی دهندگان ، ما دبیران فرهنگ و ادب .

د ـ گاهی نشانهٔ نکره می‌گیرد : همچو تویی . مثل منی ، همچو اویی .

هـ ـ جملهٔ ربطی توضیحی می‌گیرد : تو که می‌دانی چرا می‌پرسی ؟

همپایگی ـ دو یا چند ضمیر شخصی جدا یا چند اسم و ضمیر شخصی جدا می‌توانند همپایه شوند :

تو و او این راز را می‌دانید . ما و فریدون دیروز او را دیدیم .

---

۱ ـ ضمیر چه شخصی چه اشاره چه مشترک ، مسند نمی‌شود مگر آن که نهاد آن نیز ضمیر باشد : من تو نیستم . جمله‌هایی که به نظر می‌آید که در آنها نهاد اسم است و ضمیر مسند ، در حقیقت صورت تأویلی جمله ای است که در آن ضمیر نهاد است و اسم مسند . این جا به‌جا شدن فقط جنبهٔ تکیه‌ای دارد و نظایر آن در زبان فارسی فراوان است :

پرویز تویی ؟ ← تو پرویزی ؟ برای اثبات این نظر دو دلیل وجود دارد :

۱ ـ در زبان فارسی همیشه فعل از نظر شخص و شمار با نهاد مطابقه می‌کند : پرویز تویی .

۲ ـ هر جمله قابل تأویل به مضاف و مضاف‌الیهی است که گزاره مضاف و نهاد مضاف‌الیه آن است :

پرویز او بود ← پرویز بودن او
او پرویز بودن

ضمیرشخصی پیوسته ـ ضمیرشخصی پیوسته هرگز به تنهایی و جداگانه به کار برده نمی‌شود و همیشه به کلمهٔ قبل از خود می‌چسبد:

اوّل شخص	ـَ م	ـِ مان
دوّم شخص	ـَ ت	ـِ تان
سوّم شخص	ـَ ش	ـِ شان

پدرم پدرمان
پدرت پدرتان
پدرش پدرشان

هنگام پیوستن این ضمیرها به کلمه‌هایی که به مصوتهای "ـا" و "ـو" و "ـی" ختم می‌شوند، صدای "ی" میانجی می‌شود: کتابها ← کتابهایم. همچنین درپیوستن به‌کلمه‌هایی که به "ه" ختم شده‌اند به صورت زیر در می‌آید:

خانه ← خانه‌ام . خانه ← خانهٔ‌مان = خانه‌مان

نقش دستوری ضمیر پیوسته ـ ضمیر شخصی پیوسته در موارد زیر به کار می‌رود[1 و 2]:

۱ ـ همراه فعل غیر شخصی چهار جزئی ـ لجش گرفت . خوابم برد.

۲ ـ متمّم مفعولی رایی ـ بعد از فعل ساده: من زدمت ، توزدیش ، او زدمان . یا بعد از جزء اسمی فعل مرکب: اذّیتم کرد ، زمینت زد ، خوابش برد.

۳ ـ گروه قیدی نشانه‌دار ـ در جمله‌های غیرشخصی چهارجزئی: بسمان است ، کمشان است یا بعد از پاره‌ای از حروف اضافه: برایم گفت = برای من گفت.

۴ ـ مضافٌ الیه ـ ضمیر پیوسته بعد از اسم یا گروه اسمی نقش مضافٌ الیهی را به عهده می‌گیرد: به خانه‌اش رفتم . اتاقهای خانه‌اش را دیدم .

دربه کار بردن‌ضمیر "ـَ ش" باید دقت‌کرد تا ابهامی‌در تشخیص مرجع آن پیدانشود:

پسرش وامش را پرداخت ← پسرش وام او را پرداخت
پسرش وامش را پرداخت ← پسرش وام خود را پرداخت.

ضمیر مشترک

ضمیر "خود" که می‌تواند‌به جای گوینده و شنونده و دیگر کس از مفرد و جمع به کاررود ضمیر مشترک نامیده می‌شود: من دوست خود را بهتر می‌شناسم . در نوشته‌های ادبی به‌جای

---

۱ ـ در دستورهای قدیم شناسهٔ فعل را نیز ضمیر پیوستهٔ فاعلی‌به شمار می‌آورده‌اند.

۲ ـ برای تشخیص نقش ضمیر پیوسته می‌توان آن را به ضمیر جدا تبدیل کرد: گفتمش سیر ببینم مگر از دل برود = گفتم او را سیرببینم ....

"خود" ، "خویش" و "خویشتن" نیز به کار رفته است: برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است . از کردهٔ خویشتن پشیمانم .

امروز "خود" همراه ضمیر پیوسته‌ای به کار می‌رود که شخص آن را تعیین می‌کند:

او کار خودش را بلد است .

نقش‌ضمیر مشترک ـ ضمیر مشترک به‌صورت "خود" تمام نقشهای ضمیر شخصی جدا را به‌عهده می‌گیرد جز نقش نهاد و مضافٌ الیه نهاد و مسند :

متمّم مفعولی ـ او خود را در آیینه‌دید . به خود گفت از کدام راه بروم؟

گروه قیدی نشانه‌دار ـ او برای خود کار می‌کند .

مضافٌ‌الیه مفعولی ـ او چهرهٔ خود را در آیینه‌دید .

مضافٌ الیه گروه قیدی نشانه‌دار ـ او برای کار خود ارزش قائل است .

ضمیر مشترک می‌تواند بدل نهاد شود در حالی که ضمیر شخصی جدا نمی‌تواند: جمشید خودبه خانهٔ ما آمد . درهمهٔ موارد بالا "خود" با "خودش" و امثال آن‌قابل‌تعویض است: او خودش را گم کرده است .

درعبارتهایی که‌با مصدر ساخته‌شده ضمیرمشترک اجباراً تنها به صورت "خود" می‌آید زیرامصدر "شخص" ندارد: نباید خود را ملامت کرد . خود را سرزنش کردن روا نیست .

ضمیر مشترک وقتی به صورت گروهی (خودم ، خودت ...) بیاید می‌تواند مانندضمیر شخصی نقشهای نهاد و مضافٌ‌الیه نهاد و مسند را نیز به عهده بگیرد: برادر خودش آمد . او برادر خودش بود .

گاهی به ضمیر مشترک "خود" اسمی که مرجع آن است اضافه می‌شود: خود پرویز آمد .

اغلب به جای ضمیر مشترک می‌توان ضمیر شخصی به کار برد ولی در موارد زیر از به کاربردن ضمیر مشترک ناگزیریم:

۱ ـ مفعولی که مرجع آن نهاد همان جمله باشد به صورت ضمیر مشترک می‌آید: او خود را باخت .

۲ ـ ضمیری که در نقش گروه قیدی نشانه‌دار به کار رفته ، هرگاه مرجع آن ضمیر ، نهاد همان جمله باشد به صورت ضمیر مشترک می‌آید:

او به دست خودش برای خودش دشمن می‌تراشد.

ضمیر اشاره

کلمه‌های "این" و "آن" و "اینها" و "آنها"[1] که سوم شخص را می‌رسانند، هرگاه

---

۱ ـ همچنین "اینان" و "آنان" درشعر و نثر کهن

قبل از خود دارای مرجعی مشخص باشند و مفهوم اشاره را برسانند، ضمیر اشاره نامیده می‌شوند: دوست و دشمن را از خود میازار. آن را به خاطر دوستی و این را به خاطر بازگذاشتن در دوستی

چنان که دیدیم " این " و "آن" و "اینها" و "آنها" تنها وقتی که با هم و در مقابل هم به کار روند و دارای مرجع باشند، ضمیر اشاره به شمار می‌آیند.

معمولاً مرجع " این " و "آن" از روی قرینهٔ معنایی شناخته می‌شود نه از روی ترتیب تقدم و تأخّر آنها.

ضمیر اشاره تمام نقشهای ضمیر شخصی جدا را به عهده می‌گیرد، یعنی تمام نقشهای اسم را جز بدل و منادا و مسند.

اسم اشاره

هرگاه مرجع کلمه‌های "این" و "آن" و "اینها" و "آنها" جمله‌ای باشد که قبلاً آمده یا هرگاه این کلمات بدون مرجع به کار روند و مورد اشاره با اشارهٔ حسّی مشخص شود، آنها را اسم اشاره می‌نامند: حرف حق تلخ است و همه در این متفقند ـــــ ... و همه در این نکته متفقند این را بردار ـــــ این کتاب را بردار. می‌توان گفت که اسم اشاره، صفت اشاره بوده که عهده‌دار نقش اسم شده و همیشه امکان بازگشت آن به صورت اوّل وجود دارد.

تنها جملهٔ ربطی می‌تواند وابستهٔ اسم اشاره شود: این که گفتی او می‌آید، درست بود.

تمرین

۱ ـ در جمله‌های زیر ضمیر شخصی و ضمیر مشترک و ضمیر اشاره و اسم اشاره را بیابید و نقش هر یک را مشخص کنید: من و فریدون دیروز به گردش رفتیم. من زود به خانه برگشتم ولی او چند ساعت بعد از من به خانه آمد. ما دوستانمان را در خیابان دیدیم و آنها را از جریان کار آگاه کردیم. پرویز پسر برادرم آمد و کتابش را برد. او نوشته‌های تازهٔ خود را نشانم داد و مطالب مبهم آن را برایم توضیح داد. هوشنگ خود را به آب و آتش زد. او همیشه خودش برای خودش دردسر فراهم می‌کند. اختیار کار خود را نباید به دست این و آن داد. دوست و دشمن را بشناس، با این مهربان باش و با آن مدارا کن. این که می‌گویند دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه‌انگیز است ممکن است درست باشد ولی بعضی از مردم به نیرنگ از آن بهره‌برداری می‌کنند.

۲ ـ در جمله‌های بالا مرجع ضمیر را با کشیدن خطی مشخص کنید.

۳ ـ در جمله‌های زیر وابسته‌های ضمیر را مشخص کنید و با خطّ وابستگی آن را به هسته نشان دهید: ما دانش‌آموزان هرگز از کار و کوشش کوتاهی نمی‌کنیم. غفلت از درس از همچو تویی برازنده نیست. ما که دشمنان خود را می‌شناسیم چه طور باز هم فریب آنها را می‌خوریم؟ من ساده دل بارها فریب دشمنان را خورده‌ام. همین تو بودی که دیروز مرا راهنمایی کردی.

حرف اضافه (وابسته‌ساز)

قبلاً " کوتاه‌ترین جمله را شناختیم، اما معمولاً " به جمله، اجزا و عناصری می‌پیوندند و موجب گسترش آن می‌شوند: آمدم. دیروز با اتومبیل به خانه آمدم. بعضی از این اجزا مانند " اتومبیل " و "خانه" رابطهٔ خود را با هستهٔ جمله، به کمک کلماتی که نقش‌نما خوانده می‌شود نشان می‌دهند و بعضی دیگر مانند " دیروز" به نقش‌نما نیازی ندارند. کلماتی که رابطهٔ اجزا را با هسته نشان می‌دهند حرف اضافه نامیده می‌شوند.

حرف اضافه کلمه‌ای است که نقش اسم یا ضمیر یا گروه اسمی را که همراه آن آمده نشان می‌دهد.

حرف اضافه یا نقش کلمه‌ای را نسبت به فعل نشان می‌دهد: به اصفهان رفتم. پرویز را دیدم. یا رابطهٔ آن را با کلمهٔ دیگر: دوستِ نادان. برادرِ فریدون. دشمن از خدا بی‌خبر. کار بهتر از این.

رابطهٔ حرف اضافه و پیوند وابستگی ـ حرف اضافه نقش‌نمای اسمی است که متمم کلمهٔ دیگر است، درحالی که پیوند وابستگی نقش‌نمای جملهٔ پیروی است که وابستهٔ فعل یا اسمی از جملهٔ پایه است: رفتم به دیدن او. رفتم که او را ببینم.

بعضی از کلمات در جمله‌ای حرف اضافه و در جملهٔ دیگر پیوند وابستگی هستند: از خانه تا مدرسه پیاده رفتم. بکوش تا کامیاب شوی.

ساختمان حرف اضافه ـ حرف اضافه از نظر ساختمان یا ساده است یا گروهی:

۱ ـ حرف اضافهٔ ساده ـ حرف اضافهٔ ساده در زبان فارسی از چهارده کلمه تجاوز نمی‌کند:

به: دیروز به خانه رفتم. به دوستان بگو. به دوستی برخوردم. به حسرت به او نگاه کردم.

از: از خانه بیرون رفتم. کوهی از نور دیدم. از ستمدیدگان حمایت کن.

در: در شهر ماندم. در کار کوتاهی نکردم. در هفتهٔ گذشته او را ندیدم.

را: او را دیدم. مادر را دل‌سوزد... این اسب را باید سوار شد. هر غمی را پایانی است. اسکندر را پرسیدند... پیشوایان را پیروی کنید. ما را با تو سخنی است.

بر : فرش را بر زمین گستردیم . زین را بر اسب نهادیم . بر اسب سوار شدیم .
با : با هم این کار را تمام کردیم . با عصا راه می‌رفت . با زشتیها نبرد کرد .
بی : بی مدرسه و معلم نمی‌توان مردم را با سواد کرد . بی‌پشتکار نمی‌توان به مقصود رسید .
برای : برای به دست آوردن آزادی باید مبارزه کرد .
تا : از صبح تا شب کار کرد . از خانه تا مزرعه پیاده رفت . تا حصول نتیجه تلاش کرد .
الی : از غروب الی نیمه شب کتاب می‌خواند . از تهران الی اصفهان را یکسره پیمود .
مگر : همه با او موافق بودند مگر پرویز .
جز : برای زنده ماندن جز مبارزه راهی نیست .
الّا : همهٔ دانش‌آموزان حاضر بودند الّا فریدون .
سوای : همه رفتند سوای برادرم .
چون (چو) ، همچون (همچو) : چون مار به خود می‌پیچید . همچون شیر می‌غرید .
ـِ = ی (کسرهٔ اضافه) : کارِ شایسته . درسِ معلم . چشمان آبیِ روشن . جوانیِ مستعدِ کار . شعری نغزِ نغز . حالش خوبِ خوب بود . فوریِ فوری حرکت کرد .

گاهی برای تأکید دو حرف اضافهٔ ساده معادل یک حرف اضافه به کار می‌رود : از برای او نگران بودم . از تهران تا به اصفهان رفتم . به جز برادرم کسی نیامد . جز از تو کسی را ندیدم.[1]

۲ ـ حرف اضافهٔ گروهی ـ حرف اضافهٔ گروهی از اجتماع یک اسم و یک حرف اضافه ، یا یک حرف اضافه و یک اسم و یک حرف اضافه به وجود آمده است . شمارهٔ حرف اضافهٔ گروهی در فارسی زیاد است و امکان افزایش آن نیز وجود دارد . حرف اضافهٔ گروهی رابطهٔ دقیق‌تر و عینی‌تری را بیان می‌کند : دربارهٔ این مطلب سخن خواهم گفت .

تشخیص حرف اضافهٔ گروهی ـ به دو مثال زیر توجّه کنید :

۱ ـ او به خاطر دیدن برادرش به اینجا آمد . (به خاطر دیدن = برای دیدن) .

۲ ـ او به امید دیدن برادرش به اینجا آمد . = امید دیدن برادر او را به اینجا کشاند .

در مثال ۲ حرف اضافهٔ ساده بر سر مضاف و مضافٌ الیه آمده و صورت ظاهر " به امیدِ ... " کاملا" شبیه حرف اضافهٔ گروهی " به‌خاطرِ " شده است . از این رو در تشخیص این دو مورد ممکن است دچار اشتباه شویم . برای جلوگیری از چنین اشتباهاتی با معیارهای زیر می‌توانیم مرز بین حرف اضافه و کلمهٔ بعد از آن را مشخّص کنیم :

۱ ـ هر حرف اضافهٔ گروهی ، با یک حرف اضافهٔ ساده قابل تعویض است :
به‌مجرّد رسیدن نامه حرکت خواهم کرد . به رسیدن نامه حرکت خواهم کرد . پس " به‌مجرد "

---

۱ ـ زی = به‌سوی (در شعر و نثر قدیم : زی من آمد = به سوی من آمد .)

حرف اضافهٔ گروهی است .

۲ ـ پس از حذف هر حرف اضافه ، باید گروه اسمی معنی‌داری که مفهوم آن تغییرنیافته باقی بماند که بتواند نقشی بپذیرد :

در بارهٔ نظام پولی جهان چه می‌دانیم ؟ ← بارهٔ نظام پولی جهان [؟]
← نظام پولی جهان عادلانه نیست .

پس " در بارهٔ " حرف اضافهٔ گروهی است .

در اطراف خانهٔ او درختکاری بود . ← خانهٔ او را درختکاری کرده بودند [؟]
← اطراف خانهٔ او را درختکاری کرده بودند .

پس در این جمله " در " به تنهایی حرف اضافه است .

ساختمان حرف اضافهٔ گروهی ـ ساختمان حرف اضافهٔ گروهی به یکی از دو صورت زیر است :
الف :

حرف اضافه + اسم + ـِ	مثال
از دست ـِ	از دست غمها به شعر پناه بردم .
با وجود ـِ	با وجود پیری ارادماش جوان است .
بر حسب ـِ	بر حسب دستور آمدم .
به محض ـِ	به محض دیدن ما از جا برخاست .
در باره ـٔ (=ـِ)	دربارهٔ آزادیها کتابها نوشته شده است .

ممکن است دربعضی موارد جای حرف اضافهٔ اوّل خالی باشد ، ولی امکان آمدن آن وجود دارد :

☐ + اسم + ـِ	مثال
(به) مانند ـِ	چشمانش مانند دو کاسهٔ خون بود .

ب :

اسم	+ حرف اضافه	مثال
محض	ـِ	محض رضای خدا به فکر آینده هم باشید .
بعد	از	بعد از دو سال به دیدنم آمد .
نسبت	به	نسبت به مردم نباید بدبین بود .
بنا	بر	بنا بر مصالح کشور همه چیز را می‌توان فدای آزادی کرد .

اینک انواع حرف اضافهٔ گروهی به طور مشروح :

از + اسم + ـِ : از بابِ ، از بهرِ ، (از) پیِ ، (از) دنبالِ، از جانبِ ، از جهتِ ، از سویِ ، ازطریقِ ، ازحیثِ ، ازلحاظِ ، ازنظرِ ، ازخلالِ ، ازدستِ ، ازراهِ ، ازرویِ ، از سرِ ، ازفرطِ ، ازقبیلِ .

با + اسم + ـِ : با تمامِ ، با کمکِ ، با وجودِ ، با وصفِ .

بر + اسم + ـِ برِ اثرِ ، بر اساسِ ، بر پایهٔ ، (بر) طبقِ ، بر مبنایِ ، بر حسبِ ، برِوفقِ برخلافِ ، برعکسِ ، (بر) رویِ ، (بر) سرِ ، (بر) علیهِ ، (بر) لهِ .

به + اسم + ـِ به استثنایِ ، (به) غیرِ ، (به) غیر از ، به اضافهٔ ، به علاوهٔ ، (به) پیشِ ، (به) نزدِ ، (به) نزدیکِ ، (به) توسطِ ، (به) وسیلهٔ ، به خاطرِ ، (به) خلافِ ، به رغمِ (علی رغمِ) ، به‌عکسِ ، (به) دنبالِ ، به زعمِ ، به نظرِ ، به سانِ ، (به) مانندِ ، (به) مثلِ ، به سببِ ، به علتِ ، به شرطِ ، به صرفِ ، به صورتِ ، به طرزِ ، به‌طورِ ، به عهدهٔ ، به قرارِ ، به مجردِ ، به محضِ ، به منظورِ ، به نحوِ .

در + اسم + ـِ در اثرِ ، در ازایِ ، در برابرِ ، درمقابلِ ، (در) اطرافِ ، (در) پیرامونِ ، دربابِ ، در بارهٔ ، درخصوصِ ، در زمینهٔ ، درموردِ ، (در) پیِ ، درحدودِ ، در حقِ ، درخلالِ ، درضمنِ ، در بینِ ، در راهِ ، درسرِ ، در عینِ ، در وقتِ ، در هنگامِ .

اسم + ـِ بینِ ، پایِ ، پیشِ ، رویِ ، محضِ ، مطابقِ .

اسم + از بعداز ، بیش‌از ، پس‌از ، پیش از ، قبل از .

اسم + به بنابه ، راجع‌به ، شبیه به ، عطف به ، نسبت به ، نظر به .

اسم + بر اضافه‌بر ، بالغ‌بر ، بنابر ، علاوه بر .

تمرین

۱ ــ در متن زیر حروف اضافه را با کشیدن خطی در زیر آن ، مشخص کنید :

حیات جاودانی است . قاره‌ها از زیر آب درآمده و در آب فرو رفته‌اند و آثار حیات‌ها بر

جا مانده‌است . . . حیات جانداران رنگارنگ و متنوعی را از روی نمونه و قالب اجداد آنها به وجود می‌آورد و به آنها قدرتی می‌دهد که نسلهای بیشمار دیگری را به همان شکلها و قوارمها به وجود آورند . . .

سوسن صحرا را همین مهندس چیره‌دست طرح ریخته و تخم آن را به دست باد صبا به اطراف می‌افشاند . گلها را هم او رسم‌می‌کند و گرد تناسلی آنها را به وسیلهٔ حشرات ازبوته‌ای به بوتهٔ دیگر می‌رساند و آنها را بارور می‌کند . . .

حیات به پروانه‌ها و کرم شب‌تاب پرتو و نوری عطا می‌کند که در عشقبازی شبانهٔ آنها به کار آید . برهٔ جوان با نشاط تمام می‌دود و فریاد شوق برمی‌آورد و خودش‌هم نمی‌داند برای چه این کار را می‌کند . گونهٔ طفل را افسونگر حیات رنگ می‌کند و از چشم او برق و پرتو نور می‌ریزد و لبهای‌نازک او را با تبسم می‌گشاید . حیات در سینهٔ مادران حسّی نهفته و ناگفتنی پرورش می‌دهد که غذای کافی برای نوزادان خود تدارک نماید . . . حیات به هنگام خطر به مخلوقات خود پر می‌دهد تا پرواز کنند و شاخ و چنگال و دندان می‌دهد که از خویشتن دفاع کنند . . .

. . . کبوتری‌را درجعبهٔ سربسته بگذارید و مسافتی بسیار بعید آن را ببرید . همین که پای‌او را گشودید در هوا چرخی می‌زند و یکسر به سوی آشیانهٔ خویش باز می‌گردد . . .

حیات به مورچه که حشره‌ای اجتماعی است بسیاری از مسایل را آموخته است . مورچه به بسیاری از امور دانا و آگاه است . در میان مورچگان رسم است که دانه جمع می‌کنند و به لانه می‌آورند تا در زمستان از آن تغذیه کنند . . .

(اقتباس از کتاب راز آفرینش ، ترجمهٔ محمد سعیدی)

۲ ــ هریک از حروف اضافه را در جمله‌ای به کار ببرید .

متمم مفعولی

درسال گذشته آموختیم که چگونگی رابطهٔ فعل را با نهاد خود، جهت می‌گویند. فعلهای فارسی دارای دو جهت است: ناگذر و گذرا.

هرگاه فعل به کلمهٔ دیگری جز نهاد نیاز نداشته باشد، فعل "ناگذر" خوانده می‌شود. در این حال نتیجهٔ عمل، تنها در نهاد باقی می‌ماند: پرویز آمد. شیشه شکست. پنجره بسته شد.

هرگاه نتیجهٔ عمل در نهاد باقی نماند و به کلمه یا گروه کلمات دیگری برسد، فعل "گذرا" خوانده می‌شود: پرویز پنجره را بست. من این مطلب را به فریدون گفتم. دیروز هوشنگ دو کتاب خرید.

حال می‌گوییم که کلمه یا گروه کلماتی که نتیجهٔ عمل فعل "گذرا" به آن می‌رسد، متمم مفعولی یا به اختصار مفعول نام دارد.

مفعول در زبان فارسی برپنج گونه است: مفعول "رایی"، مفعول "مجرد"، مفعول "بهای"، مفعول "ازی" و مفعول "بایی".

۱ـ مفعول رایی ـ مفعول رایی اسم یا گروه اسمی است که بعد از آن "را" آمده باشد: امروز افسانه را دیدم. دیروز برادر بزرگ پروانه را درکوچه دیدم. او را به ناهار دعوت کردم. خانهٔ او را خراب کردند.

مفعول رایی هر جمله، پاسخی است که به پرسش "که را؟" و "چه را؟" داده می‌شود:

ـ فردا پرویز را خواهم دید.

ـ که را؟

ـ پرویز را.

مفعولهای رایی همیشه معرفه هستند: من فریدون را دیدم. او را با خبر کردم. همین خبر را به او دادم.

در پاره‌ای از مفعولهای رایی، "را" با "به" قابل تعویض است و در این حال آن را باید مفعول "بهای" به حساب آورد:

لحظه‌ای او را نگریستم. ← لحظه‌ای به او نگریستم.

برای بعضی از افعال مانند گفتن، شنیدن، پرسیدن، و امثال آن، گاهی به جای

مفعول رایی، مفعول به صورت جملهٔ پیرو می‌آید:

این مطلب را به نادر گفتم. به نادر گفتم که فردا به خانهٔ ما بیاید.

فعلهای پنداشتن، تصور کردن، انگاشتن، فرض کردن، دریافتن (یافتن)، شناختن و دانستن (به معنی پنداشتن) معمولاً به جملهٔ پیروی احتیاج دارند: پنداشتم که فردا او به شهر برمی‌گردد. تصور کردم که او دیوانه است.

در این موارد هرگاه جملهٔ پیرو، یک جملهٔ ربطی باشد، پایه و پیرو این جملهٔ مرکب می‌توانند با جملهٔ ساده‌ای تعویض شوند:

مردم پنداشتند که او هوشنگ است. ← مردم او را هوشنگ پنداشتند.

چنان که می‌بینیم همان نهاد جملهٔ پیرو که "او" باشد، به صورت مفعول رایی جملهٔ سادهٔ جدید درآمده است. بنابراین می‌توان گفت که در این جملهٔ تازه نیز "هوشنگ" همچنان برای "او" در حکم مسند است: مردم او را هوشنگ پنداشتند.

مفعول رایی هر فعل گذرا به نهاد صورت ناگذر یا مجهول همان فعل قابل تعویض است:

او را ترساندند. ↔ او ترسید.

او را زمین زدند. ↔ او زمین خورد.

او را در کوچه دیدند. ↔ او در کوچه دیده شد.

۲ـ مفعول مجرد ـ مفعول مجرد به مفعولی گفته می‌شود که بدون هیچ نشانه‌ای در جمله می‌آید: دیشب در رستوران غذا خوردم. در بازار کتاب خریدم. در خانه لباس پوشیدم. مفعول مجرد هر جمله، پاسخی است که به پرسش "که؟" و "چه؟" داده می‌شود:

ـ دیشب در خانهٔ برادرم کتاب می‌خواندیم.

ـ چه می‌خواندید؟

ـ کتاب.

در دو مورد زیر مفعول به صورت مجرد می‌آید:

الف ـ اسم جنس که نسبت به وابستهٔ عددی و نیز معرفه و نکره بودن بی‌تفاوت است: دیروز دو کتاب خریدم. فریدون از بازار مداد خرید.

ب ـ مفعول دوم فعلهای خواندن، نامیدن، صدا زدن، صدا کردن، نام گذاشتن و امثال آنها، در هنگامی که به مفعول دوم نیاز داشته باشند: او را فریدون نامیدند. نام او را پروانه گذاشتند. او را قهرمان صدا کردند.

۳ـ مفعول به‌ای ـ مفعول به‌ای، مفعولی است که بعد از حرف اضافهٔ "به" می‌آید: کتاب خود را به او دادم. قلم خود را به او بخشیدم. به او غذای کافی دادم. فعلهای زیر مفعول بهای می‌گیرند:

الف ــ پاره‌ای از فعلهای دو مفعولی مانند گفتن، سپردن، دادن، فروختن، . . .، علاوه برمفعول رایی یا مفعول‌مجرد، مفعول بهای نیز می‌گیرند: حرف آخر را به‌فریدون گفتم. کتابش را به‌او پس‌دادم، بدهی‌خود را به من پرداخت کرد، و دو کتاب‌به‌من فروخت[1].

ب ــ پاره‌ای از افعال مرکب تنها مفعول بهای می‌گیرند: به اودعاکردند. دراین‌حال‌ممکن است‌فعل مفعول‌دیگری به‌صورت‌جملهٔ پیرو داشته‌باشد: به‌او دعاکردند که در امتحان موفق شود. درچنین‌مواردی‌که‌مفعول‌رایی‌یامفعول‌مجرددرجمله‌نیست، گاهی‌مفعول‌بهای، با‌مفعول رایی قابل تعویض است:

به او دعا کردند. ← او را دعا کردند.

به ما کمک کردند. ← ما را کمک کردند.

به پرویز نگاه کردم. ← پرویز را نگاه‌کردم.

در بعضی موارد، "به" با " با" قابل تعویض است:

سخت به‌او پرخاش کردم ← سخت با او پرخاش کردم.

ج ــ فعلهای‌گذرای سببی، یعنی‌فعلهای گذرایی که دو باره گذرا شده‌اند، به مفعول‌دومی نیاز پیدا می‌کنند که به صورت " مفعول بهای " می‌آید:

او غذا را خورد. ← غذا را به او خوراندند.

او لباسش را پوشید. ← لباسش را به او پوشاندند.

د ــ فعلهای دو مفعولی گفتن، سپردن، دادن، فروختن، آموختن، هنگامی که با‌افعال کمکی " شدن"، " گشتن " ، " گردیدن "، به صورت فعل ناگذر در می‌آیند، تنها مفعول بهای آنها باقی می‌مانند:

مطلب تازه را به او گفتم. ← مطلب تازه به‌او گفته شد.

حقایق را به او تفهیم کردم. ← حقایق به او تفهیم شد.

در بیشتر موارد، "به" با " بر" قابل‌تعویض است: او هر روز به دانش خود می‌افزود ← او هر روز بر دانش خود می‌افزود.

۴ ــ مفعول ازی ــ فعلهایی که مفعول ازی می‌گیرند بردو گونه‌اند:

الف ــ فعلهای دو مفعولی شنیدن، پرسیدن، خریدن، گرفتن، خواستن، جدا کردن، بعد از مفعول رایی یا مجرد، به عنوان مفعول دوم، مفعول ازی می‌گیرند: دیروز این مطلب‌را

---

1 ــ در شعر و نثر قدیم هرگاه مفعول اول این فعلها به صورت مجرد یا به صورت جملهٔ پیرو آمده، و مفعول رایی در جمله‌نبوده، مفعول بهای می‌توانسته به صورت مفعول رایی بیاید:

به لقمان حکمت آموختن ← لقمان را حکمت آموختن.

به لقمان گفتند ادب از که آموختی؟ ← لقمان را گفتند ادب از که آموختی؟

از او پرسیدم. من این خبر را از او شنیدم. آن‌کتاب را از او خریدم.

ب ــ فعلهای ترسیدن، رنجیدن، گریختن، جدا شدن، خشمگین شدن، طلاق گرفتن، دست کشیدن، درگذشتن، وحشت کردن، وحشت داشتن، استقبال کردن، در حال‌گذرابودن تنها مفعول ازی‌می‌گیرند: از او ترسیدم. از او جداشدم. از هم طلاق گرفتند. ازمن استقبال کردند.

این فعلها در صورتی که گذرای سببی شوند، یعنی دوباره گذرا شوند، مفعول رایی نیز خواهند داشت: تو را از او ترساندند. او را از خود گریزاندم.

یادآوری ــ مفعول ازی را نباید با قید علت اشتباه کرد:

مفعول ازی: من از او ترسیدم.

قید علت: من از بیم او نخوابیدم.

۵ ــ مفعول بایی ــ فعلهایی که همواره با حروف اضافهٔ " با " به کار می‌روندفعلهای دو جانبه هستند یعنی درگیری‌دوجانبه را می‌رسانند و رویارویی فاعل را با مفعول نشان‌می‌دهند. مفعول این گونه فعلها رامفعول بایی می‌نامیم: من با او آشتی کردم.

مصدرهای دیگری که مفعول بایی‌می‌گیرند، عبارتند از:

آشتی‌کردن‌با	صلح کردن‌با	جنگیدن با	دعوا کردن با
نزاع کردن‌با	کشتی‌گرفتن‌با	زورآزمایی‌کردن با	مسابقه دادن با
روبه‌روشدن با	گفت‌وگو کردن‌با	سخن گفتن با	خداحافظی کردن با
نبرد کردن‌با	گلاویز شدن با	ازدواج کردن با	عروسی کردن با
روبوسی کردن با	برخورد کردن‌با	ملاقات کردن‌با	قرار گذاشتن با
مصاحبه کردن با	مناظره کردن با	مناقشه کردن با	جور بودن با
وداع کردن با	مداراکردن با	سازش کردن با	کنار آمدن با
درمیان‌گذاشتن‌با	مطرح کردن با	مقابله کردن با	معامله کردن با

به‌ندرت "با" با "به" قابل‌تعویض است: دیروز با او برخوردکردم. = دیروز به‌او برخورد کردم.

یادآوری ــ چنان که در درسهای گذشته‌دانستیم مصدر و اسم مصدر نیز مانند فعل مفعول می‌گیرند: از فروشنده پرتقال خریدن.

همپایگی مفعول ــ هریک از انواع مفعول می‌توانند از چند اسم یا چند گروه اسمی‌همپایه تشکیل شوند:

مفعول مجرد: دیروز از بازار سیب و پرتقال و لیمو خریدم.

مفعول رایی: دیروز پرویز و هوشنگ و فریدون را در بازار دیدم.

مفعول به‌ای : دیروز کتابهای خود را به فریدون و هوشنگ نشان دادم .
مفعول ازی : من مشکلات خود را از پدر و مادر و آموزگاران می‌پرسم .
مفعول بایی : او دیروز با فریدون و پرویز کشتی گرفت .
چنان که دیدیم در صورتی که مفعول مجرد نباشد ، نشانهٔ مفعولی یعنی نقش نما ، تنها یک بار بر سر گروه همپایه یا در پایان آن می‌آید .

حذف ــ هریک از انواع مفعول با نقش نمای خود می‌توانند به قرینهٔ لفظی در جملهٔ بعد حذف شوند :

در بازار پرویز را دیدم و . . . شناختم .
از سگ ترسیدم و . . . گریختم .
با فریدون جنگیدم و سپس . . . آشتی کردم .
کتاب را به فریدون دادم و . . . گفتم به خانهٔ ما بیا .
در بازار سیب و پرتقال دیدم و . . . خریدم .

گاهی بعضی از انواع مفعول به قرینهٔ مفعولهای نوع دیگر نیز حذف می‌شوند .
با فریدون جنگیدم و . . . شکست خوردم (از او) .
فریدون را دیدم و . . . احوال پرسی کردم (با او) .
به هوشنگ برخوردم و . . . پرسیدم کجا می‌روی (از او) .

هرگاه در دو جملهٔ همپایه ، همهٔ اجزای جملهٔ دوم جز مفعول به قرینه حذف شوند ، این مفعول معمولاً همراه نقش نمای خود می‌آید ، خاصه اگر نقش نما " را " باشد : دیروز در کوچه نه به پرویز برخوردم نه به فریدون (برخوردم) .
فردا نه پروانه را خواهم دید نه هوشنگ را (خواهم دید) .

تمرین

۱ ــ در جمله‌های زیر انواع مفعول را مشخص کنید :

روزنامه‌نگاران با او مصاحبه کردند . او مطالبی تازه با آنها در میان گذاشت .

مدتها روزنامه‌نگاران با او به گفت و گو پرداختند . مطالب تازه‌ای در زمینهٔ مسائل روز از او پرسیدند و حرفهای تازه‌ای از او شنیدند . او از سخنان آنها رنجید و رنجش خود را به آنها گفت . همه با تعجب به او نگاه کردند . او به همه پرخاش می‌کرد . . .

این هنرپیشه به تازگی از همسرش طلاق گرفته است . دیروز در فرودگاه از او استقبال کردند . لباس تازه‌ای به او پوشانده بودند . کتاب تازه‌ای را که خریده بودم به او بخشیدم . او قلم خود را به پروانه داد . فریدون به کارهای او خندید . او را به خانهٔ خود دعوت کردیم . دیروز لباس پوشیدم و به اتومبیل سوار شدم و به بازار رفتم و چند کتاب تازه خریدم .

۲ ــ برای هریک از انواع مفعول دو مثال بیاورید .

گروه قیدی و قید (۱)

قید یا گروه قیدی به کلمه یا گروهی از کلمات گفته می‌شود که در جمله می‌آیند و وابستهٔ فعل یا کلّ جمله هستند ، یعنی توضیحی دربارهٔ فعل یا کلّ جمله بیان می‌دارند :

او آهسته راه می‌رفت . با سرعت کار می‌کرد . متأسفانه دیگر به خانه برنگشت .

انواع قید ــ قید و گروه قیدی از نظر صوری یا بی‌نشانه است یا نشانه‌دار :
گروه قیدی بی نشانه بدون کمک نقش نما در جمله می‌آید : او آهسته و آرام سخن می‌گفت .
گروه قیدی نشانه‌دار همان گروه اسمی است که با کمک نقش نما در جایگاه قید قرار گرفته :
با اتومبیل از تهران به اصفهان رفتم
گروههای اسمی که بر زمان و مکان و جهت دلالت دارند در موارد خاصّی می‌توانند بدون نقش نما نقش گروه قیدی را به عهده بگیرند : برادرم دیروز اینجا آمد (. . . به اینجا آمد) .
قیدهای بی نشانه خود از نظر ساخت بر پنج گونه است :
۱ ــ قید ساده : تند ، آهسته ، همیشه ، هرگز . . . .
۲ ــ قید مرکب : یکشبه ، دوروزه ، همه‌ساله ، دسته‌دسته ، پنج پنج . . .
۳ ــ قید پسوندی : متأسفانه ، خوشبختانه ، مردوار . . .
۴ ــ قید تنوین‌دار : اولاً ، ثانیاً ، غالباً ، مسلماً ، یقیناً ، احتمالاً ، . . .
۵ ــ قید گروهی : دست برقضا ، خدا نخواسته ، موبه‌مو ، بی‌سروصدا . . .

تشخیص قید ــ برای تشخیص قید و انواع آن می‌توان از ملاکهای زیر استفاده کرد :
۱ ــ قید را غالباً می‌توان از جمله حذف کرد بی آن که به درستی آن لطمه بخورد . این ملاک برای تشخیص قید از متمم مفعولی مناسب است : او دیروز هراسان و با عجله به دیدن من آمد . ← او آمد .
۲ ــ معمولاً جای قید را در جمله می‌توان تغییر داد ، بدون آن که تغییری در مفهوم جمله پدید آید :
علی دیروز در خانه ماند . ← دیروز علی در خانه ماند .
۳ ــ معمولاً قیدهای ناهمگون همپایه نمی‌شوند و در کنار هم می‌آیند :
قیدهای ناهمگون : دیروز او برای کار از خانه به اداره رفت .

قیدهای همگون : او آهسته و شمرده و محکم سخن می‌گفت .

همپایگی فعل و جملهٔ مقید ــ یک گروه قیدی می‌تواند وابستهٔ چند فعل یا چند جملهٔ همپایه باشد :

همپایگی فعل : او تند تند حرف می‌زد و گله می‌کرد .

همپایگی جمله : خوشبختانه امروز هم برادرم آمده و هم خواهرم (آمده) .

قید و حذف اجزای جمله ــ دربسیاری از جمله‌ها خاصه در جمله‌های پرسش و پاسخ اغلب تمام اجزای جمله جز قید حذف می‌شوند و قید به تنهایی نماینده و جانشین تمام جمله می‌شود :

ــ دیروز او را دیدیم .

ــ کجا (دیروز او را دیدی) ؟

ــ در فروشگاه (دیروز او را دیدم) .

قید فعل

قید فعل به قیدی گفته می‌شود که وابستهٔ فعل یا مصدر است . قید فعل از نظر مفهوم و نیز از نظر تمایزی که در نحوهٔ تعدّد و همپایگی دارد به انواع زیر تقسیم می‌شود :

۱ ــ قید مقدار ــ قیدمقدار که کمیّت و مقدار را می‌رساند معمولا " بلافاصله قبل از فعل می‌آید :

او خیلی حرف می‌زند . زیاد راه می‌رود .

قیدهای مقدار عبارتند ازخوب ، سخت ، پاک ، کاملا " ، از هرحیث ، ازهرجهت ، از هر-لحاظ ، بسیار ،خیلی ، بسیاربسیار ، خیلی‌خیلی ، زیاد ، کم ، پر ، کمی ،اندکی ، چه‌قدر ،این-قدر ، آن‌قدر ، همان‌قدر ،هرقدر ، این‌اندازه ، بهقدر ، . . . به اندازهٔ ، کمتر ، بیشتر ،چندان :

او زیاد می‌نویسد . کمتر حرف می‌زند . چندان غذا نمی‌خورد .

یادآوری

۱ ــ قید مقدارمی‌تواند وابستهٔ قیدکیفیت و قیدحالت شود : او خیلی آهسته راه می‌رود .

۲ ــ قید مقدار می‌تواند وابستهٔ صفت یا مسند باشد : گلی بسیار زیبا چیدم . آن گل بسیار خوشبو بود .

۳ ــ اغلب قیدهای مقدار به جای صفت نیز به کار می‌روند : مزد کم در برابر کار زیاد .

وابسته‌های قید مقدار

۱ ــ متمّم قید تفضیلی : او بیشتر از من کار می‌کند .

۲ ــ وابستهٔ قیدهای چندان ، آن قدر ، این قدر ، همان قدر :

آن قدر که توانست کار کرد . چندان که می‌خواست حرف زد .

۲ ــ قید کیفیت و چگونگی ــ قیدکیفیّت که چگونگی انجام‌فعل را می‌رساند معمولا " قبل ازفعل ، بی‌فاصله یا با فاصله ،می‌آید : او آهسته می‌نویسد . آهسته بیخ گوش من چیزی گفت .

اینک نمونه‌ای از هریک ازصورتهای قید کیفیّت :

آهسته ، تند ، دیر ، زود ،پیوسته ، خوب ،بد ، گرم ، سرد ، سست ،محکم ، استوار ، آسان ، دشوار ، آرام ، ملایم ، پنهان ، آشکار ، رایگان . . .

به زحمت ، با دقّت ، به تندی ، بی‌پروا ، بدون ملاحظه ، شیرصفت ، ابرسان ، لالموش ، اندک اندک ، تندتند ، موبه‌مو ، جفت‌جفت ، مردوار ، کتبی ، شفاها " ، بطورصریح ، از روی-احتیاط ، سربسته ، خردمندانه ، صریحا " . . .

پاره ای از اسمها نیز به ندرت به صورت قید کیفیت به کار می‌روند : دیر آمد ولی شیر آمد . قیدهای کیفیت هرگاه از نظر معنی ناسازگاری نداشته باشند همپایه می‌شوند :

او بی‌پروا و با شجاعت تمام ، حقیقت را گفت .

وابسته‌های قید کیفیّت

۱ ــ قید مقدار : دیروز خیلی دیر رسیدم .

۲ ــ متمم قید تفضیلی : او تندتراز من می‌نویسد .

۳ ــ قیدحالت ــ قیدحالت ، حالت‌نهاد یا مفعول را درحین وقوع فعل‌نشان می‌دهد : گریان ، خندان ، هراسان ، ناله‌کنان ، اشکریزان ، دوان‌دوان ، خشمگین ، خسته ، مست ، باخنده ، در حین کار ، در حال گریه :

او خندان به دیدنم آمد = او در حالی که می‌خندید به‌دیدنم آمد (حالت نهاد را می‌رساند) .

او را گریان دیدم . = او را در حالی که می‌گریست دیدم (حالت‌مفعول را می‌رساند) .
قید حالت می‌تواند به طور همپایه به کار رود ؛ او خسته و افسرده در کنجی نشسته‌بود .
قید حالت ، قید مقدار و نیز وابستهٔ قید تفضیلی می‌گیرد :
بسیار هراسان به دیدنش رفتم . او نیز هراسان تر از همیشه بود .

۴ ـ قید زمان ـ قید زمان ، زمان وقوع فعل را می‌رساند : او دیروز از سفر بازگشت .
اینک نمونه‌هایی از قیدهای زمان : پیوسته (به معنی همیشه) ، همیشه ، همواره ، هرگز ، هنوز ، اینک ، الآن ، ناگاه ، ناگهان ، بلافاصله ، گاه‌گاه ، سال به سال ، هفته به هفته ، سال تا سال ، ماه تا ماه ، به زودی ، دائما" ، فورا" ، سابقا" ، قریبا" ، فعلا" .
همچنین اسمهای زمان ، روز ، شب ، امشب ، امروز ، فردا ، امسال ، پارسال ، دیشب ، پریشب ، نیمه شب ، سحر ، بامداد ، سحرگاه ، سپیده‌دم ، غروب ، ظهر ، پیش از ظهر ، بهار ، تابستان ، ساعت . . . ماه . . . که می‌توانند بدون حرف اضافه یا همراه آن به کار روند : (در) بهار هوا مطبوع است . این‌دسته هرگاه مقصود رساندن آغاز یا پایان زمان یا فاصلهٔ زمانی باشد اجبارا" با حرف اضافه به کار می‌روند :
از صبح تا شب کار کردم . تا صبح بیدار ماندم . از بهار تا پاییز .
قیدهای زمان هرگاه از نظر معنی ناسازگار نباشند می‌توانند همپایه شوند :
دیروز و پریروز منتظر او بودم .
ولی هرگاه قیدها از نظر معنی ناهمگون باشند یا نسبت به هم عام و خاص باشند ، درکنار هم می‌آیند : سابقا" سال تا سال هم به خانهٔ ما نمی‌آمد . آن شب ساعت یازده به دیدنم آمد .

۵ ـ قید مکان و جهت ـ قیدهای مکان و جهت که مکان وقوع فعل را می‌رسانند ، در اصل اسمهای مکان و جهت هستند که نقش گروه قیدی را به عهده گرفته‌اند . قیدهای مکان به دو گونه به کار می‌روند :
الف ـ بدون نشانه : اینجا ، آنجا ، همه جا ، کجا؟ ، بالا ، پایین ، آن‌بالا ، کنار ، جلو ، عقب ، بیرون ، زیر ، روی صندلی ، تهِ آب ، این طرف . این قیدها را به صورت نشانه‌دار نیز می‌توان به کار برد : به اینجا آمد . به کجا رفت ؟
ب ـ نشانه‌دار : در مواردی که قید ، مبدأ یا مقصد یا جهت یا ظرفیت را برساند حتما" به صورت نشانه‌دار به کار می‌رود : از خانه تا اداره پیاده رفتم . در اداره او را دیدم .
قیدهای مکان هرگاه از نظر معنی ناسازگاری نداشته باشند ، می‌توانند به طور همپایه به کار روند : در شیراز و اصفهان به دنبال او گشتم . اینجا و آنجا و هرجا که بود دنبال او گشتم .
ولی هرگاه قید از نظر معنی با هم ناسازگاری داشته باشند یا نسبت به هم از نظر مفهوم عام و خاص باشند ، کنار هم قرار می‌گیرند : جلو بزرگراه ، پشت باغ ، زیر سایهٔ درخت نشسته بود .

پاره‌ای از قیدهای بالا جهت را می‌رسانند مانند بالا ، پایین ، طرف چپ . . . چندکلمهٔ شرقا" ، غربا" ، شمالا" ، جنوبا" ، فوقا" ، ذیلا" کمبه جای آنها امروز بیشتر از (طرف) مشرق ، از (طرف) مغرب ، از (طرف) شمال ، از (طرف) جنوب ، در فوق ، در ذیل به کار می‌رود ، اختصاصا" قید جهت هستند : خانهٔ آنها از طرف شمال دیوار به دیوار خانهٔ ما بود .

۶ ـ سایر قیدهای فعل ـ علاوه بر قیدهایی که به تفصیل آمد ، قیدهای نشانه‌دار دیگری نیز هستند که عموما" وابستهٔ فعلند . این قیدها هرچند از نظر صوری همه نشانه دارند ولی از نظر معنی ، مفاهیم متنوعی را می‌رسانند که در زیر به آنها اشاره می‌شود :

مفهوم	قید	مثال
هدف :	برای . . . ، به‌منظور . . .	امروز فقط برای دیدن تو آمده‌ام .
علّت :	از . . . ، به‌علّت . . . ، ازروی . . . ،	دیشب از درد تا صبح نخوابیده‌ام .
وسیله :	با . . . ، به‌وسیلهٔ . . .	با فندک سیگار خود را روشن کرد .
نمایندهٔ فاعلی :	به‌دست . . . ، به‌وسیلهٔ . . .	او به دست دشمنان خود کشته شد .
معیّت‌وهمراهی :	با . . . ، همراهِ . . .	من با برادرم می‌آیم .
زمینه‌وموضوع :	درزمینهٔ . . . ، دربارهٔ . . . ، درموردِ . . .	او در زمینهٔ تربیت سخنرانی کرد .
جنبه و لحاظ :	از حیثِ . . . ، ازلحاظِ . . . ، ازجهتِ . . .	پدرش از حیث درستکاری بی‌نظیر است .
منشاء ومأخذومنبع :	از . . .	این مقاله را از کتاب او برداشتم .
سوگند :	به . . .	به خدا او عین حقیقت را گفت .
شباهت‌وهمانندی :	چون . . . ، مانندِ . . . ، مثلِ . . . ، نظیرِ . . .	او هم مانند برادرش باهوش است .
خلاف و تضاد :	برخلافِ . . . ، به‌عکسِ . . .	او برخلاف پدرش زیرک است .
شرط :	به شرطِ . . .	به‌شرط انجام کارخوب ، مزدکافی خواهی گرفت .
استثنا :	جز . . . ، الّا . . . ، غیراز . . . ، به استثنای . . .	همه آمدند جز فریدون .
مقابله :	به . . . ، به‌قیمت . . .	او آبروی خود را به هیچ قیمت از دست نمی‌دهد .
جنس :	از . . .	این شمشیر از فولاد ساخته شده .
تمایز :	از . . .	او خوب را از بد تشخیص نمی‌دهد .
سلب :	بی . . . ، بدون . . .	بی‌آب ، زندگی محال است .

از آنجا که قیدهای نشانه‌دار، اسم یا گروه اسمی هستند که نقش قید را به عهده گرفته‌اند، می‌توانند تمام وابسته‌های اسم را به همراه داشته باشند.

۲ ــ قید پرسشی فعل ــ قید پرسشی فعل، پرسشی را درباره فعل می‌رساند و این پرسش درباره یکی از مفاهیمی است که سایر قیدهای فعل می‌رسانند. قیدهای پرسشی فعل بردو دسته‌اند:

الف ــ آن دسته از قیدهای پرسشی که به صورت صفت پرسشی نیز به کار می‌روند و از کیفیّت و چگونگی یا کمیّت و مقدار پرسش می‌کنند از قبیل چگونه...، چطور...؟ چه اندازه...؟ چگونه آمدی؟

ب ــ کلمه‌های پرسشی "چرا؟" (= برای چه؟) و "کو؟" (= در کجاست؟). "کو" خود جای فعل را نیز می‌گیرد: کتاب من کو؟

ج ــ قیدهای نشانه‌دار پرسشی که با کلمات پرسشی بدین صورت ساخته شده‌اند:

حرف اضافه + چه + اسم	به چه نحو؟ با چه وسیله‌ای؟ از چه جهت؟
حرف اضافه + کلمه پرسشی	برای چه؟ برای که؟ با چه؟ با که؟ تا کی؟ تا کجا؟ از کی؟ از کجا؟

وابسته‌های قید ــ سه کلمه الّا و مگر و جز می‌توانند وابسته قیدهای نشانه‌دار و بسیاری از قیدهای بی‌نشانه فعل شوند[۱]:

"جز": جز برای پرویز برای کسی کار نمی‌کنم. جز آهسته نمی‌تواند براند.

"مگر": به جایی نخواهم رفت مگر به خانه. آشوب سستی نگرفته مگر به صورت ظاهر.

"الّا": با همه به سفر می روم الا با افشین.

تمرین

۱ ــ در متن زیر قیدهای فعل را مشخص کنید:

در خیابان شاه‌آباد جمعی دور چیزی حلقه زده بودند. رسیدم و دیدم خورجین بزرگی پر از کتاب در میان است و مردی بر سرش نشسته. کتابها را اسم می‌برد و متصل دستها یش در خورجین و در جیبهای بغل می‌رود و به خریداران کتاب می‌دهد و پس می‌گیرد.

پشت کتابفروش به من بود و صورتش را نمی‌دیدم. به خیال این که شاید چیزی هم به درد من بخورد، خواستم در کتاب شخصی که پهلوی من بود نگاه کنم ببینم از چه مقوله است اما او کتاب را باز نکرده پس داد و کتاب جوهری خواست.

---

۱ ــ می‌دانیم که "جز" و "الّا" و "مگر" حرف اضافه هستند:
همه آمدند مگر حسن. جز پرویز کسی نیامد. جز سلامتی شما آرزویی ندارم.

کتابفروش جوهری را از خورجین بیرون آورد و بالای سرش نگاه داشت، گفت چهارتومان. خریدار کتاب را گرفت و نگاه و تبسّم با تعجبی به جمعیت کرد و گفت من سه تومان بیشتر طالب نیستم. کتابفروش خندید وگفت خدا پدرو مادرت را بیامرزد. این کتاب چاپ میرزامحمود است. مگر خط خوش نویس باشی را نمی‌شناسی، بخوان و حظ کن، ده‌تومان قیمت دارد. اول دشتی به تو می‌دهم چهارتومان! جان من بخر و دشتم را کور نکن. اگر نه می‌رنجم و قهرمی‌کنم!...

همه خندیدند و به خریدار گفتند بخر که کربلایی رمضان قهر نکند. او هم چهارتومان را با خنده و شعف داد و رفت. از این طرز کتاب خریدن که با خنده و شوخی و دخالت دیگران انجام گرفت متوجه شدم که نکته‌ای در کار است. در حال سایرین دقت کردم. دیدم هیچ‌کس به کتابی که در دست دارد توجه نمی‌کند. همه کتاب می‌گیرند و بدون باز کردن زود پس می‌دهند و کتاب دیگری را اسم می‌برند و می‌خواهند. مثل این است که از عمل کتابفروش که به آسانی کتابها را از خورجین و جیبها بیرون می‌آورد و دوباره به جای خود می‌گذارد تعجب می‌کنند و لذت می‌برند.

خواستم دور بزنم و بروم از جلو ببینم این کتابفروش چه می‌کند که مردم را این طور مجذوب کرده! هنوز از حلقه تماشاچیان خارج نشده بودم، صورت محبوب یکی از دوستان را رو به رو دیدم که به من می‌خندد و با چشم مرد کتابفروش را نشان می‌دهد. به اشاره پرسیدم چه حکایتی است؟ دو انگشت را مثل تیر دو شاخی که رستم برای اسفندیار ساخته بود، از هم باز کرد و به چشمهایش گذاشت. از این عمل و از حرکت لبهایش که جمع شد و جلو آمد فهمیدم که می‌گوید کور است! رفتم و آن مرد نابینا را خوب از جلو تماشا کردم و از مهارتی که در پیدا کردن آن همه کتاب داشت مبهوت شدم. با دوستم از جمعیت بیرون آمدیم. گفت این کور را ندیده بودید؟ گفتم نه. گفت به! این آدم معروف است. از کتابفروشی صاحب چیز شده. زن و بچه و خانه و زندگی دارد. آواز هم می‌خواند. همه تصنیفها را بلد است. مردم را از شوخی و خوشمزگی رودهبر می‌کند.

گفتم بهبه از این مرد! همان است که می‌خواستم. واجب شد که او را از نزدیک ببینم و هزار نکته و دقیقه بپرسم و یاد بگیرم و یاد بگیرم. اما امروز وقت ندارم. چه کنم!

گفت هر روز صبح از سه راه امین حضور راه می‌افتد و از جلو خان مجلس به اینجا می‌رسد و از همین راه برمی‌گردد. گفتم یکی از این روزها گیرش می‌آورم!

گویی در بهشت به رویم باز شده. از وجد در خود نمی‌گنجیدم. می‌رفتم و در خاطرم یک دسته نوازنده و خواننده می‌زدند و پای می‌کوبیدند که آری می‌شود در هرحال خوش بود! باید خوش بود و عیش کرد.

دلم می‌خواست این نغمه آسمانی را همه بشنوند. می‌خواستم فریاد کنم و به عابرین مژده بدهم که ای مردم، ای شما که سر به گریبان، زهر غم را در دهان می‌مکید، و در پی دوا می‌روید و نمی‌رسید، یک مرد کور دیدم که خوش بود. چشم نداشت و از کتابفروشی زندگی

می‌کرد ! شماهم که چشم دارید می‌توانید خوش باشید . بروید و عقل و زندگی را از آن می‌چشم یاد بگیرید . .

در ضمن رفتن چشمم به اطراف می‌گردید که رفیقی ببینم و نگاهش بدارم و تفصیل را برایش بگویم و خودم را از فشار این همه شادی خلاص کنم . اتفاقاً " از آشنایان کسی نگذشت .

به این خیال افتادم که پس از ملاقات با آن مرد خوشبخت یعنی آن کور بینا ، حکایت را با هرچه از صحبت با او نتیجه گرفته باشم برای همه بنویسم .

در این فکر بودم که گدایی بازویم را گرفت و نگاهم داشت . دیدم جوان یلی است که ریش باریکی از بن دو گوش ،گرد صورتش افتاده ، با پیراهن چرک و پاره و گیوهٔ سیاه به زور خود را به صورت گدایی درآورده .

خیال کردم آن رفیقی است که می‌جستم . ایستادم و شرح حال را برایش نقل کردم .

گفتم وقتی یک آدم کور بتواند به این خوبی و آسانی زندگی کند تو چرا نتوانی !

بیحوصله و عصبانی گفت آخر کاری از دست من بر نمی‌آید . چه‌کار می‌توانم بکنم ؟! گفتم چه می‌دانم برو مثل آن کور کتاب بفروش !

فریاد کرد که ای بابا ! من سواد ندارم! . .

دیدم از آن عذرهاست که ما همه برای فرار از خوشبختی می‌آوریم . . .

(محمد حجازی :آیینه)

۲ ــ برای هریک از انواع قید فعل یک مثال بیاورید .

گروه قیدی و قید (۲)

قید جمله

قید جمله به قیدی گفته می‌شود که وابستهٔ کلّ جمله است . قیدهای جمله از نظر تمایزی که در نحوهٔ تعدد و همپایگی دارند به پانزده دستهٔ زیر تقسیم می‌شوند :

۱ ــ قید مطابقه : به نظر . . .

۲ ــ قید نگرش : متأسفانه

۳ ــ قید تردید واحتمال‌وآرزو : کاش

۴ ــ قید تأکید : حتماً "

۵ ــ قید تطبیق‌وتقریب : درست

۶ ــ قید تخصیص : . . . خاصه . . .

۷ ــ قید حصر : فقط

۸ ــ ترتیب انجام‌کار : ابتدا

۹ ــ قید نوبت : بار اول

۱۰ ــ قید ترتیب‌بیان‌مطلب : اولاً "

۱۱ ــ قید تکرار : باز

۱۲ ــ قید افزایش : همچنین

۱۳ ــ قید پرسش : آیا

۱۴ ــ قید پاسخ : بلی

۱۵ ــ قید نفی : نه

قیدهای جمله از نظر نحوهٔ تعدد و همپایگی با توجه به دو ملاک زیر تقسیم می‌شوند :

۱ ــ هر جمله می‌تواند از هریک از گروههای قیدی بالا نماینده‌ای داشته باشد به شرط آن که ناسازگاری معنایی بین قیدها ایجاد نشود :

به نظر من متأسفانه شماهم این بار فقط یکروز آنجا مانده‌اید .

۲ ــ قیدهای ناهمگون جمله‌همپایه‌نمی‌شوند ، در حالی که اغلب قیدهای‌همگون‌می‌توانند به طور همپایه در جمله بیایند :

متأسفانه و با کمال اندوه دیروز از این ماجرا آگاه شدم .

به نظر کارشناسان و بنا به آمار موجود ، این شهر بیش از یک میلیون جمعیت دارد .

اینک هریک از انواع قید جمله با تفصیل :

۱ ــ قید مطابقه ــ قید مطابقه که مطابقت جمله را با چیزی می‌رساند ، معمولاً " در آغاز جمله می‌آید و معادل جملهٔ پایه‌ای است ، برای جمله‌ای که همراه آن آمده :

بر اساس اطلاع رسیده ، او بزودی باز می‌گردد . ← اطلاع رسیده‌است که او به زودی باز می‌گردد .

به نظر من او در کار خود موفق خواهد شد. ← نظر من این است که او در کارخودموفق خواهد شد.

قیدهای مطابقه از این قبیلند: بر اساس ...، برطبق...، برحسب...، مطابق...، بنابر...، به قرار... ،به خیال... ،به نظر...، به تصوّر...، به‌گمان ...، به عقیدهٔ ...، از نظر ...

قیدهای مطابقه‌می‌توانند جملهٔ ربطی را وابستهٔ خود سازند:

بر اساس خبری که رسیده، ...

۲ ــ قید نگرش ــ قید نگرش که نگرش گوینده را می رساند معمولاً در آغاز جمله می‌آیدومعادل جملهٔ پایه‌ای است، برای جمله‌ای که همراه آن آمده:

با کمال تأسف او شکست خورد. ← جای تأسف است که او شکست خورد.

خوشبختانه او پیروز شد. ← جای خوشبختی است که او پیروز شد.

قیدهای نگرش از این قبیلند: خوشبختانه، بدبختانه، متأسفانه ،باکمال‌تأسف ،با کمال مسرت، با کمال خوشبختی، با کمال اندوه، با کمال شرمندگی، ...

قیدهای‌نگرش نشانه‌دارمی‌توانند مانندداسم، متمم بگیرند: با اظهار مسرت از ورودایشان؛ جلسه را آغاز می‌کنیم.

۳ ــ قید تردید و احتمال وآرزو ــ این قیدها که تردید یا احتمال یا آرزو را می‌رسانند معادل جملهٔ پایه‌ای هستند برای جمله‌ای که همراه آن آمده:

شاید او رفته باشد. ← ممکن است او رفته باشد.

احتمالاً فردا برمی‌گردد. ← احتمال این است که فردا برمی‌گردد (برگردد).

کاش در امتحان موفق شود. ← آرزو دارم که در امتحان موفق شود.

قیدهای تردید و احتمال وآرزو از این قبیلند: کاش، کاشکی، ای کاش، و قیدهای‌گویی گویا، شاید، پنداری:

کاش بیاید. گویی فردا برمی‌گردد. گویا او برگشته باشد. شاید بیاید. پنداری هنوز در خواب است.

چنان که دیدیم پاره‌ای از جمله‌هایی که قید تردید و احتمال وآرزو به همراه دارند به صورت التزامی می‌آیند.

این دسته از قیدها وابسته نمی‌گیرند.

۴ ــ قید تأکید ــ قید تأکید قیدی است که اطمینان گوینده را نسبت به مفهوم جمله می‌رساند. قیدتأکید معمولاً در آغاز جمله می‌آید ولی‌بعد از نهاد، مفعول، و گروههای قیدی نیزمی‌تواند

بیاید:

حتماً من فردا تو را خواهم دید. = من حتماً فردا تو را خواهم دید. = من فرداحتماً تو را خواهم دید. = ... حتماً خواهم دید.

بیشتر قیدهای‌تأکید نیز معادل‌جملهٔ پایه‌ای هستند برای جمله‌ای که همراه آن‌آمده‌اند:

بی شک او خواهد آمد. ← شک ندارم که او خواهد آمد.

یقیناً او خواهد رفت. ← یقین دارم که او خواهد رفت.

به طور مسلم تو را خواهم دید. ← مسلم است که تو را خواهم دید.

قیدهای تردید وابسته نمی‌گیرند.

قیدهای تأکید از این قبیلند: البته[1]، بی‌شک، بی‌تردید، بی‌شبهه، بی‌گمان، بی‌چون‌و چرا، بی‌گفت‌وگو، قطعاً، حتماً، مسلّماً، یقیناً، مطمئناً، واقعاً، حقّاً، به طورقطع، به طور یقین، به طور مسلّم، از روی قطع، از روی یقین.

قیدهای ابداً، اصلاً، مطلقاً، و به‌هیچ‌وجه نیز از این گروه هستند که برای تأکید جمله‌های منفی به کار می‌روند:

اصلاً او را نمی‌شناسم. مطلقاً از این مطلب خبر نداشتم.

۵ ــ قید تطبیق و تقریب ــ این‌قیدها تطبیق و تقریب را می‌رساند. قیدهای تطبیق وتقریب از این قبیلند: درست ،دقیقاً، عیناً ،بی‌کم و کاست، تحقیقاً ،تقریباً، تخمیناً.

مفهوم این قید معمولاً متوجه کلمه‌ای است که در کنار آن قرار گرفته است. کلماتی که مفهوم این قید متوجه آنها می‌شود عبارتند از قیدهای زمان، مکان، شباهت و تضاد، و نیز کلماتی که عددهای اصلی به همراه دارند:

درست فردا برمی‌گردد. دقیقاً ساعت هشت می‌آید. درست آفتاب که زد، از خواب برخاستم. او درست مثل تو می‌خندد. من درست برخلاف تو آهسته راه می‌روم. این کتاب‌را دقیقاً به پنجاه ریال خریدم. تقریباً یکهزار ریال به او دادم.

یادآوری ــ پاره‌ای از این کلمات می‌توانند وابستهٔ صفت باشند: گل تقریباً زیبایی به من داد.

۶ ــ قیدتخصیص ــ قید تخصیص توجه و تکیهٔ خاصّ گوینده را نسبت به مطلب می‌رساند.

قیدهای‌تخصیص از این قبیلند: خاصه، به‌خصوص، علی‌الخصوص، خصوصاً، ومخصوصاً، به ویژه. به نظر می‌رسد که این قیدها وابستهٔ جمله‌ای باشند که تنها جزئی از آن باقی مانده ودیگر اجزایش به قرینه حذف شده و در بعضی موارد، جای آن نیز تغییر یافته است:

---

1 ــ «همانا» و «هرآینه» در شعر و نثر قدیم.

همه از او راضی هستند، خاصه جوانان (از او راضی هستند). ← همه، خاصه جوانان از او راضی هستند.

او درباره همه چیز بحث کرد، علی‌الخصوص در زمینهٔ آزادی (بحث کرد) ← او در بارهٔ همه چیز، علی‌الخصوص در زمینهٔ آزادی، بحث کرد.

همه او را می‌شناختند، به‌خصوص فریدون و پرویز (او را می‌شناختند). ← همه، به‌خصوص فریدون و پرویز، او را می‌شناختند.

یادآوری ــ خصوصاً" گاهی در برابر "عموماً" به کار می‌رود:

همه را عموماً"، پرویز را خصوصاً"، خوب‌می‌شناسم. ← همه را عموماً" خوب می‌شناسم و پرویز را خصوصاً" (خوب می‌شناسم). به جای "عموماً"، "به طور عموم"، یا "به‌طور اَعَمّ"، و به جای "خصوصاً"، "به‌طور اَخَصّ" یا "بالاَخَصّ" نیز به کار می‌رود.

۷ ــ قید حصر ــ قید حصر، انحصار را می‌رساند. قیدهای حصر از این قبیلند: منحصراً، فقط، فقط و فقط، تنها، انحصاراً، به تنهایی، به طور انحصار، صِرفاً.

مفهوم این قید معمولاً" متوجه یکی از اجزای جمله از قبیل نهاد، متمم مفعولی، گروه قیدی، و فعل می‌شود:

فقط تو می‌توانی آن را ببینی (نه‌دیگری).

منحصراً" من تو را دعوت کردم (نه دیگری).

منحصراً" من تو را دعوت کردم (نه‌دیگری را).

منحصراً" من تو را دعوت کردم (نه کار دیگری).

معمولاً" این قید در کنار کلمه‌ای قرار می‌گیرد که مفهومش متوجه آن است: تنها من از او پذیرایی کردم. من، تنها از او، پذیرایی کردم. من از او، تنها، پذیرایی کردم.

۸ ــ قید ترتیب انجام کار ــ قید ترتیب انجام کار معمولاً" در آغاز جمله می‌آید. قیدهای ترتیب انجام کار از این قبیلند: ابتدا، اول، نخست، بعد، پس، سپس، قبلاً"، بعداً"، آن‌گاه:

اول از جا برخاست، آن‌گاه دستش را به دیوار گرفت، و سپس آهسته قدم برداشت و پیشرفت.

۹ ــ قید نوبت ــ قید نوبت نیز در آغاز جمله می‌آید.

قیدهای نوبت از این قبیلند: بار اول، باردوم، بار دیگر، دیگربار، این‌بار، هربار، این دفعه، هردفعه، دیگر، منتهی، عاقبت، آخرالامر، دست‌آخر، آخر سر: بار اول که مرتکب خطا شد، به نگاهی اکتفا کردم، بار دوم به او خیره شدم، بار سوم به او تذکر دادم، دست آخر با عصبانیت فریاد زدم.

۱۰ ــ قید ترتیب بیان مطلب ــ این قید که ترتیب بیان مطلب را می‌رساند نیز در آغاز جمله می‌آید. قیدهای ترتیب بیان مطلب از این قبیلند: اولاً"، ثانیاً"، ثالثاً"... در آغاز، در پایان، در خاتمه، بالاخره، مقدمتاً"، نتیجتاً"، در نتیجه: اولاً" شاعری نیاز به قریحه و استعداد خاص دارد، ثانیاً" پس از آن که کسی قریحه و استعداد شاعری داشت، باید به فنون سخن آشنا شود و در درست سخن گفتن مهارت یابد.

۱۱ ــ قید تکرار ــ قیدهای تکرار از این قبیلند: باز، بازهم، دوباره:

دیروز باز فرهاد را دیدم. دوباره با او آشتی کردم.

۱۲ ــ قید افزایش ــ قیدهای افزایش از این قبیلند: همچنین، به علاوه، به اضافه، علاوه‌براین، اضافه‌براین، حتی، نیز، هم:

... همچنین دیروز در یک‌مسابقه شرکت‌کردم. ... به‌علاوه دیروز خیلی عصبانی بودم.

دو قید "نیز" و "هم" امروزه در آغاز جمله نمی‌آیند و مفهوم آنها نیز متوجه کلمه‌ای است که قبل از آنها آمده:

دیروز فریدون را دیدم. < دیروز هم فریدون را دیدم. / دیروز فریدون را هم دیدم.

جمله‌هایی که قیدهای همچنین، به علاوه، به اضافه، علاوه‌براین، اضافه بر این، و حتی به همراه دارند، معمولاً" "نیز" یا "هم" را هم به‌همراه می‌آورند:

این راز را حتی به برادرم هم نگفتم. به علاوه او را هم همراه بردم.

۱۳ ــ قید پرسش ــ قید پرسش جمله معمولاً" در آغاز بعضی از جمله‌های پرسشی می‌آید. قیدهای پرسشی بردو دسته‌اند[1]:

۱ ــ آیا ...؟ مگر ...؟ که می‌توانند بر سر تمام انواع جمله‌های پرسشی بیایند یا حذف شوند: آیا او را دیدی؟ مگر او را ندیدی؟

۲ ــ "هیچ" و "هرگز" بر سر جمله‌هایی که فعل آنها مثبت است، همیشه قید پرسش است:

هیچ او را دیده‌ای؟ هرگز این آهنگ را شنیده‌ای؟ این دو قید می‌توانند با "آیا" همراه باشند: آیا هرگز او را دیده‌ای؟

---

۱ ــ ممکن است جمله‌ای باکمک صفت پرسشی، به صورت پرسشی درآمده باشد: چه کتابی خریده‌ای؟ به کدام مدرسه می‌روی؟ و نیز ممکن است که قیدهای فعل به صورت پرسشی درآمده باشند (به قسمت قیدهای پرسشی فعل مراجعه شود).

۱۴ ــ قید پاسخ ــ قید پاسخ بر سه‌گونه‌است:

الف ــ پاسخ مثبت به‌جملهٔ پرسشی مثبت: آری (آره)، بلی (بله)، آهان (عامیانه و گفتاری). گاهی برای تأکید این قیدها تکرار می‌شود: آره، آره، بله‌بله:

ــ رفتی؟

ــ آری رفتم

ب ــ پاسخ مثبت به جملهٔ پرسشی منفی: چرا:

ــ نرفتی؟

ــ چرا، رفتم.

ج ــ پاسخ منفی به جملهٔ پرسشی مثبت و منفی: نه، خیر، نه‌خیر، (نه‌که، نه خیرکه):

پرسشی‌مثبت: آیا دیروز به کتابخانه رفتی؟ ــ نه، نرفتم.

پرسشی منفی: آیا دیروز به کتابخانه نرفتی؟ ــ نه، نرفتم.

قید پاسخ، به تنهایی نیز به‌قرینهٔ پرسش، مفهوم کاملی را می‌رساند و از جملهٔ پاسخ بی‌نیاز است:

ــ تو فردا به مدرسه نخواهی رفت؟

ــ چرا.

با این همه معمولاً در نوشتن بعد از قید پاسخ، جملهٔ پاسخ نیز آورده می‌شود. به این اعتبار گروهی جملهٔ پاسخ را بدل برای کلمهٔ پاسخ دانسته‌اند.

ــ تو کتاب و مدرسه را دوست نداری؟

ــ چرا، دوست دارم.

چون پاسخ مثبت به جملهٔ مثبت و پاسخ منفی به جملهٔ منفی می‌تواند با قید تأکید از قبیل مسلماً، حتماً، یقیناً، همراه باشد، گاهی از جملهٔ پاسخ فقط این قیدها باقی می‌مانند و بقیهٔ اجزای جمله حذف می‌شوند:

ــ فردا می‌آیی؟ ــ مسلماً ــ فردا نمی‌روی؟ ــ یقیناً.

به جای پاسخهای منفی گاهی قیدهای اصلاً، ابداً، هرگز، مطلقاً، به هیچوجه را جایگزین می‌کنند و بقیهٔ جمله به‌قرینه، حذف می‌شود:

ــ او را دیدی؟ ــ اصلاً. ــ صدایی شنیدی؟ ــ ابداً

ــ او را ندیدی؟ ــ اصلاً. ــ صدایی نشنیدی؟ ــ هرگز

۱۵ــ قیدنفی ــ قید نفی بر سر پاره‌ای از جمله‌های مرکّبی که پایهٔ آنها مثبت است درمی‌آید و پایه را منفی می‌کند، و آن کلمهٔ "نه" می‌باشد:

نه خیال کنید که من او را می‌شناسم. ← خیال نکنید که من او را می‌شناسم.

نه گمان کنید که کسی او را ندیده‌است. ← گمان نکنید که کسی او را ندیده‌است.

نه‌تصور کنید که او آمده‌است. ← تصور نکنید که او آمده‌است.

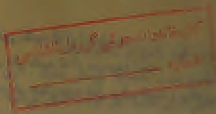
نه فکر کنید که او نترسیده‌است. ← فکر نکنید که او نترسیده است.

چنان که می‌بینیم فعلهای جملهٔ پایه در هر چهار مورد فعل مرکب است و برگمان وتصور دلالت می‌کند.

تمرین

۱ ــ در تمرین ۱ درس پیش قیدهای جمله را مشخص کنید.

۲ ــ برای‌هر یک از انواع قید جمله دو مثال بیاورید.



جمله‌های گروهی همپایه

حروف ربط همپایگی

جمله‌های گروهی همپایه به جمله‌هایی گفته می‌شود که به کمک یکی از کلمات "و" ، "نیز" ، "هم" ، "هم . . . (و) هم . . ." ، "(و) حتی" ، "یا" ، "یا . . . (و) یا . . ." ، "نه" ، "نه . . . (و) نه . . ." ، "خواه . . . (و) خواه . . ." ، "چه . . . (و) چه . . ." ، "ولی" ، "ولیکن" ، "بلکه" ، "اما" ، "زیرا" ، "چه" ، "چون" ، و غیره که پیوندها یا حروف ربط همپایگی نامیده می‌شوند به هم پیوسته شده باشند[1].

پیوندهای مذکور تنها دو جمله را به هم ربط نمی‌دهند بلکه تعداد جمله‌هایی که به کمک این پیوندها به هم مربوط می‌شوند اصولاً محدودیّتی ندارد. در جمله‌های همپایه ارتباط جمله‌ها با هم یک ارتباط متقابل است به این معنی که در این نوع جمله‌ها ــ برعکس جمله‌های وابسته که بعداً شرح داده خواهد شد ــ هیچ یک از جمله‌ها تابع و وابسته به دیگری نیست. کار پیوندها در اینجا اساساً پیوستن و عطف کردن است. به همین سبب، پس از حذف پیوند، هریک از جمله‌های همپایه به صورت یک جملهٔ مستقل در می‌آید[2].

از پیوندهای نامبرده "و" برای پیوستن (عطف کردن) بدون هیچ‌گونه تأکید به کار می‌رود: "هوشنگ آمد و منوچهر رفت" "من کوشش می‌کنم و موفق خواهم شد . . ." .

برای اسمها و ضمیرهایی که به کمک "و" همپایه شده‌اند و درنقش نهادی به کار می‌روند، فعل به صورت جمع به کار می‌رود و با شخص برتر مطابقه می‌کند (اول شخص نسبت به دوم شخص و سوم شخص برتر است و دوم شخص نسبت به سوم شخص) : "من و تو و او می‌رویم" "تو و او می‌روید" "ما و شما و آنان می‌رویم".

"نیز" و "هم" نیز برای عطف به کار می‌روند امّا در آنها تأکید وجود دارد و معنی علاوه بودن از آنها فهمیده می‌شود و به ویژه وقتی که نهاد یا فعل یا یکی از اجزای دیگر دو جمله

---

1 ــ بسیاری از این پیوندها دو کلمه یا گروه کلمه یا بیشتر را نیز به‌هم پیوند می‌دهند. به پایان این مبحث رجوع شود.

2 ــ همچنین زمان و وجه جمله‌های همپایه ــ برعکس زمان و وجه پاره‌ای از جمله‌های وابسته استقلال دارند و به‌سبب وجود پیوندها تحت تأثیر جمله‌های قبل یا بعد از خود قرار نمی‌گیرند. برای کسب اطلاع بیشتر به مبحث جمله‌های وابسته رجوع شود.

متفاوت و سایر اجزای آنها یکسان است از این دو پیوند استفاده می‌شود. "نیز" و به خصوص "هم" بعد از کلمهٔ معطوف قرار می‌گیرند. "محمد آمد من هم آمدم". در این جمله کلمهٔ "من" به "محمد" عطف شده و پیوند "هم" بعد از آن قرار گرفته است. در جمله‌هایی که هیچ یک از اجزای آنها با هم مشترک نیست، این پیوندها معمولاً بعد از یکی از اسمهای جملهٔ عطف شده (نهاد ، مفعول . . .) قرار می‌گیرند: "احمد به خانهٔ ما آمد، من هم از او پذیرایی کردم" "پروانه آمد غذا را هم پخت"، "علی را دیدم، با پدرش نیز صحبت کردم".

"هم . . . (و) هم . . ." موقعی به‌کار می‌رود که فعل یا نهاد یا یکی دیگر از اجزای دو جمله یکی باشد. اجزای این پیوند همیشه قبل از کلمات یا گروهها یا عناصری قرار می‌گیرند که برای عطف کردن آنها به کار می‌روند و تکیه می‌گیرند: "من هم درس می‌خوانم هم کار می‌کنم". "هم علی درس می‌خواند هم هوشنگ". این دو جمله در حقیقت معادل دو جملهٔ زیر است: "من درس می‌خوانم، کار هم می‌کنم". "علی درس می‌خواند، هوشنگ هم درس می‌خواند"، جز آنکه تأکید آنها از این جمله‌ها بیشتر است. چنان که می‌بینیم در جمله‌های بالا اجزای مشترک میان دو جمله به قرینه حذف شده‌اند.

"هم . . . (و) هم . . ." به‌صورت "هم . . . (و) هم اینکه . . ." نیز به کار می‌رود: "هم درس می‌خوانم و هم اینکه کار می‌کنم".

در این پیوند گاهی "هم" بیش از دوبار تکرار می‌شود: "هم نامه را نوشت هم به‌سینما رفت و هم استراحت کرد."

"حتی" برای عطف با تأکید به کار می‌رود و علاوه بودن را نیز می‌رساند. دراین‌صورت "حتّی" تقریباً معادل "نیز" و "هم" است: "نامه را نوشتم، حتّی آن را در صندوق پست انداختم" = "نامه را نوشتم، آن را در صندوق پست نیز (یا : هم) انداختم".

"حتّی" را می‌توان قید به شمار آورد که قبل از آن "و" قرار داشته و حذف شده است. این "و" در پاره‌ای موارد ظاهر می‌شود: "نامه را نوشتم و حتّی آن‌را در صندوق پست انداختم". این جمله با "نیز" یا "هم" نیز می‌تواند به کار رود: "نامه را نوشتم و حتّی آن را در صندوق پست نیز (یا : هم) انداختم".

"یا" برای انفصال و جداکردن دو جمله یا بیشتر به کار می‌رود و معمولاً وقتی استعمال می‌شود که نهاد یا گزارهٔ دو جمله یکی باشد. "یا" درمیان جمله‌هایی قرار می‌گیرد که برای پیوستن آنها به کار می‌رود: "هوشنگ آمد یا رفت؟" "معلوم نیست پرویز آمده یا هوشنگ". در این جمله بعد از کلمهٔ "هوشنگ" فعل "آمده" به قرینه حذف شده‌است.

"یا" به شکل "یاکه" و "یا این‌که" نیز به کار می‌رود: "نمی‌دانم علی آمد یا (این) که هوشنگ".

"یا . . . (و) یا . . ." نیز برای جدا کردن به کار می‌رود و اجزای آن قبل از جمله‌ها یا گروهها یا کلماتی که برای انفصال آنها استعمال می‌شود، قرار می‌گیرند. در "یا . . . (و) یا

. . . " تاکیدبیشتر است تا در "یا" به تنهایی: " یا برو یا بنشین" . "یا درس‌بخوان یا کار کن و یا به مسافرت برو" . " امروز یا هوا ابری و سرد است و یا آفتابی و گرم" . " این نامه را یا هوشنگ نوشته است یا کیومرث" . در دو جملهٔ اخیر اجزای مشترک میان دو جمله حذف شده‌است .

"یا . . . (و) یا "نیز به صورت"یا . . . (و) یا این که " و یا" یا . . . (و) یا که " به‌کارمی‌رود : "نمی‌دانم باید نامه را بنویسم یا (این) که ننویسم ."

در این پیوند گاهی "یا" چند بار تکرار می‌شود: " یا کار می‌کنم یا درس می‌خوانم یا به‌گردش‌می‌روم‌یا استراحت می‌کنم . . . "

"نه" معمولا برسر جمله‌ای در می‌آید که فعل و بعضی‌اجزای دیگر آن به قرینه حذف‌شده باشد: " اوآمد نه من"= اوآمد نه من آمدم .

" نه" به صورت "نه‌که" و " نه این که" نیز به کار می‌رود: " اوآمد نه این که من" .

" نه (این)که" می‌تواند جمله‌هایی را به هم ربط دهد که فعل آنها متفاوت است: "باید با او مدارا کنند نه (این)که او را آزار دهند" .

"نه . . . (و) نه . . . " برای منفی‌کردن دو جمله به‌کار می‌رود و همیشه قبل از جمله یا - در صورتی که اجزائی از جمله به قرینه حذف شده باشد قبل از کلمات و گروههایی به‌کارمی‌رود که‌برای منفی کردن آنها استعمال می‌شود: " این کار نه لازم است نه خوب" . " نه من این کار را می‌کنم و نه دوستم" . " نه پرویز دانشمند است و نه پروانه عاقل" .

این جمله‌ها معادل جمله‌هایی مانند " این کار لازم نیست خوب هم نیست" و غیرهاست جز آن که تأکید آنها از این جمله‌ها بیشتر است .

" خواه . . . (و) خواه . . . " و "چه . . . (و)چه . . . " نیز برای انفصال به کار می‌روند‌اما مفهوم آنها از "یا . . . (و)یا . . . " ضعیف‌تر است و همیشه با مفاهیم تردید و احتمال همراه است . از این رو فعل جمله‌هایی که با آنها به‌هم پیوند می‌یابند همیشه از وجه التزامی‌است ، اجزای این دو پیوند نیز قبل از جمله - یا در صورت حذف به قرینه - یا کلمات یا گروههایی به کار می‌روند که برای پیوستن آنها به کار می‌روند :

"بادشمن باید مبارزه کرد خواه داخلی باشد خواه خارجی" . " حقیقت را باید پذیرفت چه دوست آن را بگوید چه دشمن[1]" .

جمله‌هایی که با این پیوندها به هم می‌پیوندند به سبب عدم استقلال خود باید با یک جملهٔ مستقل همراه باشند و به‌آن وابسته‌گردند . این‌وابستگی از نوع وابستگی جمله‌های‌شرطی است: " بادشمن باید مبارزه کرد خواه داخلی باشد خواه خارجی" = . . .اگر داخلی باشد و

---

۱ - گاهی فعل این جمله‌ها حذف میشود و جملهٔ پایه نیز ندارند: "چه علی چه‌خواجه‌چه خواجه علی" .

یا اگر خارجی . " خواه" می‌تواندبیش از دو بارتکرار شود . همچنین کلمات "آنکه" یا " اینکه" می‌تواند بعد از " خواه" به کار رود و پیوند را به شکل " خواه آنکه (یا : اینکه) . . . (و) خواه آنکه (یا : اینکه) . . . " درآورد .

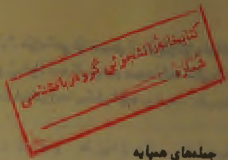
تمرین

۱ - با هریک از پیوندهای همپایگی زیر یک جمله بسازید :

نیز ، خواه . . . خواه ، اما ، چه . . . چه ، چون ، بلکه ، یا . . . یا .

۲ - در جمله‌های زیر پیوندهای همپایگی را معین کنید :

هم خدا را می‌خواهد هـم خرما را . برای هر کاری می‌توان علتی پیدا کرد ، حتی جنایتکاران و مجرمین برای جنایت و جرم خود دلیل می‌آورند . یا بکش یا دانه‌ده یا از قفس آزاد کن . چه علی خواجه چه خواجه علی . زندگی پر از عبرت است ولیکن عبرت آموزبسیار نیست . در میان مردمان هیچ چیز بیشتر از عقل به تساوی تقسیم نشده است ، زیرا هرکس‌بیش ازآنچه دارد آرزو نمی کند .



جمله‌های همپایه
پیوندهای همپایگی
(بقیه)

کلمات " ولی " ، " (و) لیکن " ، " اما " ، "بلکه " و "بل " برسر جمله‌درمی‌آیندو برمفاهیم زیر دلالت می‌کنند :

۱ ـ گاهی نشان می‌دهند که مفهوم جمله ای که پیوند بر سرآنها درآمده مخالف مفهوم جملهٔ قبلی است یا برعکس آن‌چیزی است که انتظار می‌رود : "او را دعوت کردم ولی نیامد ". " احتیاط خصلت پسندیده‌ای است اما ترس ناپسند است " .

۲ ـ برای تصحیح آنچه در جملهٔ قبل گفته شده یا برای افزودن مطلبی یا توضیحی به‌آن‌یاکم کردن چیزی از آن یا محدود کردن آن به کار می‌روند : " شعری که خواندم از سعدی نیست بلکه از مولوی است" . "این شخص مغرور بل دیوانه است" . " هوشنگ‌باهوش ولی کمی خودپسند است" .

۳ ـ برای نشان دادن ایراد و اعتراض خفیف به کار می‌روند : " همهٔ اینها ، درست‌است اما شما نباید به دوستتان بی‌احترامی می‌کردید " . "ولی که چه؟"

۴ ـ " بلکه " تقابل و علاوه بودن را نشان می‌دهد و در این صورت معمولا " بر سرجملهٔ اوّل ، یکی از قیدهای " نه فقط" ، "نه‌تنها " ، "نه‌همین " ، "تنها " و غیره درمی‌آید . فعل‌جملهٔ اوّل در این‌موارد غالبا " به‌صورت منفی است : " نه تنها نیامد بلکه دیگران را هم از آمدن بازداشت[1]" .

بعد از "تنها" و " فقط" فعل جمله همیشه منفی است : " تنها غذا را نریخت بلکه کاسه را هم شکست" .بعد از " بلکه " در بسیاری موارد پیوند " هم " نیز اضافه می شود . در این صورت می‌توان " بلکه" را حذف کرد : "تنها غذا را نریخت کاسه را هم شکست " . بعد از "نه‌تنها "و"نه‌فقط" و غیره غالبا فقط یکی از اجزای جمله غیر از فعل باقی می‌ماند و بقیّه‌اجزا حذف می‌شود : "نه تنها پروانه بلکه من هم رفتم" .واضح است که در این‌گونه

---

۱ ـ "اما" گاهی‌برای شروع‌مطلب به کار می‌رود :"اما آنچه راجع به قضایای دیشب‌گفتم". "امابعد" .

واضح است که "اما" در این مورد دیگر پیوند همپایگی نیست .

موارد وجود قیدهای "نه‌تنها" و غیره اجباری است .

علاوه بر پیوندهای فوق کلمات "چون" ، " زیرا" ، " چه" ، " در صورتی‌که" ، "اگر چه" ، " هرچند" و غیره نیز برای پیوستن دوجمله به کار می‌روند .

" چون" و" زیرا" و "چه" برای بیان علّت آنچه در جمله یا جمله‌های قبل گفته شده‌استعمال می‌شوند : " امروز هواسرد است ، چون‌دیشب باران باریده‌است" . "شاگردان امروز نتوانسته‌اند به مدرسه بیایند ، زیرا برف سنگین مانع عبور و مرور اتوموبیلها در شهرشده است" . "هیچ‌کس نمی‌تواند در انزوا زندگی کند ، چه انسان موجودی است اجتماعی" .

" چون" به عنوان پیوند وابستگی نیز به کار می‌رود (به مباحث آینده رجوع شود) .

" در صورتی که" ، "اگرچه"و"هرچند" نیز گاهی‌به عنوان پیوند همپایگی به کارمی‌روند ولی بیشتر در نقش پیوند وابستگی استعمال می‌شوند . هرگاه این کلمات‌پیوند همپایگی باشند میان دو جمله قرار می‌گیرند . " در صورتی‌که" تقابل را نشان می‌دهد یعنی برای اقامهٔ دلیلی به‌کار می‌رود که درجهت عکس مطلبی‌است‌که در جملهٔ قبل ازآن گفته شده‌است : "دوستانم به علت رنجشی که از من داشتند دیشب به مهمانی من نیامدند ، در صورتی که می‌توانستند این رنجش را ندیده بگیرند" .

" هرچند" برای‌بیان این نکته‌به کار می‌رود که مطلبی که در جملهٔ بعد ازآن بیان‌شده مغایر مطلبی‌است که در جملهٔ قبل آمده یا از آن انتظار می‌رود : "برای‌حلّ این مشکل باید با دیگران مشورت کنم هرچند امیدی به حلّ آن ندارم" .

جز پیوندهای مذکور در فوق کلمات زیر نیز برای پیوستن دو یا چند جمله به کار می‌روند که از نظردستوری در مرز میان‌مقولهٔ قیدها و پیوندهای همپایگی‌قرار دارند : " بااین‌حال" ، " باوجوداین" ، " با این وجود" ، " با اینهمه" ، " مع‌الوصف" ، " مع‌هذا" ، " بنابراین" ، "پس" ، " به‌این سبب" ، " لهذا" و غیره .

در زبان گفتارگاهی جمله‌های‌همپایه بدون‌هیچ‌گونه پیوندی به دنبال هم قرار می‌گیرند . در این صورت‌فقط می‌توان "و" میان آنها اضافه‌کرد : " حسن‌رفت‌توی اتاق‌نشست" .دراین‌گونه موارد معمولا" فعل جمله‌های متوالی اعمالی را نشان می‌دهندکه پشت سرهم و بلافاصله انجام گرفته باشند .

یادآوری ـ بسیاری از پیوندهایی که برای همپایگی میان دوجمله به کار می‌روند برای همپایه کردن کلمات و گروهها نیز استعمال می شوند . این پیوندها عبارت اند از : "و" ، " یا" ، "حتّیٰ" ، "هم . . . (و)هم . . ." ، "یا . . . (و)یا . . ." ، "نه . . . (و)نه . . ." ، "خواه . . . (و) خواه"و"چه . . . (و)چه" .

"و" برای پیونددادن اسم وضمیر وصفت و قید وگاهی حروف‌اضافه و پیوندها به‌کار می‌رود .

دو یا چند اسم : "حسن و حسین و رضا آمدند."

______ صفت : "کارهای پسندیده و خوب و ..."

______ ضمیر : " من و تو و او ..."

______ قید : " زود و به سرعت ..."

______ حرف اضافه : " با و بی کتاب"

______ پیوند : "اگر و تنها اگر ..."

" یا " نیز مانند " و" برای پیوند دادن اسم و ضمیر و صفت و قید وندرتا "حرف اضافه به کار می‌رود :

دو یا چند اسم : " حسن یا حسین یا ..."

______ صفت : " کار زشت یا زیبا ..."

______ ضمیر : " من یا تو یا ..."

______ قید : " تند یا کند یا ..."

______ حرف اضافه : " با یا بی کتاب "

" حتّیٰ "اسم و صفت و ضمیر و قید را به هم پیوند می‌دهد :

دو یا چند اسم : "هوشنگ حتّیٰ فریبرز هم آمد."

______ صفت : " دختر زیبا حتّیٰ دلربا "

______ ضمیر : " من حتّیٰ او ..."

______ قید : "تند حتّیٰ بی‌باکانه عمل کرد."

" یا ... (و)یا ... " و "چه ... (و)چه ... " و "خواه ... (و)خواه ... " و " هم ... (و)هم ... " نیز اسم و صفت و ضمیر و قید را به هم پیوند می‌دهند : " یا خانه یا باغ را برگزین" . " پارچهٔ یا خوب و گران باید و ارزان" . "چه دوست و چه دشمن همه از کارهای این شخص بیزارند" . " هم تو و هم او و هردو ساده‌دلید" . " خواه تند خواه آهسته بروی سرانجام به آن هدف خواهی رسید ...".

تمرین

با هریک از پیوندهایی که در این درس شرح داده شده دو جمله بسازید .

جمله‌های گروهی وابسته

کلیات

جمله‌های وابسته به آن دسته از جمله‌های گروهی گفته می‌شود که حداقل از دو جمله تشکیل شده باشند که یکی از آنها اساسا "مستقل باشد و بتواند به تنهایی به کار رود و دیگری غیرمستقل و وابسته به جملهٔ اوّل باشد . مثلا در جملهٔ گروهی " اگر امروز هوا خوب باشد ، به گردش می‌رویم " جملهٔ " اگر امروز هوا خوب باشد " غیر مستقل و وابسته به جملهٔ بعدی است و به همین سبب نمی‌تواند به تنهایی به‌کار رود . اما جملهٔ " به گردش می‌رویم " جمله‌ای است مستقل و می‌تواند به‌تنهایی به‌کار رود . جمله‌ای را که مستقل است جملهٔ پایه یا جملهٔ اصلی و جمله‌ای را که وابسته به جملهٔ پایه است جملهٔ پیرو یا جملهٔ تَبَعی می‌نامند . در جمله‌های گروهی وابسته ، جملهٔ پیرو در اکثریت نزدیک به تمام موارد با یکی از کلمات " اگر " ، " چون " ، "درصورتی که" " تا " ، "تا اینکه" ، "به‌طوری که" و نظایر آنها که پیوندهای وابستگی نامیده می‌شوند آغاز می‌گردد ولی جملهٔ پایه اصولا" نشانه‌ای ندارد .

جملهٔ گروهی وابسته ممکن است از بیش از دو جمله ساخته شده باشد . مثلا" در جملهٔ گروهی "چون هوا سرد است از منزل بیرون نمی‌روم حتی اگر کار داشته باشم " سه جملهٔ ساده وجود دارد و در جملهٔ " هرچند گرفتار هستم اگر پدرم مرا به مهمانی ببرد می‌روم چون از درس خواندن خسته شده‌ام " چهار جملهٔ ساده وجود دارد . با توجه به این نکته که هریک از جمله‌های پایه و پیرو ممکن است خود از یک جملهٔ پایه و پیرو ساخته شده باشند و هریک از این جمله‌ها نیز ممکن است از جمله‌های هم‌پایه تشکیل شده باشند تعداد جمله‌هایی که در داخل یک جملهٔ گروهی وابسته قرار می‌گیرند اساسا" محدودیّتی ندارد .

گفتیم در جمله‌های گروهی وابسته جملهٔ پایه مستقل است و می‌تواند به تنهایی به کار رود، این نکته درمورد اکثر جمله‌های پایه صادق است ، امّا در پاره‌ای از جمله‌های گروهی وابسته ، جملهٔ پایه نیز استقلال ندارد و اگر به تنهایی به کار رود افادهٔ معنی تام نمی‌کند . مثلا" در جملهٔ "نکند امروز به مدرسه نروی " ، جملهٔ " نکند "جملهٔ پایه است و چنان که می‌بینیم نمی‌تواند تنها به کار رود . بنابراین در بعضی از انواع جمله‌های گروهی وابسته جملهٔ پایه و جملهٔ پیرو مجموعهٔ مستقلی را تشکیل می‌دهند که اجزای آن از نظر صوری و معنایی عمیقا " بهم وابسته‌اند .

وابستگی جمله‌های پیرو به جمله‌های پایه در بسیاری از موارد فقط جنبهٔ دستوری و صوری دارد و از نظر معنائی نمی‌توان جمله‌ای را که صورتا " غیر مستقل است فرعی تصوّر کرد و جمله‌ای

را که مستقل است اصلی به شمار آورد. مثلاً در جملهٔ " وقتی که او آمد ما بیرون رفتیم "، جملهٔ "وقتی که او آمد" از نظر دستوری جملهٔ پیرو است زیرا پیوند " وقتی که " بر سر آن درآمده‌است امّا به هیچ روی نمی‌توان آن را ازنظر معنائی نسبت به جملهٔ پایهٔ " ما بیرون رفتیم " فرعی به شمار آورد. اگر از این جمله پیوند " وقتی که " را برداریم خود به خود به جملهٔ مستقل " او آمد " تبدیل می‌گردد که از نظر اهمیت با جملهٔ " ما بیرون رفتیم " یکی است. با این همه بسیاری از جمله‌های پیرو از نظر منطقی نیز نسبت به جمله‌های پایه جنبهٔ فرعی دارند و مضمون آنها جزئی از معنی جملهٔ پایه به شمار می‌رود یا نکته‌ای به جملهٔ پایه می‌افزاید.

وابستگی جمله‌های پیرو به جمله‌های پایه از چند طریق صورت می‌گیرد:

۱ ــ این وابستگی عموماً از طریق پیوندهای وابستگی انجام می‌گیرد. پیوندها مهمترین ابزارهایی هستند که جمله‌های پیرو را به جمله‌های پایه وابسته می‌کنند. در زیر با تفصیل بیشتر از پیوندها بحث خواهیم کرد.

۲ ــ وجه فعل ــ وجه فعل در بسیاری از موارد نشان‌دهندهٔ وابستگی است. در جملهٔ "می‌خواهم به آمریکا بروم " وجه فعل جملهٔ پیرو، التزامی است و همین التزامی بودن وجه فعل است که نشان دهندهٔ پیرو بودن این جمله است. زیرا اگر در یک جملهٔ گروهی وجه یکی از افعال اخباری و وجه فعل دیگر التزامی باشد، جمله‌ای که وجه فعل آن اخباری است جملهٔ پایه و جمله‌ای که وجه فعل آن التزامی است جملهٔ پیرو است. در مواردی که پیوندها نوع جملهٔ پیرو را نشان ندهند وجه فعل به نشان دادن نوع جملهٔ پیرو کمک می‌کند. مثلاً " در جمله‌هایی که با پیوند "که" به هم پیوسته‌اند مانند جملهٔ " درس خواند که موفق شد " با جملهٔ "درس خواند که موفق بشود" وجه اخباری جملهٔ " موفق شد" و وجه التزامی جملهٔ " موفق بشود " نشان‌دهندهٔ نوع این دو جمله است.

۳ ــ آهنگ جمله ــ در بعضی از جمله‌های مرکّب که پیوند وجود ندارد و از وجه فعل آنها نیز نمی‌توان پی‌برد که کدام جمله جملهٔ پایه است و کدام جمله جملهٔ پیرو، آهنگ جمله می‌تواند ما را در این‌باره یاری دهد. در جملهٔ گروهی " شمع را بردند اتاق تاریک شد " به معنی "چون شمع را بردند اتاق تاریک شد "، آهنگ خاص جمله نشان می‌دهد که جملهٔ اوّل جملهٔ پیرو است و جملهٔ دوم جملهٔ پایه. آهنگ در مواردی منحصراً " نشان دهندهٔ وابستگی است که پیوند وجود ندارد و وجه فعل نیز کمکی به شناخت نوع جمله‌ها نمی‌کند؛ عامل دیگری نیز برای این منظور وجود ندارد.

۴ ــ توالی جمله‌ها ــ در بعضی از جمله‌های گروهی وابسته، ترتیب قرار گرفتن جمله‌ها

نشان می‌دهد که کدام یک از آنها جملهٔ پایه است و کدام یک جملهٔ پیرو. در جملهٔ "کوشش کنیم موفق شویم "که فعل هردو جمله از وجه التزامی است، جملهٔ اول، جملهٔ پایه است و جملهٔ دوم جملهٔ پیرو. البته در اینجا معنی دو جمله نیز به شناخت آنها کمک می‌کند.

ذکر این نکته لازم است که گاهی تمام این چهار عامل و گاهی بعضی از آنها توأم با بعضی دیگر نشان دهندهٔ جمله‌های پایه و پیرو است.

عواملی را که نشان دهندهٔ جمله‌های پیرو است نقش نما می‌نامیم. پیوندها نظر به کثرت استعمال یا بسامد فراوانی که دارند از سایر نقش‌نماها اهمیت بیشتری دارند. نوع جمله‌های پیرو غالباً " از نوع و معنی پیوندی که بر سر آنها درآمده مشخص می‌گردد. مثلاً " جمله‌های پیروی که پیوند شرط " اگر " بر سر آنها درآمده از نوع جمله‌های پیرو شرطی هستند و غیره.

ترتیب قرار گرفتن جمله‌های پیروی که با پیوند همراه‌اند اساساً " از نظر دستوری فاقد اهمیّت است. زیرا وجود پیوند نشان دهندهٔ پیرو بودن جمله‌ای است که بر سر آن درآمده و نوع و معنی پیوند نشان دهندهٔ نوع جملهٔ پیرو است. جملهٔ گروهی " اگر تو بیایی من هم می‌روم " به صورت " من هم می‌روم اگر تو بیایی " نیز بیان می‌شود و این تغییر در نقش دستوری آنها تغییری ایجاد نمی‌کند. امّا در زبان فارسی عملاً " دیده می‌شود که بعضی از جمله‌های پیرو با وجود قرار گرفتن پیوند بر سر آنها، معمولاً " قبل یا بعد از جملهٔ پایهٔ خود قرار می‌گیرند و بعضی دیگر درمیان یا دو طرف جملهٔ پایه واقع می‌شوند. به مثالهای زیر توجه کنید:

وقتی من آمدم که هوشنگ رفته بود[1] = وقتی که هوشنگ رفته بود من آمدم = من وقتی که هوشنگ رفته بود آمدم.

در این سه مثال جمله‌های پیرو با خطی در زیر آنها مشخص شده‌است. چنانکه می‌بینیم این سه جمله از نظر معنی تقریباً " یکسانند و تفاوت آنها فقط در صورت آنهاست. تغییر ظاهری آنها به هیچ روی رابطهٔ جملهٔ پایه و پیرو را تغییر نداده‌است. از این میان باید جمله‌های پیروی را که با "تا" و "که" آغاز می‌کردند مستثنی کرد. این جمله‌ها همیشه بعد از جمله‌های پایهٔ خود قرار می‌گیرند. درمثالهای زیر جمله‌هایی که ستاره بر سر آنها درآمده غلط و غیرمعمول است:

کوشش کرد که موفق شد. * که موفق شد کوشش کرد.

به او گفته بودم تا این کار را انجام دهد. * تا این کار را انجام دهد به او گفته بودم.

تمرین

۱ ــ جمله‌های پیرو را شرح دهید.

---

۱ ــ در این مثال بسته به نوع آهنگ جمله، جملهٔ " هوشنگ رفته بود " را نیز می‌توان پایه به شمار آورد.

۲ــ تفاوت جمله‌های وابسته و پیوسته را بیان کنید .
۳ــ در جمله‌های زیر جمله‌های پیرو و پایه را مشخص کنید :
آنکه در راه آرزو قدم بر می‌دارد در عین کامیابی است . به خاطر ناملایماتی که دراساس زندگی اثر ندارند سعادت خود را برهم نزنیم . دوستی شعله‌ای است کهاگر از آتش‌عشق‌حقیقی مدد نگیرد فرو خواهد نشست . به دیگران احترام بگذاریم تا محترم باشیم . برای آنکه گنج میسر شود رنج باید کشید . دانستن را برنداستن ترجیح می‌دهیم گرچه مایهٔ ناراحتی باشد . پس‌از آنکه از خود فارغ شدی به‌دیگران بپرداز . در خدمت به‌خلق بکوش ولو آنکه زیان‌تو در آن باشد .

پیوندهای وابستگی

گفتیم پیوندها مهمترین ابزارهایی هستند که جمله‌های پیرو را به‌جمله‌های پایه وابسته می‌کنند . از نظرساختمان صوری پیوندهای‌وابستگی به دو دستهٔ ساده و گروهی‌تقسیم‌می‌شوند . تعدادپیوندهای ساده‌در فارسی‌معاصر بسیار کم‌است و در اکثر موارد برای‌وابستگی دو جمله از پیوندهای گروهی استفاده می‌شود .

پیوندهای وابستگی ساده‌عبارت انداز "که" ، "اگر" ، "چون" ، "چو" ، "تا" و "مگر" . این پیوندها ، به استثنای"که"، تنها گروه معدودی از جمله‌های وابسته را به هم پیوندمی‌دهند . روابط متنوّع و پیچیده‌ای‌که میان انواع جمله‌های وابسته وجوددارد در اکثر موارد به کمک پیوندهای گروهی نشان داده می‌شود . پیوند "که" ، چنان‌که‌گفته شد ، از این میان استثناست . این پیوند اکثر انواع‌جمله‌های گروهی‌وابسته را بههم ربط‌می‌دهدو حتی می‌تواند به جای‌بعضی از پیوندهای سادهٔ مذکور در فوق نیز استعمال شود .

مثالهای زیر تنوع استعمال "که" را نشان می‌دهد :

کوشش کن که موفق شوی (جملهٔ هدفی) .

کوشش کرد که موفق شد (جملهٔ نتیجه‌ای) .

مردی‌آمد که معلم من است (جملهٔ ربطی) .

حیف است که نیایی (جملهٔ متممی) .

تحصیلم که تمام شدمشغول کار شدم (جملهٔ زمانی) .

در پاره‌ای از این مثالها می‌توان به جای "که" بعضی پیوندهای دیگر را به کاربرد . مثلا" درجملهٔ اول می‌توان پیوند "تا "را استعمال‌کرد و درجملهٔ آخر می‌توان از "چون "یا "وقتی‌که" استفاده کرد : "کوشش کن‌تا موفق شوی". "چون (یا : وقتی که) تحصیلم تمام شد مشغول‌کارشدم". نقش"که" در جمله‌های فوق فقط وابسته‌سازی یعنی نشان دادن جمله‌های پیرو است . به‌عبارت دیگر "که" خالی از هرگونه محتوای معنایی است و صرفا " برای وابسته کردن جمله‌های پیرو به‌کارمی‌رود . نوع‌جملهٔ پیرو اساسا "ــ صرف‌نظر از پاره ای‌مواردمحدود ــ از ساختمان‌کلّی‌جمله ووجه فعل جملهٔ پیرو و معنای جمله معیّن می‌شود .

جز موارد فوق ، "که" بعد از پیوندهای سادهٔ "اگر" ، "چون" ، "تا" و "مگر"نیز به کار می‌رود وآنها را به صورت "اگرکه" ، "چون‌که" ، "تاکه" و "مگرکه" در می‌آورد . علاوه بر آن ، در ساختمان تقریبا" تمام پیوندهای گروهی‌نیز از "که" استفاده می‌شود که در زیر بهبحث

دربارهٔ آن می‌پردازیم.

ساختمان پیوندهای گروهی – پیوندهای گروهی به دو دستهٔ پیوسته و گسسته تقسیم می‌گردند. چنان‌که قبلاً گفته شد تقریباً در ساختمان تمام پیوندهای گروهی از "که" استفاده می‌شود که به پایان پیوند افزوده می‌شود. در پیوندهای پیوسته تمام کلماتی که در ساختمان پیوند به‌کار می‌روند بدون فاصله پشت‌سرهم قرار می‌گیرند مانند پیوندهای "دربارهٔ اینکه"، "درصورتی‌که"، "وقتی که" و غیره. امّا در پیوندهای گسسته اجزای سازندهٔ پیوند به‌ترتیب پشت‌سرهم قرار نمی‌گیرند. پیوند به دو جزء تقسیم می‌شود. جزء اول آن در اول جملهٔ پایه قرار می‌گیرد و جزء دوم که همیشه "که" است در پایان جملهٔ پایه می‌آید. مثال "وقتی من آمدم که احمد رفته‌بود". "چنان تظاهر کرد که هیچ‌کس نفهمید". این دو جمله تقریباً معادل دو جملهٔ زیر است:

"وقتی که احمد رفته بود من آمدم". "چنان که هیچ‌کس نفهمید تظاهر کرد". جملهٔ اخیر به وضوح نشان می‌دهد که جمله‌ای که در میان اجزای پیوند قرار گرفته جملهٔ پایه است نه جملهٔ پیرو زیرا نمی‌توان جملهٔ اخیر را به شکل "چنان که تظاهر کرد هیچ‌کس نفهمید" درآورد.

مهمترین کلماتی که در ساختمان پیوندهای گروهی پیوسته و گسسته به کار می‌روند عبارت‌اند از:

۱ – حروف اضافه – حروف اضافه نظر به وظیفه‌ای که در جمله انجام می‌دهند نقش‌نما نامیده می‌شوند. نقش حروف اضافه عبارت است از ارتباط‌دادن کلمه یا گروهی از کلمات که حرف اضافه بر سر آنها درآمده با هستهٔ جمله یا با تمام جمله. نقش پیوندها نیز عبارت است از ارتباط‌دادن و وابسته‌کردن جمله‌ای که پیوند بر سر آنها درآمده با جملهٔ اصلی (پایه). نظر به مشابهت نقش حروف اضافه و پیوندها، پاره‌ای از پیوندها از یک حرف اضافه با افزودن کلمات "این" یا "آن" پس از آن و افزودن "که" به دنبال مجموع آنها ساخته می‌شوند. حروف اضافه‌ای که در ساختمان پیوندها به‌کار می‌روند ممکن است ساده باشند و ممکن است گروهی[1]. اینک چند مثال:

– حروف اضافهٔ ساده: در ← در اینکه؛ با ← با اینکه، با آنکه؛ تا ← تا اینکه، تا آنکه؛ مگر ← مگر اینکه، مگر آنکه؛ جز ← جز اینکه، جز آنکه؛ الّا ← الّا اینکه، الّا آنکه و غیره.

حروف اضافهٔ گروهی: بعد از ← بعد از اینکه، بعد از آنکه؛ دربارهٔ ← دربارهٔ اینکه، دربارهٔ آنکه؛ باوجود ← با وجود اینکه، با وجود آنکه؛ صرف نظر از ← صرف نظر از اینکه، صرف‌نظر از آنکه؛ برای ← برای اینکه، برای آنکه، برای این...که، به منظور ← به‌منظور اینکه، به‌منظور آنکه، به‌منظور این...که و غیره.

---

۱ – رجوع شود به دستور سال سوم مبحث حرف اضافه (وابسته ساز)

حرف اضافه به‌اضافهٔ گروه اسمی بعد از آن به اضافهٔ "ی" به اضافهٔ "که": از زمان ← از زمانی‌که؛ تا وقت ← تا وقتی‌که و غیره.

پاره‌ای از پیوندها از یک حرف اضافهٔ گروهی‌منهای کسرهٔ اضافهٔ آن و افزودن "ی" پس از آن و افزودن "که" به دنبال آنها ساخته می‌شوند: در صورتِ ← در صورتی که؛ (در) هنگامِ ← (در) هنگامی‌که؛ (در) وقتِ ← (در) وقتی‌که؛ به مجرّدِ ← به مجرّدی که و غیره.

۲ – گروههای قیدی – پاره‌ای از گروههای قیدی با افزودن "که" یا "ـی که" به‌دنبال آنها به‌صورت پیوند گروهی در می‌آیند: آنجا ← آنجاکه؛ هروقت ← هروقت‌که، هروقتی‌که؛ درهمان‌شب ← درهمان شبی که؛ دوسال پیش ← دوسال پیش‌که و غیره.

۳ – بعضی اسمهای اشاره و ترکیبات آنها – پاره‌ای اسمهای اشاره و ترکیبات آنها با افزودن "که" به‌دنبال آنها به پیوند تبدیل می‌گردند: همین ← همین‌که؛ چندان ← چندان‌که، چندان...که؛ چنان ← چنان‌که، چنان...که.

۴ – اسمهای مبهمی که با "هر" ساخته شده‌اند و در نقش گروه قیدی به کار می‌روند با افزودن "که" به دنبال آنها به پیوند گروهی تبدیل می‌گردند: هرگاه ← هرگاه‌که؛ هروقت ← هروقت که؛ هرکجا ← هرکجا که؛ هرچند ← هرچند که و غیره.

این پیوندها بدون "که" نیز استعمال می‌شوند: "هروقت خواستی بیا". همچنین گاهی کلمه‌ای که بعد از "هر" قرار گرفته می‌تواند "ی" به دنبال داشته باشد: هروقتی که، هرجایی که و غیره. گروههای "هرگاه‌که" و "هرچند که" از این میان مستثنی هستند.

چنان‌که گفته شد نقش پیوندها عبارت است از وابسته کردن جمله‌های پیرو به جمله‌های پایه. نقش حروف اضافه نیز عبارت است از وابسته کردن گروههای اسمی به جمله یا هستهٔ آن که فعل است. این شباهت در نقش، موجب شباهت پاره‌ای از جمله‌های پیرو به گروههای اسمی جمله شده‌است، چنان که پاره‌ای از جمله‌های پیرو را می‌توان به یک گروه اسمی تبدیل کرد. مثلاً جمله‌های شرطی که با "اگر" شروع می‌شوند قابل تبدیل به گروههایی هستند که با پیوند "درصورتی‌که" شروع می‌شوند: "اگر هوا خوب باشد به گردش می‌روم" ← در صورت خوب‌بودن هوا به گردش می‌روم. از انواع چهارگانهٔ جمله‌هایی که در درس آینده به آنها اشاره می‌شود، جمله‌های دستهٔ اول (جمله‌هایی که درحکم یکی از اجزای جملهٔ پایه است) و جمله‌های دستهٔ چهارم (جمله‌هایی که برای توضیح و تکمیل تمام جملهٔ پایه به کار می‌روند) اساساً قابل تأویل به گروههای قیدی هستند.

تمرین

در جمله‌های زیر پیوندهای گروهی و ساختمان آنها را معین کنید :

وقتی که به خطای دیگران خرده می‌گیریم در دلمان فغان است که تو از این بدترکرده‌ای. همچنان که باغبان از زمین خشک باغی خرم به وجود می‌آورد، دانا از دل خشک بهشت صفا و محبت می‌سازد. برجای بزرگان نمی‌توان تکیه زد مگر آنکه عوامل بزرگی همه آماده شده باشد. آدم ولخرج بیش از دیگران به پول احتیاج دارد در صورتی که آدم خسیس اصلا" به پول محتاج نیست . شوخی پسندیده است به شرطی که دیگران را بخنداند و کسی را نرنجاند. با آنکه خوشبختی در ثروت و مقام نیست بیشتر مردم خوشبختی را در این دو می‌جویند. بجای آنکه به عیب‌جویی از دیگران بپردازیم در اصلاح خود بکوشیم .

تقسیم بندی جمله‌های گروهی وابسته (۱)

در جمله‌های وابسته، جملهٔ پیرو نسبت به جملهٔ پایه دارای یکی از حالتهای زیر است :

یک – جملهٔ پیرو در حکم یکی از اجزای جملهٔ پایه است ؛

دو – جملهٔ پیرو برای توضیح یا توصیف یکی از اجزای جملهٔ پایه به کار می‌رود ؛

سه – جملهٔ پیرو وابستهٔ یکی از اجزای جملهٔ پایه است ؛

چهار – جملهٔ پیرو برای توضیح و تکمیل تمام جملهٔ پایه به کار می‌رود .

و اینک ما در زیر به شرح هریک از انواع چهارگانهٔ فوق می‌پردازیم :

یک – جمله‌هایی که جملهٔ پیرو آنها در حکم یکی از اجزای جملهٔ پایه است.

انواع این جمله‌ها به قرار زیر است :

۱ – جمله‌هایی که جملهٔ پیرو آنها در حکم نهاد جملهٔ پایه است. در جملهٔ "لازم است در اینجا بمانید"، جملهٔ " در اینجا بمانید" در حکم نهاد جملهٔ پایه ("لازم است") است. این نوع جمله‌ها را می‌توان جمله‌های نهادی نامید. جمله‌های نهادی معمولا" نمی‌توانند مانند جمله‌های عادی زبان دارای نهاد باشند.

جمله‌های نهادی گاهی با پیوند "که" آغاز می‌گردند: "حیف است که تو نباشی". "معلوم بود که چشمش نمی‌بیند".

در جمله‌های نهادی وجه فعل جملهٔ پیرو تابع قاعدهٔ خاصی نیست. هرجا که انجام یافتن عمل فعل قطعی باشد، فعل از وجه التزامی است وهرجا که انجام یافتن آن مورد تردید باشد یا در آینده باید صورت بگیرد وجه فعل التزامی است.

۲ – جمله‌هایی که جملهٔ پیرو آنها در حکم مفعول بیواسطه[1] جملهٔ پایه است: "قبول کرد نباید این کار را کرده باشد". "فهمیدم علّت چیست". دو فعل "قبول کردن" و " فهمیدن" گذرا هستند و نیاز به مفعول دارند و جمله‌های پیروی که بعد از آنها آمده در حکم مفعول آنها است. این نوع جمله‌ها را می‌توان جمله‌های مفعولی نامید. جمله‌های مفعولی گاهی با " که" آغاز می‌گردند: "قبول کرد که نباید این کار را کرده باشد". "فهمیدم که علت چیست".

۱ – در دستور سال سوم و خلاصه‌ای از آن که در همین کتاب آمده مفعول بیواسطه با عنوانهای "مفعول رایی" و "مفعول مجرد" مورد بحث قرار گرفته است.

همچنین در این جمله‌ها می‌توان مفعول را در جملهٔ پایه به صورت یک اسم اشاره آورد و جملهٔ مفعولی را برای آن به صورت یک جملهٔ ربطی توضیحی (که بعداً شرح داده خواهد شد) آورد : " این را قبول کرد که نباید این کار را کرده باشد ".

بعد از افعال " گفتن " ، " فریاد زدن " ، " اعلام کردن " و افعال دیگری که به معنی گفتن است جملهٔ مفعولی به صورت مستقیم نقل می‌گردد . به این معنی که در زمان و وجه و شخص جمله تغییری داده نمی‌شود : " احمد گفت فردا می‌آیم " . در اینجا جملهٔ "فردا می‌آیم" عین همان جمله‌ای است که احمد گفته است .

گاهی فعل "گفتن" "صریحاً" در جمله ذکر نشده ولی معنی آن از فحوای کلام فهمیده می‌شود و جملهٔ بعد از آن به طور مستقیم نقل می‌گردد : " صورتی تهیّه کرد و به دوستش داد که این را از تو طلب دارم ".

در جمله‌های مفعولی گاهی بر سر جمله ، به جای "که" "تا" می‌آید : "خواست تا نزد او بروم".

۳ ــ جمله‌هایی که جملهٔ پیرو آنها برای جملهٔ پایه در حکم مفعول با واسطه[1] است : "می‌ترسم امروز هوا سرد باشد" . فعل " ترسیدن " معمولاً با حرف اضافهٔ "از" همراه است و کلمه یا گروه کلمه‌ای که بعد از "از" می‌آید مفعول با واسطهٔ فعل " ترسیدن "شمرده می‌شود : ترسیدن از چیزی یا کسی . اما درجملهٔ " می‌ترسم امروز هوا سرد باشد " ، مفعول فعل " ترسیدن " به صورت جملهٔ " امروز هوا سرد باشد " آمده و حرف اضافهٔ " از " اصلاً " به کار نرفته است . با این همه در اینجا استعمال حرف اضافه نیز غیر ممکن نیست . در این صورت چون حروف اضافه همیشه بر سر اسم یا گروه اسمی یا آنچه در حکم آنهاست در می‌آیند ، باید بعد از حرف اضافهٔ "از" یک اسم اشاره یا صفت اشاره و اسم به کار رود و جملهٔ پیرو برای آنها در حکم یک جملهٔ ربطی توضیحی باشد : " از این می‌ترسم (یا : از این امر می‌ترسم) که امروز هوا سرد باشد". مثال دیگر :

" من با دوستم توافق کردم که فردا به مسافرت بروم " . "توافق کردن" یا بر سر چیزی است یا در بارهٔ چیزی ، اما در جملهٔ گروهی فوق هیچ یک از دو حرف اضافهٔ فوق به کار نرفته است . جملهٔ فوق را به صورت زیر نیز می‌توان بیان کرد : " من با دوستم در این باره (یا : بر پیرامون مطلب) توافق کردم که فردا به مسافرت بروم " .

بنابراین می‌توان به این اصل کلّی رسید که افعال گذرایی که مفعول آنها با حروف اضافه به آنها وابسته می‌شود در صورتی که در جملهٔ پایه به کار روند ، مفعول آنها به شکل جملهٔ پیرو به کار می‌رود و استعمال و عدم استعمال حرف اضافه با آنها هردو ممکن است .

---

[1] ــ دردستور سال سوم و خلاصه‌ای از آن که در آغاز کتاب حاضر آمده از مفعول با‌واسطهٔ تحت عنوانهای "مفعول بهای" ، "مفعول ازی" و " مفعول بایی " بحث شده است .

۴ ــ جمله‌هایی که جملهٔ پیرو آنها برای جملهٔ پایه در حکم گزاره است . در این نوع جمله‌ها گزارهٔ جملهٔ پایه صورتاً " یکی از اسمهای اشاره است و جملهٔ پیرو متمم یا یک جملهٔ ربطی توضیحی برای این اسم اشاره است : "یکی از نیازهای طبیعی ما این است که دیگران را دوست بداریم " در این جمله ، گزارهٔ جملهٔ پایه به ظاهر کلمهٔ " این " است امّا گزارهٔ حقیقی جملهٔ "دیگران را دوست بداریم " است که به شکل جملهٔ ربطی استعمال شده است .

چنان که دیده می‌شود در چهار نوع جملهٔ فوق وقتی که مفعول بیواسطه و مفعول با واسطه و گزاره در جملهٔ پایه ذکر شده‌اند همیشه به صورت یک اسم اشاره یا اسمهایی مانند کلمات " امر " ، " مطلب " ، " نکته " ، " چیز " و غیره هستند که محتوای معنایی آنها کلّی و مبهم یا ضعیف است . درجمله‌های نهادی نیز ، نهاد جملهٔ پایه همان شناسه‌ها هستند که بار محتوای معنایی خاصی ندارند و تنها به اشاره شخص یا چیزی را نشان می‌دهند و بدین ترتیب استفاده از جمله‌های تکمیلی برای آنها ضروری است . بنابراین می‌توان چنین حکم کرد که هرگاه نهاد یا مفعول بیواسطه یا مفعول با واسطه یا گزاره آن اندازه مفصل یا پیچیده باشد که نتوان آن را به صورت یک کلمه یا یک گروه کلمه بیان کرد ، به جای آنها در جملهٔ پایه یکی از کلمات اشاره یا اسمهایی با محتوای معنایی ضعیف به کار می‌رود و برای توضیح و تکمیل آنها نهاد و مفعول و گزارهٔ واقعی به شکل یک جمله آورده می‌شود و در بعضی موارد اسم اشاره نیز اصلاً "به کار نمی‌رود .

تمرین

در متن زیر جمله‌های وابسته‌ای را که در حکم نهاد است از جمله‌هایی که به جای مفعول به کار رفته مشخص کنید :

فهمیدم که علّت بیماری او چیست ولی نمی‌توانستم صریحاً " آن را به او بگویم . حیف است که ما به مسافرت برویم و تو نیایی . ممکن نیست که ما برویم و تو بمانی . گفته بود که برایش چند جلد کتاب و مجلّه بیاورم . تصور می‌کنید که بعد از گذشت سالها من دیگر دوستم را نمی‌شناسم . معلوم نیست چرا بعضی خیال می‌کنند باید حق دیگران را پایمال کرد . روشن است که مستی و غم ناشی از رقّت شعر و لطف هنر از هوسرور و نشاطی خوشتر است . هرکه بخواهد رنج نابرده موفق شود خیال خام در سر می‌پرورد . اگر در وجود خود جستجو کنیم می‌بینیم که هزار قدرت در اختیار داریم و نمی‌دانستیم .

تقسیم‌بندی جمله‌های گروهی وابسته (۲)

دو ـ جمله‌هایی که برای توضیح یکی از اجزای جملهٔ پایه به کار می‌روند.

معروف‌ترین این نوع جمله‌ها جمله‌های ربطی است. جمله‌های ربطی جمله‌هایی هستند که با "که" شروع می‌شوند و معمولاً "برای توضیح یا توصیف یک اسم یا ضمیر یا گروه اسمی که غالباً" قبل از آنها می‌آید و هسته یا مرجع آنها شمرده می‌شود به کار می‌روند: " معلم از هوشنگ که درسش را خوب یاد گرفته است راضی است". "پدرم که ناراحت به نظر می‌آمد مرا صدا زد".

در مثالهای فوق، جمله‌های " که درسش را خوب یادگرفته است" و " که ناراحت به نظر می‌آمد" فقط برای توضیح کلمات قبل از خود به کار رفته‌اند و از نظر دستوری وجود آنها الزامی نبوده‌است. بهمین سبب می‌توان آنها را بدون اینکه به ساختمان جمله‌هایی که در آنها به‌کار رفته‌اند آسیبی برسد حذف کرد. این نوع جمله‌ها را جمله‌های ربطی توضیحی می‌نامند. چون جمله‌های ربطی توضیحی صرفاً " برای توضیح و تکمیل اسم و ضمیر و گروه اسمی به‌کار می‌روند[1] نقش دستوری این کلمات در استعمال جمله‌های ربطی هیچ‌گونه دخالتی ندارد.

میان جمله‌های ربطی توضیحی و هستهٔ آنها می‌تواند کلمه یا کلماتی فاصله گردد و حتّی جملهٔ پایه نیز می‌تواند این فاصله را پر کند: " معلم از هوشنگ راضی است که درسش را خوب یادگرفته‌است". در این مثال جملهٔ " که درسش را خوب یاد گرفته‌است "یک جمله ربطی توضیحی برای " هوشنگ " است.

علامت جمله‌های ربطی توضیحی "که" است که قبل از آنها می‌آید و قبل از "که" همیشه مکث کوتاهی وجود دارد. این "که" معمولاً حذف نمی‌شود، امّا در تداول وقتی که جملهٔ ربطی بعد از جملهٔ پایه آمده باشد حذف آن ممکن است: "این که بود آمد؟" = این که بود که آمد؟ هستهٔ جمله‌های ربطی توضیحی می‌تواند با "ی" نکره همراه باشد: " پیرمرد بلند قدی، که ظاهراً پدر احمد است، در اتاق نشسته است". قبل از هسته کلمهٔ "یک" نیز می‌تواند استعمال شود: " یک پیرمرد بلند قدی...". بعد از اسمهای مبهم گروهی "هرکس"، " هرکسی "،

---

۱ ـ در پاره‌ای موارد جملات ربطی توضیحی مکمّل و توضیح دهندهٔ تمام جملهٔ قبل از خود است: "احمد دقایق این داستان را با نشاط و شوق بسیار حکایت می‌کرد که آن خود حالی دیگر داشت". در این مثال جملهٔ "که آن خود حالی دیگر داشت" به تمام جملهٔ قبل یعنی "حکایت کردن احمد داستان را با نشاط و شوق بسیار" بر می‌گردد.

"هرآن‌کس"، "هرچه"، "هرجا"، "هرکجا"، "آنچه"، "هریک"، "هریکی"، "هرکدام"، "هرچیز"، "هرچیزی"، " هرشخص"، "هرشخصی"، و کلیّهٔ کلماتی که با "هر" همراه آمده باشند، معمولاً" "که" حذف می‌گردد: " هرکس کوشش کند موفق می‌شود". "هرجا بگویی می‌روم". "هریک را دوست‌داری بردار" و غیره. اما استعمال "که" نیز بعد از این کلمات کم نیست: "هر کس که کوشش کند موفق می‌شود". " هرجاکه بگویی می‌روم". "هریکرا که دوست داری بردار" بعد از این گروهها مکث وجود ندارد.

در صورتی که این گروهها مفعول واقع بشوند، "را "میان آنها و "که" قرار می‌گیرد: " هر کس را که دیدی بگو بیاید". " هریک را که دوست داری بردار" و غیره.

با آنکه گروه " هرکه " با پیوند "که" ساخته‌شده، هرگاه در جمله مفعول واقع شود می‌تواند دو مرتبه با " که" همراه گردد. در این صورت، " را " قبل از "که" قرار می‌گیرد: "هرکه را که دیدی بگو بیاید".

گروههایی که با " چه" ساخته‌شده‌اند مانند "هرچه" و "آنچه" فقط در مورد غیرجانداران به کار می‌روند.

در پاره‌ای موارد که میان جملهٔ ربطی و هستهٔ آن فاصله افتاده است، هسته همراه با خود جملهٔ ربطی تکرار می‌گردد: " نظر او در طول مسافرت نسبت به همکارانش معین شد، نظری که هیچ‌گاه تغییر نکرد". این جمله معادل جملهٔ زیر است " نظر او که هیچ‌گاه تغییرنکرد در طول مسافرت نسبت به همکارانش معین شد".

جمله‌های معترضه و دعایی نیز از نوع جمله‌های ربطی توضیحی هستند، با این فرق که بعضی از این جمله‌ها برای فعل یا تمام جمله آورده می‌شوند: " جوانی کجایی که یادت به خیر". در این مثال جملهٔ " که یادت به خیر " یک جملهٔ ربطی توضیحی برای کلمهٔ " جوانی" است. مثال دیگر: " اگر خسرو بیاید ـ که نمی‌آید ـ با هم به گردش می‌رویم". در این مثال جملهٔ "که نمی‌آید" توضیحی برای تمام جملهٔ قبل از خود است.

در زبان فارسی نوعی جملهٔ ربطی دیگر نیز وجود دارد که برای کلمهٔ قبل از خود در حکم صفت است و مفهوم آن را محدود می‌کند. این نوع جمله‌ها را جملهٔ ربطی توصیفی می‌نامند. این نوع جمله‌ها معمولاً" بلافاصله بعد از هستهٔ خود قرار می‌گیرند و میان آنها و هسته مکث وجود ندارد. علاوه بر اینها، قبل از "که" یک "ی" (i-ـ) که ـ با "ی" نکره فرق دارد ـ نیز به کار می‌رود. این "ی" برای محدودکردن مفهوم هستهٔ خود به کار می‌رود و این محدودکنندگی در پاره‌ای موارد به تعریف هسته می‌انجامد: "کتابی که دیدی از سعدی است". در بعضی موارد قبل از هسته، صفتهای اشارهٔ "این" و "آن" و صفتهای عالی نیز استعمال می‌شوند که با وابسته‌های نکره سازگاری ندارند: "آن مردی که لباس سیاه پوشیده‌است کارمند اداره‌ماست". "این کتابی که خریده‌ای خوب نیست" "بهترین کتابی که خوانده‌ام این است". با استعمال "این" و "آن" گاهی "یَ" به کار نمی‌رود: "این مراسم که مردم به پا می‌کنند زبان آور است".

قبل از "ی" ضمایر اشاره و بعضی ضمایر شخصی نیز می‌توانند به کار روند: "آنی که..." (یا: آنهایی که...)"، "منی که..."، "شمائی که..." و غیره. علاوه بر اینها آهنگ جمله‌های ربطی توصیفی با جمله‌های توضیحی کاملاً متفاوت است. برای شناخت این آهنگ می‌توان دو جملهٔ زیر را با هم مقایسه کرد:

"پیرمرد، که ظاهراً ناخوش بود، بلند شد".

"پیرمردی که ظاهراً ناخوش بود، بلند شد".

مجموع این دو نشانه یعنی آهنگ و استعمال "ی" با کلماتی که قبل از آنها می‌توانند به کار روند علامت جمله‌های ربطی توصیفی است.

میان "ی" و "که" فقط کلمات "را"، "هم"، "هم را" و "است" می‌تواند فاصله شود "کتابی را که آوردی خواندم"، "لباسهایی را هم که خریده بودی دیدم". "این کتابی است که در قرن ششم نوشته شده".

اما گاهی این "ی" که قبل از "که" آمده ظاهراً همان علامت نکره است و کلمه‌ای که "ی" به آن چسبیده به ظاهر نکره به شمار می‌رود: "چیزهایی که نمی‌توان به زبان آورد شنیده‌ام".

در این گونه موارد جملهٔ ربطی را می‌توان توضیحی یا توصیفی به شمار آورد و در حقیقت تقابل میان این دو نوع جملهٔ ربطی خنثی شده است.

نقش دستوری هسته در جمله‌های ربطی توصیفی و توضیحی و در جملهٔ پایهٔ آنها گاهی یکی است ولی اغلب متفاوت است. اگر هسته در دو جملهٔ پایه و ربطی در نقش نهادی به کار رفته باشد در اکثریت قریب به اتّفاق موارد، شناسه‌ای که در دو جمله به کار رفته به تنهایی به هسته بر می‌گردد: "کسی که درس بخواند موفّق می‌شود".

اگر نقش دستوری هسته در دو جمله متفاوت باشد حالات زیر پیش می‌آید:

الف ــ هسته در جملهٔ ربطی نهاد و در جملهٔ پایه مفعول بیواسطه است. در این صورت ممکن است هسته با "را" همراه باشد: "مردی را که دیروز به خانهٔ پرویز آمد نمی‌شناسم" و ممکن است بدون "را" به کار رفته باشد. در این صورت هسته همراه با یک صفت اشاره و "را" در جملهٔ پایه بعد از جملهٔ ربطی تکرار می‌گردد و یا ضمیری همراه با "را" در جملهٔ پایه به آن برمی‌گردد: "مردی که دیروز به خانهٔ پرویز آمد آن مرد را (یا: او را) نمی‌شناسم".

ب ــ هسته در جملهٔ ربطی مفعول و در جملهٔ پایه نهاد است. در این مورد غالباً "هسته بدون "را" به کار می‌رود: "مردی که دیدی برادر من است". اما استعمال "را" نیز کم نیست: "مردی را که دیدی برادر من است". گاهی نیز هسته به صورت ضمیر منفصل با "را" و یا به صورت ضمیر متصل در جملهٔ ربطی تکرار می‌گردد: "مردی که او را نمی‌شناختم (یا: "نمی‌شناختمش) وارد اتاق شد".

پ ــ هسته در جملهٔ پایه نهاد است و در جملهٔ ربطی متمم یا مفعول با واسطه است. در این صورت در جملهٔ ربطی ضمیری یا اسم اشاره‌ای همراه با یک حرف اضافهٔ متناسب به کار

می‌رود: "کیومرث که در شاهنامه از او صحبت شده است سرسلسلهٔ پادشاهان پیشدادی است". "مطلبی که این روزها در بارهٔ آن تحقیق می‌کردم مربوط به تاریخ ساسانیان است".

ت ــ هسته در جملهٔ پایه قید مکان یا متمّم مکانی است و در جملهٔ ربطی نهاد یا مفعول. در این صورت هسته اکثر بدون حرف اضافه به کار می‌رود و گاهی در جملهٔ پایه بعد از جملهٔ ربطی کلمات "آنجا"، "همانجا" و غیره با یک حرف اضافهٔ مناسب به آن برمی‌گردد: "هرکجا که بگویی می‌روم"، "هرکجا که تو بگویی به آنجا می‌روم". "جایی که مناسب بود نشستیم".

در دو مثال اول گروه کلمهٔ "هرکجا" مفعول جمله‌های ربطی است و در مثال سوم کلمهٔ "جایی" نهاد جملهٔ ربطی است اما هر دو کلمه برای جمله‌های پایهٔ خود قید مکان به شمار می‌روند. به همین سبب در دو جملهٔ اول می‌توان حرف اضافهٔ "به" و در جملهٔ سوم حرف اضافهٔ "در" به اول آنها اضافه کرد: "به هرکجا که..."، "در جایی که...". اما اگر هستهٔ جملهٔ ربطی کلماتی غیر از "هرکجا" و "هرجا" و "جایی که" و غیره که کثیرالاستعمالند باشد معمولاً با حرف اضافه به کار می‌روند: "در دهکده‌ای که خوش آب و هوا بود اقامت کردیم".

ث ــ هسته برای جملهٔ ربطی و جملهٔ پایه مفعول با واسطه است اما حرف اضافه‌ای که با این دو جمله به کار می‌روند متفاوت‌اند. در این صورت حرف اضافه‌ای که مناسب فعل جملهٔ پایه است بر سر هسته در می‌آید و حرف اضافهٔ مناسب فعل جملهٔ ربطی همراه با ضمیری که به مرجع برمی‌گردد در جملهٔ ربطی به کار می‌رود: "برای کسی که این مطلب را از او شنیدم توضیح دادم".

تمرین

۱ ــ در متن زیر انواع جمله‌های ربطی را مشخص کنید:

هزار و چهارصد سال پیش این آفتاب زراندود که در این روزگاران برما می‌تابد و هر بامداد این گنبد لاجوردی را می‌آراید، برجهانی دیگر می‌تافت.

این ماه سیمگون که هر شب رازهای درون خانه‌ها را به یاد خویش می‌سپارد نظاره‌گر عالم دیگری بود. این ستارگان غمّاز که هر شب سقف مینا را زرافشان می‌کنند و ندیم شب زنده‌داری دلدادگان و همره سحرخیزی تهی دستانند این جهان را دگرگونه می‌دیدند.

در کنار دجله، در میان کشوری که اینک دیار بیگانگان است، شهری بود که بزرگترین شهر جهان بود و هفت محلهٔ بزرگ داشت که هریک شهری به شمار می‌رفت.

با شهر روم که لرزه بر بنیاد گیتی افکنده بود همسری و برابری می‌کرد. امپراتوران روم و بیزنتیه در آرامگاه جلال و حشمت خویش همواره از آن هراسان بودند. چندین بار پهلوانان بزرگ جهان خواسته بودند بدان نزدیک شوند و پیوسته ناکام و نومید باز گشته بودند. قهرمانانی که در کوه و دشت شرح دلاوری خویش را بر سنگ بیابانها و در و دیوار خانه‌ها و کاخها نوشته بودند از فرمانروایان این شهر شکستی دیده و خوار و سرافکنده بازگشته بودند.

در میان این شهر، در محلهٔ غربی آن، کاخی بود که سربرفلک می‌افراشت ودرتمام جهان مأمن عدل و پناهگاه ستم کشیدگان به شمار می‌رفت.

از سرحدّ پامیر تا کنار رود اردن وازدربند قفقاز تا ساحل عدن هرکس که بیدادی دیده و چاره‌ای می‌جست بدین ایوان عدل و بارگاه داد پناه می برد.

طاق‌بلندی که در میان این ایوان سربه کیهان می‌سود، زنجیری آهنین داشت و هرکس که آن سلسلهٔ دادرا می‌جنبانید و از پادشاهی با گردن‌کشی می‌نالید، داد خود می‌ستاند و به مراد نارسیده باز نمی‌گشت.

هر روز چندین هزار موبد و مرزبان و دهقان و سپاهی آمادهٔ خدمت بر آن درگاه ایستاده بودند. در دشتهای ایتالیا و در ساحل افریقا نیز چه بسا زورمندان که از بأس و سطوت این درگاه آرام نمی‌خفتند و چه بسا بیچارگان که از دادجویی و زبردست پروری این ایوان شب در پشت دروازهٔ کاشغر یا درکنار دریای شام در بستر ناز خویش می‌غنودند و اندیشهٔ بامداد نمی‌کردند.

تراژان و ژول سزار و پمپه و کراسوس، که از ساحل دریای مانش تا دل افریقا را به لرزه افکنده و به‌خاک و خون‌کشیده‌بودند، چون خواستند‌بدین درگاه‌نزدیک شوند جز شکستگی و ناتوانی چیزی با خود نبردند. روزی والرین قیصر روم را دست بسته و سرافکنده بدین‌درگاه آوردند و هرروز گروه اسیران رومی‌بود که از دو سوی بر دو کران این ایوان چون غلامانی دست بسته می‌ایستادند...

تقسیم‌بندی جمله‌های گروهی وابسته (۲)

سوم ــ جمله‌هایی که جملهٔ پیرو آنها مکمّل و متمم یکی‌از مصدرها یا اسمها یاصفتهایی‌است که در جملهٔ پایه به کار رفته است.

می‌دانیم که بعضی اسمها یا صفتها معمولاً" با متمّمی که به کمک یکی از حروف اضافه به آنها وابسته می‌شود همراه‌اند. این متمم مربوط به خصوصیّت معنایی این اسمها و صفتهاست‌نه نقش نحوی آنها. مثلاً کلمهٔ "بی‌خبر" معمولاً با متمّمی که با "از" همراه است‌به‌کارمی‌رود: "بی‌خبر از همه‌جا"، "بی‌خبر از جریان امر" و غیره. متمم این گونه کلمات می‌تواند به‌صورت جمله‌ای که کلمات "آنکه" یا "اینکه" برسر آن درآمده به کار رود: "من دیروز به خانهٔ بهرام رفتم بی‌خبر ازاینکه او به مسافرت رفته‌است".

در این‌جمله کلمهٔ "بی‌خبر" برای جملهٔ "من دیروز به خانهٔ بهرام رفتم" قید است اما آمدن‌جملهٔ پیرو "از اینکه او ..." مربوط به نقش‌قیدی آن نیست بلکه مربوط به‌خصوصیت لغوی و معنایی آن است‌که بدون متمم ناتمام است. مثال دیگر: "سعی در اینکه در همهٔ موارد کلمات فارسی سره به کار ببریم کاری بیهوده و خطرناک است". در این جمله کلمهٔ "سعی" که نهاد جمله است دارای متممی است که شکل جمله دارد ("درهمهٔ موارد...") و به کمک "دراینکه" به‌آن وابسته شده‌است اما این متمم را به صورت زیر نیز می‌توانیم به کار ببریم: "سعی در به کار بردن کلمات فارسی سره". در اینجا چنان که می‌بینیم جملهٔ متممی به صورت یک گروه اسمی درآمده‌است. در اینجا نیز کلمهٔ "سعی" به متممی نیاز دارد که نشان‌دهد "سعی" در چه جهتی است. بنابراین، با توجه به نکات مذکور در بالا، این گونه جمله‌های متمّمی با جمله‌های متمّمی دستهٔ یک تفاوت بسیار دارند. زیرا در دستهٔ یک جمله‌های متمّمی درحقیقت به جای نهاد و مفعول وگزاره به کار رفته‌اند در حالی که در جمله‌های مورد بحث،جمله‌های متمّمی، متمّم یکی از کلمات جملهٔ پایه‌اند، متمّم‌هایی که‌برای تمام‌کردن یا مشخّص کردن معنای این کلمات استعمال آنها تقریباً" اجباری است.

اگر کلمه‌ای که احتیاج به متمم دارد گزارهٔ جملهٔ پایه باشد جملهٔ پیرو گاهی در حکم مفعول با واسطه یا قید جملهٔ پایه است: "پروانه خوشحال بود که دوستش به خانهٔ آنها می‌آید". جملهٔ پیرو مثال بالا قابل تأویل به‌گروه اسمی‌زیراست: "از آمدن دوستش به خانهٔ آنها". بنابراین تمام جمله به صورت زیر در می‌آید: "پروانه از آمدن دوستش‌به‌خانهٔ آنهاخوشحال بود". مثال دیگر: "دوستم ناراحت‌شد که ماجرا به اوگفته نشد". این جمله‌قابل

تأویل به جملهٔ زیر است: "دوستم از گفته نشدن ماجرا به او ناراحت شد".

چهار ـ جمله‌هایی که برای توضیح و تکمیل تمام جملهٔ پایه به کار می‌روند.

این‌قبیل جمله‌ها دارای انواع زیر است:

۱ ـ جمله‌های مکانی ـ جمله‌های پیرو مکانی همیشه برای جملهٔ پایه در حکم قیدیامتمّم مکانی‌اند. جمله‌های‌مکانی معمولاً با یک قیدیا متمّم مکانی که پیوند "که" به دنبال آنها آمده شروع‌می‌شوند: "آنجا که کسی کسی را نیازارد خردمندان رنج نمی‌برند". در این مثال جملهٔ "آنجا که‌کسی کسی را نیازارد" جملهٔ مکانی است اما چنان که می‌بینیم این جمله از یک قید یعنی کلمهٔ "آنجا" و یک جملهٔ پیرو که در حکم توضیحی برای این قید است ساخته شده. بنابراین می‌توان گفت که جملهٔ "که کسی کسی را نیازارد" یک جملهٔ ربطی است که به دنبال یک قید مکان یا متمّم مکانی آمده است. سایر جمله‌های پیرو مکانی نیز در اکثر موارد در حکم یک‌جملهٔ ربطی برای کلمه‌ای هستندکه قبل از آنها قرار گرفته و دلالت بر مکان وقوع فعل‌جملهٔ پایه می‌کند. مثال دیگر: "دشمن را در هرمکان که دیدید سرکوب کنید". در اینجا گروه "در هرمکان" متمم‌مکانی جملهٔ "دشمن راسرکوب کنید" است‌که‌جملهٔ پایه‌است و جملهٔ "که‌دیدید" یک جملهٔ ربطی توضیحی برای گروه "هرمکان" است.

۲ ـ جمله‌های زمانی ـ جمله‌های پیرو زمانی با یکی از پیوندهایی که دلالت بر زمان می‌کنند آغاز می‌گردند و برای جملهٔ پایه در حکم متمم زمانی‌اند: "چون صاحب خیمه باز گشت از دیدن آن ماجرا خشمگین شد". در این مثال جملهٔ "چون صاحب خیمه بازگشت" یک‌جملهٔ پیرو زمانی‌است و تقریباً معادل گروه "پس‌از بازگشت صاحب خیمه" است ومجموع این‌گروه و جملهٔ پایه می‌توانند به صورت جملهٔ سادهٔ زیر در بیایند: "صاحب خیمه پس‌از بازگشت خشمگین شد".

پیوندهایی که در جمله‌های پیرو زمانی به کار می‌روند عبارت اند از: "چون"، "وقتی (که)"، "موقعی‌که"، "هنگامی‌که"، "بمحض اینکه"، "درضمن اینکه"، "درحالی‌که"، "همین طورکه"، "همین‌که"، "تا"، "تااینکه" و کلیّهٔ کلمات و گروههایی که دارای مفهوم زمانی‌اندو بعد از آنها پیوند "که" به‌کار رفته است (گاهی قبل از "که"، "ی" نیز به کار می‌رود) مانند کلمات زیر: "در سالی که"، "درآن‌روز که"، "همان‌هنگام که"، "فرداکه"، "پارسال‌که"، "بارهزارم که"، "هروقت که"، "هرروزکه"، "ازوقتی که"، "پیش‌ازآنکه"، "پس از مدت درازی‌که" و غیره.

در زبان فارسی معاصر نوعی جمله‌های پیرو زمانی دیگر نیز وجود دارد که در آنهامعمولاً جزئی که گوینده به دلایلی می‌خواهد بر آن تأکید کند درآغاز جمله قرار می‌گیرد و پس‌ازآن پیوند "که" می‌آید و بعد از "که" بلافاصله گزارهٔ جمله بیان می‌گردد: "بهار که بیاید درختان سبز می‌شوند". "قطعنامه که خوانده شد، حاضران جلسه را ترک کردند". "علی را که‌دیدم

دربارهٔ مسافرتش جویا شدم". در مثالهای فوق جمله‌های "بهار که بیاید" و "قطعنامه که خوانده شد" و "علی را که دیدم" معادل جمله‌های "همین که بهار بیاید" و "همین که قطعنامه خوانده شد" و "همین‌که علی را دیدم" است. در این‌مثالها وقوع عمل فعل‌درجملهٔ پایه بلافاصله بعد از وقوع عمل فعل در جملهٔ پیرو است.

در پاره‌ای از موارد نیز "که" در پایان جملهٔ پیرو قرار می‌گیرد: "سرگرم گفتگو بودیم‌که باران گرفت". این‌جمله‌به معنی جملهٔ‌زیر است: "درست هنگامی که سرگرم گفتگو بودیم‌باران گرفت". مثال دیگر: "هنوز وارد باغ نشده بودیم که صدای مهیبی از دور بلند شد". دراین جمله نیز وقوع عمل فعل جملهٔ پایه بلافاصله بعد از عمل فعل جملهٔ پیرو است.

تمرین

۱ ـ جمله‌های مکانی و زمانی را شرح دهید و برای هریک دو مثال بیاورید.
۲ ـ پیوندهایی را که جمله‌های زمانی را به هم می‌پیوندند جداگانه بنویسید.
۳ ـ چند جمله بنویسید که‌دارای جمله‌های مکانی باشد.
۴ ـ در متن زیر انواع جمله‌های زمانی را مشخّص کنید.

وقتی‌کلید چراغ را زدم، و در تاریکی اتاق که از روشنایی دور چراغ خیابان کم‌رنگ می‌گرفت در رختخواب فرو رفتم، هنوز رادیو روشن بود و موسیقی روانی که از پشت پردهٔ ابریشمی ضخیم آن‌برمی‌آمد و هوای اتاق را موج می‌داد پر سرو صدابود. و من می‌خواستم‌آرام بگیرم. می‌خواستم بخوابم. نور سبز وآبی کم رنگی از کنار صفحهٔ راهنمای رادیو به تخت می‌تابیدو لحاف را با ملافهٔ سفیدش، رنگمی‌کرد. پیچ رادیو را هم بستم‌و به این فکر می‌کردم که دیگر باید بخوابم. که دیگر باید استراحت کنم.

آب سردی که پیش از خوابیدن آشامیده بودم و به بدنم‌عرق نشانده بود و من در زیر پتویی که روی خود کشیده بودم گرمم می‌شد. دلم می‌خواست پتو راعقب‌بزنم و خودم را خنک کنم، ولی می‌بایست می‌خوابیدم، می‌بایست استراحت می‌کردم. ساعت از دوازده هم گذشته بود و چراغ اتاق صاحب خانه‌ها مدّتی پیش خاموش شده بود. صاحب خانه‌ها ساعت یازده می‌خوابیدند و درین ساختمان فقط چراغ اتاق من بود که تا آن طرف نصف شب روشن می‌ماند.

یادم‌نیست به چه چیزهایی‌فکر می‌کردم. چشمم داشت گرم‌می‌شد و داشتم کم‌کم فراموش می‌کردم که به چه چیزهایی می‌خواستم‌ام فکر کنم که‌باز بوق زنندهٔ یک تاکسی، گرمای خواب را از چشمم دور کرد و در سرمای ناراحتی و عذابی که مرا گرفته‌بود، روی تخت تکانی خوردم. پتو را بیشتر بخودم پیچیدم و هنگامی که سروصدای سیمها و فنرهای تخت خوابید، من هم دوباره تصمیم گرفتم بخوابم.

اتاقی‌که تازه اجاره‌کرده‌ام کنار یک خیابان بزرگ شهر، در طبقهٔ سوم یک ساختمان‌تازه

باز است. اتاق را سیله کرایه کرده‌ام و صاحب خانه‌ها نه جنجالی دارند و نه بچه‌ای که نصف‌شب اهل خانه‌را از خواب‌بیدارکند و نه رفت و آمد زیادی که خانه را بدل به‌چاپارخانه و یا کاروانسرا‌بسازد. اول‌خیال می‌کردم دیگر از هرجهت راحتم . خیال‌می‌کردم گوشه‌امنی، گوشه دنجی یافته‌ام که می‌توانم در آرامش و سکوت آن فرو بروم. ملافه‌هایم را همیشه تمیزنگه می‌دارند. و زمانی که برق خاموش می‌شود و من خوش دارم که شمع روی میزم را روشن کنم‌ودر نورزرد آن کار کنم، می‌آیند، در اتاقم را آهسته‌می‌زنند و اصراردارند که چراغ نفتی امریکایی می‌قوارمشان را قبول کنم. تنها بدی اتاق تازه‌ام همین جنجال خیابان است. شب اوّل که در آنجا به سر بردم، ساعت پنج صبح به صدای اوّلین گاز اتوبوسی که آدمهای سحرخیز را به سر کارشان می‌برد از خواب پریدم. آن روز تازه هوا روشن شده بود و هنوز اسفالت خیابان‌در زیر نور چراغ برق بر نور دم صبح می‌درخشید. ولی روزهای بعد عادت کردم. و حالا ساعت شش که به صدای جنجال خیابان از خواب می‌پرم، اگر کاری‌نداشته باشم از کوزه‌ای که لب مهتابی گذاشته‌ام‌یک‌جرعه آب خنک می‌نوشم، پرده‌های حصیری‌جلوی‌پنجره را پایین می‌اندازم، درها را پیش می‌کنم و دوباره می‌خوابم. و هر وقت که بخواهم دوباره از خواب بیدار می‌شوم.

تقسیم‌بندی جمله‌های گروهی وابسته (۲)

جمله‌هایی که برای توضیح و تکمیل تمام جملهٔ پایه به کار می‌روند (بقیه)

۳ـ جمله‌های شرطی ـ جمله‌های وابستهٔ شرطی به جمله‌هایی گفته می‌شود که معمولاً از دو جمله ساخته شده باشند که در یکی شرطی بیان شده و در دیگری پاسخی به آن شرط داده شده باشد. جملهٔ اول را که همیشه یک جملهٔ پیرو است و با یکی از پیوندهای شرطی آغاز می‌گردد جملهٔ شرط و جملهٔ دوم راکه جملهٔ پایه است جملهٔ جواب شرط یا جملهٔ جزای‌شرط می‌نامند: "اگر هوشنگ کار کند، موفّق می‌شود".

در جمله‌های وابستهٔ شرطی جملهٔ شرط در حکم نوعی متمم شرطی برای جملهٔ پایه یا جملهٔ‌جواب شرط‌است. درمثال فوق جملهٔ "اگر هوشنگ کار کند" تقریبا معادل "درصورت کار کردن هوشنگ" است و مجموع دو جمله می‌توانند به صورت زیر دربیاید: "هوشنگ‌در صورت کار کردن موفّق می‌شود".

پیوندهای شرطی عبارتند از: "اگر"، "چون"، "چنانچه"، "اگر چنانچه"، "درصورتی‌که"، "به‌شرطی که"، "به‌شرط‌اینکه (آنکه)"، "به فرض‌اینکه (آنکه)"، "ولو" و "هرگاه".

جمله‌های شرطی از نظر عملی بودن شرط‌مندرج درآنها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

یک ـ جمله‌های شرطی ممکن الوقوع ـ در این نوع جمله‌ها، زمانی که برای شرط مندرج در جملهٔ پیرو بیان شده هنگام بیان جمله توسّط‌گوینده، هنوز به سر نیامده و بنابراین امکان وقوع شرط‌هنوز از میان نرفته است: "اگر امروز هوا خوب باشد به مسافرت خواهم رفت". در جملهٔ فوق فعل جملهٔ پیرو مضارع التزامی است و مضارع التزامی زمان حال و زمان آینده را در بر می‌گیرد. از این رو چون امکان وقوع فعل یعنی "خوب شدن هوا" هنوز وجود دارد امکان وقوع جواب شرط نیز موجود است.

در جمله‌های شرطی‌ممکن‌الوقوع فعل جمله‌های پیرو و پایه به صورتهای‌زیرمی‌آید:

الف ـ فعل جملهٔ شرط (جملهٔ پیرو) مضارع التزامی است. در این صورت‌فعل جملهٔ جواب شرط یا مضارع اخباری است یا مستقبل: "اگر هوشنگ‌بیایدبا او به‌گردش می‌روم (یا: خواهم رفت)".

ب ـ فعل جملهٔ شرط مضارع اخباری است و فعل جملهٔ جواب شرط مضارع اخباری یا مستقبل یا امر است: "اگر به آنجامی‌روی من‌هم می‌روم (یا: خواهم رفت)"، "اگرمی‌آیی‌بیا".

در این گونه موارد یعنی وقتی که فعل جملهٔ شرط از وجه اخباری است احتمال وقوع آن بیشتر از زمانی است که فعل از وجه التزامی است.

پ ـ فعل جملهٔ شرط ماضی استمراری است و فعل جملهٔ جواب شرط امر است: "اگر پروانه به گردش می‌رفت تو هم برو". در اینجا ماضی استمراری به جای مضارع اخباری به کار رفته است.

ت ـ فعل جملهٔ شرط ماضی مطلق است و فعل جملهٔ جواب شرط مضارع اخباری یا مستقبل یا امر است: "اگر خسرو نامه نوشت من هم جواب می‌دهم (یا: خواهم داد)". "اگر هوشنگ به مهمانی رفت تو نیز برو". در اینجا ماضی مطلق در نقش مضارع التزامی (در مورد مثال اوّل) یا مضارع اخباری (در مورد مثال دوم) به کار رفته است.

ث ـ فعل جملهٔ شرط ماضی کامل (نقلی) است و فعل جملهٔ جواب شرط مضارع اخباری یا مستقبل یا امر یا ماضی کامل است: "اگر حسن آمده است من هم می‌آیم (یا: خواهم آمد)". "اگر حسن آمده است تو هم بیا". "اگر هوشنگ به شیراز رفته بی شک پدر خود را دیده است".

ج ـ فعل جملهٔ شرط ماضی التزامی است و فعل جملهٔ جواب شرط ماضی کامل یا مضارع اخباری یا مستقبل است: "اگر فرمانده سپاه کشته شده باشد سپاه شکست می خورد (یا: خواهد خورد)". "اگر فریدون آمده باشد هوشنگ هم آمده است".

دو ـ جمله‌های شرطی غیرممکن الوقوع ـ در این نوع جمله‌ها هنگامی که گویندهٔ جمله آن را بر زبان می‌آورد معمولاً زمان شرطی که در جملهٔ شرط بیان شده سر آمده و شرط به وقوع نپیوسته و در نتیجه امکان وقوع جواب آن نیز منتفی شده است: "اگر اسکندر ایران را فتح نکرده بود، شاهنشاهی هخامنشی منقرض نمی‌شد". در این مثال زمان شرط مندرج در جملهٔ پیرو یعنی فتح نکردن اسکندر ایران را مربوط به گذشته است و مدتها قبل از آنکه گوینده این جمله را بیان کند سرآمده و شرط عملی نشده زیرا اسکندر ایران را فتح کرده است. در نتیجه امکان وقوع جواب آن یعنی منقرض نشدن شاهنشاهی هخامنشی نیز سرآمده زیرا هخامنشیان منقرض شدند.

وضع استعمال زمان فعل جمله‌های شرط و جواب شرط در جمله‌های غیرممکن الوقوع به صورت زیر است:

الف ـ زمان جملهٔ شرط ماضی استمراری و زمان جملهٔ جواب شرط نیز ماضی استمراری است: "اگر دیروز برف نمی‌بارید، هوا سرد نمی‌شد" (ولی برف بارید و هوا سرد شد).

ب ـ زمان فعل جملهٔ شرط ماضی بعید و زمان فعل جملهٔ جواب شرط ماضی استمراری یا ماضی بعید است: "اگر اسکندر ایران را فتح نکرده بود، شاهنشاهی هخامنشی منقرض نمی‌شد (یا: نشده بود)".

در پاره‌ای از موارد، "اگر" دیگر معنی شرط را نمی‌رساند و معادل پیوندهای زمانی "هرگاه" و "هروقت" و جز آنها است: "ما دو دوستیم، اگر گلی رسیده با هم بوییده‌ایم و اگر

زهری بوده با هم نوشیده‌ایم".

در این صورت استعمال زمان افعال جمله‌های پایه و پیرو دیگر تابع قواعد استعمال زمان جمله‌های شرطی نیست.

"اگر" در گفتار گاهی حذف می‌شود و وابستگی جملهٔ پایه و پیرو از وجه افعال و آهنگ آنها معلوم می‌شود: "بروی من هم می روم". "کیومرث رفته باشد، هوشنگ هم رفته".

"ولو" معمولاً بر سر جمله‌هایی در می‌آید که بعد از جملهٔ پایه قرار گرفته باشند. این پیوند علاوه بر معنی شرط معنی افزونی و علاوه بودن را نشان می‌دهد و معادل "حتی اگر" است: "هر اقدامی که برای ملّت مفید باشد، شایستهٔ تحسین است ولو به ضرر بعضی از افراد باشد".

"به شرط اینکه (یا: آنکه)" نیز اغلب بر سر جمله‌هایی در می‌آید که بعد از جملهٔ پایه قرار می‌گیرند: "پیشنهادهای تو را قبول می‌کنم به شرط اینکه تو هم حرفهای مرا بپذیری".

فعل جمله‌هایی که "ولو" و "به شرط اینکه" بر سر آنها در آمده همیشه از وجه التزامی است.

اسمهای مبهم گروهی "هرکه" و "هرکس(که)" و "هرچه" و بعضی ترکیبات دیگر "هر" نیز گاهی مفید معنی شرط اند: "هرکس بیشتر کوشش کند موفق تر است" = اگر کسی بیشتر کوشش کند موفق تر است. "هرچه می‌خواهی بگو" = اگر چیزی می‌خواهی بگو. "هراقدامی که برای ملّت مفید باشد، شایستهٔ تحسین است".

"هرگاه" نیز که در اصل معنی زمانی دارد گاهی به جای "اگر" و "در صورتی که" استعمال می‌شود: "هرگاه شما کوشش کنید، به نتیجه خواهید رسید" = در صورتی که شما کوشش کنید به نتیجه خواهید رسید.

۴ ـ جمله‌های پیرو سببی ـ جمله‌های پیرو سببی به جمله‌هایی گفته می‌شود که علت و سبب وقوع جملهٔ پایه را نشان می‌دهند. این جمله‌ها با یکی از پیوندهای "چون"، "از این نظر که"، "از آنجا که"، "به این علت که" و غیره شروع می‌شوند: "چون این شخص همیشه با پیشنهادهای معقول دیگران مخالف است، نباید به او رأی داد". "از آنجا که ما عیبهای خود را نمی‌بینیم، بیشتر به عیب جویی از دیگران می‌پردازیم".

سایر عناصری که به عنوان پیوند بر سر جمله‌های سببی در می‌آیند از همراه آمدن "از" که یکی از معانی آن نشان دادن سبب و علّت است و یک اسم که به یکاسم اشاره اضافه می‌گردد و "که" که به ترتیب دنبال هم قرار گرفته باشند ساخته می شوند: "از ترس اینکه"، "از غصّهٔ اینکه"، "از تصوّر اینکه" و غیره. بعد از این کلمات فعل جمله همیشه از وجه التزامی است: "از ترس اینکه دوستم ناراحت نشود تقاضای او را پذیرفتم". "از غصّهٔ آنکه موفّق نشود، بیمار شد". "از تصوّر اینکه باید فردا در خانه بماند، برخود لرزید".

چنان که دیده می‌شود در جمله‌های وابستهٔ سببی جملهٔ پیرو معمولاً قبل از جملهٔ پایه

قرار می‌گیرد. در این نوع جمله‌ها وابستگی دو جمله به هم از طریق آهنگ آنها نیز مشخّص می‌شود. آهنگ این جمله‌ها یک آهنگ پیوسته است اما در پاره‌ای از موارد بعضی جمله‌های وابستهٔ سببی دیده می‌شوند که اولا "جملهٔ پیرو آنها بعد از جملهٔ پایه قرار می‌گیرد ثانیا" هر یک از دوجملهٔ پایه و پیرو آنها آهنگی مستقل دارد که در پایان آنها پایین می‌آید یا به‌تعبیر دیگر افتان است. میان جملهٔ پایه و پیرو نیز غالبا" مکث وجود دارد. در این نوع جمله‌ها، جملهٔ پیرو معمولا با "زیرا"، "چه"، "برای‌اینکه"، "چون" و غیره آغاز می‌گردد: "امروز هوا سرد است، زیرا دیشب‌باران‌باریده است". "دیروز احمدبه مدرسه‌نیامده‌بود، چون‌پدرش از مسافرت آمده‌است".

این نوع جمله‌های سببی از مقولهٔ جمله‌های همپایه به شمار می‌روند.

تمرین

۱ــ برای هریک از جمله‌های شرطی و سببی سه مثال بیاورید.

۲ــ در جمله‌های زیر پیوندهای شرطی را معیّن کنید:

هوشنگ همیشه با دوستان خود با مدارا رفتار می‌کند ولو از آنها هیچ خوبی ندیده‌باشد. در صورتی که دانش‌آموزان امروز صبح زود به مدرسه آمده‌باشند می‌توانیم قبل ازشروع‌درس‌چند لحظه بحث دوستانه داشته باشیم. هرگاه ما نتوانیم‌با آلودگیهای پیرامون خود مبارزه کنیم سرانجام روزی فرا خواهد رسیدکه پاره‌ای از آنها دامن ما را نیز آلوده کنند. بفرض‌اینکه‌کسی بتواند از راه ناصحیح به جایی برسد، ما نباید کار چنین اشخاصی را تأیید کنیم.

تقسیم‌بندی جمله‌های گروهی وابسته (۵)

جمله‌هایی که برای توضیح و تکمیل تمام جملهٔ پایه به کار می‌روند (بقیه)

۵ــ جمله‌های غایی یا هدفی ــ جمله‌های غایی یا هدفی به جمله‌هایی گفته می‌شود که هدف و مقصود جملهٔ پایه را نشان می‌دهند. این جمله‌ها با یکی از پیوندهای "تا"، "تاکه"، "تا این‌که"، "برای اینکه"، "به منظور اینکه"، "به این منظور که"، "به قصد اینکه" و غیره آغازمی‌گردند. فعل‌جمله‌های‌غایی همیشه از وجه‌التزامی‌است:"به دانشگاه می‌روم تا درس‌بخوانم". "ماباید‌کارکنیم‌تا (این) که موفق‌شویم". "برای‌اینکه کاری‌کرده باشم، به‌آب دادن گلها پرداختم". "به این منظور که دوستم را ببینم فردا به منزل او خواهم رفت".

جمله‌هایی که با "تا" و "تا (این) که" آغاز می‌گردند همیشه بعد از جملهٔ پایهٔ خود قرار می‌گیرند.

گاهی جمله‌های غایی با "که" آغاز می‌گردند: "رفتم که او را ببینم". "خواست که کاری کرده‌باشد". جمله‌هایی که با "که" آغاز می‌گردند نیز بعد از جملهٔ پایهٔ خودقرار می‌گیرند.

گاهی به ویژه در زبان گفتار هیچ‌گونه پیوندی بر سر جمله‌های پیرو غایی در نمی‌آید و جملهٔ پیرو صرفا" بعد از جملهٔ پایه قرار می‌گیرد. در این موارد وجه فعل جملهٔ پیرو و توالی دو جمله نشان دهندهٔ وابستگی آنها است: "برخاستم بروم". "تأمل کنیدببینم".

۶ــ جمله‌های تقابلی ــ جمله‌های وابستهٔ تقابلی جمله‌هایی هستند که در آنها مطلبی بیان می‌شود که با مطلب بیان شده در جملهٔ پایهٔ آنها تقابل و یا مغایرت دارد و در جهت عکس نتیجه‌ای است که از جملهٔ پایه‌انتظار می‌رود. جمله‌های تقابلی با پیوندهای "(ا) گرچه"، "هرچند"، "ولو"، "با اینکه (یا: آنکه)"، "باوجود اینکه (یا: آنکه)"، "با وجودی که"، "درصورتی‌که"، "در حالی که"، "(و) حال آنکه" و غیره آغاز می‌گردند. فعل این جمله‌های پیرو،بسته‌به نوع مطلبی که باید بیان گردد، ممکن است از وجه‌اخباری‌یا التزامی باشد. وجه اخباری: "هرچندگرفتارم به مهمانی‌شما‌می‌آیم". "باوجود آنکه از او هیچ خوبی ندیده‌بودم با او انسانیّت کردم". "همه می‌خواستند در آن نقطه بنشینند در صورتی که در آنجا فقط‌برای دو نفر جا بود". "گرچه هوا گرم است با این‌همه باید رفت".

وجه التزامی: "سبک نثرفارسی قرن‌چهارم و پنجم هجری اغلب شباهت به ترجمهٔ عربی

دارد هرچند مستقیما" از عربی ترجمه نشده باشد"، "بعضی‌ها میل دارند هرکاری که می‌کنند ولو خیلی عادی باشد دیگران آن را تحسین کنند".

سایر کلماتی که تقابل را نشان می‌دهند عبارت اند از:

گروههای ربطی "هرچه" و "هرقدر": "هرچه کوشش کردم، موفق نشدم". "هر قدر صبر کنی، نخواهد آمد".

گروههای "به جای آنکه" و "به عوض آنکه": این پیوند ها موقعی استعمال می‌شوند که یکی از دو یا چند شقِّ ممکن امری به جای دیگری واقعیّت پیدا کرده باشد: "هوشنگ به جای آنکه درس بخواند، اوقات خود را به بطالت می‌گذراند". "به عوض آنکه خدمت کند، خیانت کرد".

گروه "بدون آنکه (یا: اینکه) فقدان و تحقّق نیافتن امری را نشان می‌دهد: "بدون اینکه به حرفهای من گوش دهد، از اتاق خارج شد".

در زبان گفتار گاهی بعضی جمله‌های وابستهٔ تقابلی بدون پیوند به جملهٔ پایهٔ خود وابسته می‌گردند: "خیلی کوشش کرد این کار را بکند نشد"[1].

۷ـ جمله‌های مقایسه‌ای ـ جمله‌های وابستهٔ مقایسه‌ای جمله‌هایی هستند که با یکی از پیوندهای "چنان‌که"، "مانند این‌که"، "مثل آنکه (یا: اینکه)"، "همان‌طور که"، "به طوری که" و غیره آغاز می‌گردند. این پیوندها تقریبا" برای مقایسه و مطابقهٔ میان جمله‌های پایه و پیرو به کار می‌روند یا چگونگی جملهٔ پیرو را نشان می‌دهند. وجه فعل این جمله‌ها بسته به نوع مطلبی که بیان می‌گردد اخباری یا التزامی است: "آرزو داشتم مرا فراموش کنند چنان‌که من آنان را هر روز بیشتر فراموش می‌کردم". "به طوری که می‌دانیم فردوسی شاهنامه را برای دریافت صله نسروده است". "همان‌طوری که شما درس خوانده‌اید، من هم خواندم".

پیوند "مثل اینکه" برای بیان مطالبی به کار می‌رود که در نظر گوینده ظاهرا" به وقوع پیوسته ولی گوینده در این باره یقین ندارد. و یا مطالبی را بیان می‌کند که وقوع آنها ظاهری است نه حقیقی. زمان و وجه فعل جمله‌ای که بعد از "مثل اینکه" می‌آید محدودیت خاصی ندارد: "مثل اینکه همهٔ این چیزها را خواب دیده باشم یک مرتبه از خود بیرون آمدم". "برخلاف انتظار دیروز به مسافرت رفت مثل اینکه ناگهان تصمیم گرفت". "من همیشه از او دوری می‌کردم، مثل اینکه عداوتی میان ما وجود داشت". "خواست تا از من دلجویی کند مثل اینکه متوجه شده بود که من از او مکدّرم".

در این چهار مثال چنان‌که می‌بینیم فعل جمله‌های بعد از "مثل اینکه" به ترتیب ماضی التزامی و ماضی مطلق و ماضی استمراری و ماضی بعید است. در جملهٔ اول به جای ماضی التزامی

[1] ـ این دو جمله را می‌توان دو جملهٔ همپایه نیز به حساب آورد که یکی از پیوندهای "اما"، "ولی" و غیره از آغاز جملهٔ دوم حذف شده است.

ماضی کامل نیز ممکن است به کار رود بدون اینکه تغییری در معنی جمله ایجاد کند[1].

در زبان ادبی به جای "مثل اینکه" "چنانکه گویی" به کار می‌رود: "چنانکه گویی از دنیای دیگری آمده‌ام با هرچه در پیرامون من می‌گذشت بیگانه بودم".

متمم صفتهای تفضیلی گاهی صورت جمله دارند و با "تا" یا "تا اینکه" و گاهی با "که" به هستهٔ خود یعنی صفت تفضیلی می‌پیوندند. صفت تفضیلی در این‌گونه موارد معمولا" در نقش مسند به کار می‌رود: "اگر دوساعت راه بروید کمتر خسته می‌شوید تا (اینکه) ده دقیقه بی‌جهت پاها را حرکت دهید". "شما خیلی با هوش تر هستید که من تصور می‌کردم". در مثال اخیر در حقیقت کلمهٔ "از آن" بعد از "با هوش‌تر" حذف شده و جملهٔ پیرو در حقیقت یک جملهٔ ربطی توضیحی برای کلمهٔ "آنِ" محذوف است.

تمرین

در متن زیر جمله‌های غایی و مقایسه‌ای و تقابلی را مشخص کنید:

خبرهای رنگارنگی که از کرمانشاه جایگاه کس و کار می‌رسید طاقتم را طاق نموده و با آنکه پس از هزارها خون دل تازه در ادارهٔ مالیّهٔ ملایر برای خود کسی و صاحب اسم و رسم و سر و سامانی گشته بودم و در مسافرت به کرمانشاه هم در آن موقع هزار گونه خطر محتمل بود ولی به خیال اینکه مبادا خدای نخواسته در این کشمکشهای روزانه آسیبی به مادر پیرم برسد دنیا در پیش چشمم تار شده و تکلیف فرزندی خود را چنان دیدم که ولو خطر جانی هم در میان باشد خود را به کرمانشاه و خاندان خود رسانده و در عوض آن همه خون جگری که این پیرزن مهربان در راه پرورش من خورده بود در این روز بیکسی کس او بوده و ناموس خانواده را تا حدّ مقدور حفظ نمایم تا کمی از حقوق او را ادا کرده باشم.

رئیس اداره مان آدم نازنینی بود. اهل ذوق و شوق، درویش صفت، عارف مسلک، صوفی مشرب، با همه آشتی، از جدل بیزار، بی‌قید و بی اذیّت و بی‌آزار، تنها عیبش این بود که رموز شطرنج را بهتر از امور مالیّه می‌دانست و با ورق آس و گنجفه آشناتر بود تا با ورق دفتر و حساب عایدات و صادرات اداره. از همهٔ دنیا تعریف می‌کرد جز از وزیر مالیّه‌ای که روی کار بود. مدام افسوس دورهٔ وزیر مالیّهٔ سابق را می‌خورد و حسرت عزل وزیر حاضر را می‌کشید. خلاصه بی دردسر و برو بیا اجازهٔ مرخصی یک ماههٔ ما را داد و در عوض قرار شد که در وقت برگشتن سه عدد نقاب موی کرمانشاهی برای "بچّه‌ها" و "اهل خانه" سوغات بیاورم.

بختم زد و یک گاری از ملایر به کنگاور حرکت می‌نمود. وقتی بود که روسها کنگاور را گرفته

[1] ـ در پاره‌ای از موارد "مثل اینکه" در حکم قید تردید است: "مثل اینکه علی آمده است". واضح است که در این گونه موارد دیگر لزوم جملهٔ پایه و پیرو موردی ندارد. از چهار مثال فوق مثالهای دوم و سوم و چهارم نیز به این استعمال "مثل اینکه" نزدیک‌اند.

و در گردنهٔ بید سرخ با قوای ایرانی و عثمانی مشغول زدو خوردند. از ملایر به کنگاور را که خدا خودش برایمان ساخت و از کنگاور به کرمانشاه را هم جعفرخان غلام پست قول داد کمهر طوری شده اسبابش را فراهم آورد و می‌گفت:

"پس این شیرو خورشید که به کلاهمان چسباندمایم امروز به درد نخورد کی به درد خواهد خورد. گور بابای هرچه اُرس هم هست ما نوکردولتیم. خدا تیغ احمد شاه را برا کند. خود امپراتور روس هم سگ‌کیست به نعل کفش سورچیمان کج نگاه کند"!

ولی ما فریب این قارت و قورتها را نمی‌خوردیم و توی دلمان می‌دانستیم جعفرخان‌چند مرده حلّاج است‌و لولهنگش چقدر آب می‌گیرد. خودش‌ذاتا" جوان لوطی و حق و حسابدانی بود ولی تریاک لامذهب از پا درش‌آورده و آن عرضه و بروش سابقش با دود تریاک کم کم به هوا رفته بود. با وجود این چون‌می‌دانستم راه و چاه را خوب‌می‌شناسد و کهنه کار است‌وشاید از دستش برآید ما را به کرمانشاه برساند فکر کردم ضرری ندارد دمش را ببینم و چای قنداب‌و ترش بود که از چپ وراست به نافش می‌بستم و تعارف هم که بهای آب جوی را داشت هر چه ممکن بود سبزیش را پاک‌کردم و آن قدر باد درآستینش انداختم‌کهبه خودش هم مسئله اشتباه شده‌بود به طوری‌که تصور می‌کرد به‌یک کلمهٔ او خود جنرال باراتوف هم‌با کمال افتخارچمباتمه زده آتش بافورش را پف‌خواهد نمود.

مسافر زیادی‌نداشتیم علاوه بر جعفرخان‌یکی از آن شاهزاده‌های لاتعدّ و لاتحصی‌پرفیس و افادهٔ تویسرکانی هم با ما سوار شد که بنا بود در فرسنج سر راه تویسرکان پیاده شود و من و یک حبیب‌اللّه‌نامی از بچّه‌های کنگاور که مدّتها بود از دست تب و لرز مشهور کنگاورفرارکرده و درقهوه‌خانهٔ نزدیک‌گاری خانه درملایر شاگرد قهوه‌چی‌بود. حبیب‌اللّه جوانی بود ۲۲ساله، خوشگل، خوش‌اندام، بلند قد، چهارشانه، خرم و خندان، خوشگو، خوشخو، متلک‌شناس، کنایه فهم، مشتی، خون گرم، زورخانه کار و دیگر طرف محبت و اعتماد همهٔ اهل ملایرچون که سیرتش از صورتش هم آراسته‌تر و معلوم بود که شیرش پاک و گوهرش تابناک است. با وجود اینکه جوانی با پشتکارو کاسب و از خدا ترس بود و با آنکه چندین بار برایش پا افتاده بود که داخل فراشخانهٔ دارالحکومه‌بشود ولی هیچ وقت قبول‌نکرده و می‌گفت "آدم بهتر است یخه چرکین بماند و قاتق نانش نفرین مردم نباشد!" خلاصه حبیب‌اللّه جوان تام و تمامی‌بود، با حیا، صاحب قول، مزهٔ عرق و شراب نچشیده و گرد بعضی کارهای ناپسند نگردیده، دو بار پای پیاده به زیارت صاحب ذوالفقار و فرزند مظلومش رفته، غریب نواز، فقیر دوست و علاوه بر اینها باسلیقه، پاک پاکیزه، مشتری‌دار. و قهوه‌خانه‌را چنان راه‌می‌برد که انسان حظ می‌کرد. روز می‌شد دو کله قند به مصرف می‌رساند. سرقلیان حبیب‌اللّه که دیگر در تمام ملایر و اطراف مشهور بود و کار به جایی رسیده بود که محترمین نمرهٔ اوّل شهر هم گاهی بمحض‌چشیدن‌چای و کشیدن‌قلیان مشتی (مشهدی) حبیب‌اللّه‌به‌قهوه خانهٔ او می‌آمدندو چه انعامهاکه نمی‌دادند و تعریفهاکه نمی‌کردند.

سبب‌سفر حبیب‌اللّه به کنگاور رسیدگی‌به امور بچه‌های برادر ارشدش‌بود که درژاندارمری داخل بود و می‌گفتند در جنگ با روسها رشادت بسیار نموده و تیر خورده و زیر برف مانده‌بود و در ضمن حبیب‌اللّه از طرف استادش هم مأمور بود که در کنگاور چند من توتون کردی خوبی را هم‌که به قیمت مناسب‌سراغ کرده بود خریداری نموده و به ملایر ببرد و محرمانه بایددانست کهحبیب‌اللّه بی میل‌هم نبود که باوطن و دوستان قدیم خود دیداری تازه نمودهو باسر و وضع نو نوار خود خودی بنمایاند. خدا می‌داند که دل حبیب‌اللّه هم در کنگاور در جایی گرو بود یا نه همین‌قدر است مردم از نامزد بازی وی با خواهر یکی از دوستان قدیمش حکایتها نقل میکردند.

وقتی که گاری حاضر شد حبیب اللّه کلاه نمدی بروجردی بر سر، کمربند ابریشمی یزدی بر کمر، کپنک‌کردی بردوش، گیوهٔ آجیدهٔ اصفهانی برپا، زبر و زرنگ و ترو فرز و خندان‌جفت زد بالای گاری و به دوستان و آشنایانی‌که در پایین بودند گفت "خوب دیگر اگر ما را ندیدید حلالمان‌کنید و شب جمعه نیم‌من آردی نان و حلوا کرده به شل و کورهای ملایر بدهید بخورند و بگویند خمیرش ترش و شیره‌اش کم بود و لعنت به هفت‌پشت مرده‌هایمان بفرستند!" صدای خنده بلند شد و خدایا به امید تو گویان راه افتادیم. از آنجایی که اسبهای ادارهٔ گاری‌خانه را در کشمکشهای اخیر لرهای اطراف به غارت برده بودند مجبور بودیم روز راه برویم و شب لنگ کنیم. بارگاری سنگین و بیشتر بار مال اردوی روس در کنگاور بود. زمستان این سال هم دیگر از آن زمستانهای تاریخی بود و برف و یخ قیامت می‌کرد. کوههای پیشکوه لرستان‌از‌دور مثل خرمنهای پنبهٔ حلّاجی شده به نظر می‌آمد و درختها که تک‌تک گاهی دیده می‌شد مثل این بود که کف کرده باشند و یا اینکه پشمک به سرشان ریخته باشند...

تقسیم‌بندی جمله‌های گروهی وابسته (۶)

جمله‌هایی که برای توضیح و تکمیل تمام جملهٔ پایه به کار می‌روند (بقیه)

۸ـ جمله‌های نتیجه‌ای ـ جمله‌های وابستهٔ نتیجه‌ای جمله‌هایی هستند که نتیجهٔ حاصل از فعل جملهٔ پایه را بیان می‌کنند. این جمله‌ها معمولاً با "که" آغاز می‌گردند. وجه و زمان فعل این جمله‌ها محدودیّت خاصّی ندارد: "فریدون کوشش کرد که در امتحان موفق شد". "اگر در این باب اطلاعاتی دارید بنویسید که موجب کمال تشکر خواهد شد". در این مثالها جمله‌های "که در امتحان موفق شد" و "که موجب کمال تشکر خواهد شد" نتیجهٔ جمله‌های "فریدون کوشش کرد" و "اگر در این باب اطلاعاتی دارید بنویسید" است.

جمله‌های نتیجه‌ای با پیوندهای "تا آنکه"، "تا جایی که"، "چنان...که"، "به‌طوری‌که"، "به‌طوری...که"، "به قدری...که"، "آن‌قدر...که" و غیره نیز می‌توانند آغاز گردند: "برای هرکس عیب تازه‌ای می‌جست تا آنکه همه را خسته کرد". "احمد دوستان خود را رنجاند تا جایی که همه رابطهٔ خود را با او قطع کردند". "در این روزها هوای شهر چنان آلوده شده است که دیگر قابل‌تحمل نیست". "مؤلف در این بارهمهٔ تحقیقات قبلی را از مد نظر گذرانیده است به‌طوری که کار او ارزش خاصی پیدا کرده است". "فریدون به طوری در مدح دوست خود داد سخن می‌داد که حالت او موجب استهزا شده بود". "من این روزها به قدری خسته‌شده‌ام که دیگر قدرت کار کردن ندارم". "تو آن‌قدر حرف زدی که مرا از کار بازداشتی".

در زبان گفتار گاهی برای تأکید معنی فعل جملهٔ پایه آن‌را همراه با پیوند "که" بعد از جملهٔ پایه، همراه با آهنگی تأکیدی تکرار می‌کنند: "پرویز رفت که رفت". "احمد نیامد که نیامد".

گاهی نیز فعل جملهٔ پایه عیناً تکرار نمی‌گردد بلکه صیغهٔ دیگری از همان ماده به کار می‌رود: "برو که رفتی".

جمله‌های وابستهٔ زبان فارسی منحصر به انواع بالا نیست. نمونه‌های دیگری نیز وجود دارند که برای بیان معانی و مفاهیم مختلف و دقیقی به کار می‌روند که در جمله‌های ساده با حروف اضافهٔ ساده و گروهی بیان می‌گردند. مثلاً حروف اضافهٔ "بی" و "جز" و "مگر" که مفید معنی استثنا و سلب و بی‌بهرگی هستند با افزودن "آن‌که" یا "این‌که" به صورت "بی‌آنکه"، "جز آنکه"، "مگر اینکه" درمی‌آیند که جمله‌های وابستهٔ مفید معنی استثنا و بی‌بهرگی و فقدان را می‌رسانند: "محال است که اردشیر از جمعی بیرون بیاید مگر آنکه آن جمع را از خود رنجانده

باشد". "احمد برای تحصیل به خارج رفت و پس از چند سال بازگشت بی‌آنکه درس خوانده باشد". "رفیق ما با صداقت کار می‌کند جز آن که کمی تنبل است".

همچنین حروف اضافه‌ای که مقدار را نشان می‌دهند مانند "به اندازهٔ"، "به قدر"، "هرقدر (که)" و غیره در صورت تبدیل به پیوند، جمله‌های مقداری را نشان می‌دهند که تا حدی با جمله‌های مقایسه‌ای نزدیک‌اند: "به قدر آنکه در وسع من بود برای پیدا کردن این مطلب در کتابها جستجو کردم". "هرقدر پول بدهی، آش می‌خوری".

استعمال ویژهٔ "که" در فارسی گفتاری

پیوند "که" علاوه بر موارد استعمالی که در نوشتار دارد و در صفحات قبل به آن اشاره شد، در فارسی امروز در گفتار در موارد خاصی به کار می‌رود که در نوشتار، خصوصاً در نوشته‌های ادبی و رسمی دیده نمی‌شود. "که" در این موارد دیگر پیوند نیست و برای ارتباط جملهٔ پیرو به جملهٔ پایه به کار نمی‌رود بلکه نقشی سبکی و عاطفی دارد. به سخن دیگر استعمال "که" جنبهٔ دستوری و نحوی ندارد و حذف آن موجب درهم ریختن ساختمان جمله نمی‌گردد. منظور از نقش سبکی، تأکید و برجسته‌سازی بخشی از جمله است که "که" در ارتباط با آن به کار می‌رود و مراد از نقش عاطفی این است که "که" نگرش خاصّ گوینده و احساسات و قضاوت او را نسبت به مخاطب یا شخص یا موضوعی که در بارهٔ او یا آن صحبت می‌شود نشان می‌دهد. مثلاً در جملهٔ "این قلم که نمی‌نویسد"، حذف "که" موجب از هم گسیختن ساختمان جمله نمی‌گردد زیرا جملهٔ "این قلم نمی‌نویسد" جمله‌ای کاملاً درست است و تنها تفاوت آن با جملهٔ قبل نداشتن رنگ عاطفی است که در این مورد نوعی اعتراض خفیف است.

"که" در فارسی گفتاری در موارد زیر به‌کار می‌رود:

۱ـ بیان نارضایی ـ "که" گاهی برای بیان نارضایی گوینده به کار می‌رود. این نارضایی ممکن است از نوع اعتراض، رنجش، ناشکیبایی و جز آن یا ترکیبی از همهٔ اینها باشد. مثلاً دو نفر در بارهٔ رفتن به جلسه‌ای صحبت می‌کنند. گویندهٔ اول به گویندهٔ دوم می‌گوید: "کسی در بارهٔ این جلسه به من خبر نداد". گویندهٔ دوم می‌گوید: "ما که از شما دعوت کردیم". معنی جملهٔ "ما که از شما دعوت کردیم" این است که حرف شما درست نیست، ما شما را دعوت کردیم. در این جمله "که" می‌تواند بعد از "شما" و حتی در پایان جمله نیز قرار بگیرد. همچنین در جملهٔ "این قلم که نمی‌نویسد" و نظایر آن، "که" اعتراض خفیف گوینده را نشان می‌دهد.

۲ـ تأکید بر کلمه یا گروهی که "که" بعد از آن قرار گرفته ـ "که" در بسیاری از موارد برای تأکید بر عنصری به کار می‌رود که قبل از آن آمده و این عنصر را به نوعی با بخشهای دیگر جمله یا با جزئی از آن یا با شخص یا چیزی که صریحاً در جمله ذکر نشده و یا اصلاً با موقعیت خارجی، در تقابل قرار می‌دهد. مثلاً اگر کسی بگوید: "دیروز هیچ یک از مغازه‌های شهر باز نبود" و دیگری در پاسخ او بگوید: "نانوایی‌ها که باز بودند"، "نانوایی‌ها" را در

مقابل‌تمام مغازه‌های دیگر که‌بسته بودند قرار داده‌است. در اینجا کلمه یا عنصری که درمقابل "نانوایی‌ها" قرار گرفته‌اند صریحا" در جمله ذکر شده‌است. در مثال " من که آن قدرها پول ندارم که این نوع خانه‌ها را بخرم "که ممکن است شخصی در برابر تقاضاهای همسر خود بگوید کلمهٔ " من" را در مقابل سایر اشخاصی قرار داده که پول دارند ولی نام آنان در جمله ذکر نشده بلکه از موقعیتی که این جمله در آن بیان شده بر می‌آید.

در مثالهای‌فوق نوعی‌حالت اعتراض و نارضایی نیز وجود دارد که به معنی تأکیدی "که" که اصلی‌است اضافه شده‌است. "که" معمولا" بعد از کلمه یا جزئی از جمله قرار می‌گیرد که تأکید بر آن‌قرار دارد. مثلا" در جملهٔ " هوشنگ برای دیروز که ما را دعوت کرد" که ممکن است‌شخصی در برابر جملهٔ " چرا پریروز به‌مهمانی هوشنگ نیامدی؟" بگوید،بر کلمهٔ "دیروز" تأکید کرده است اما اگر نفر اول به نفر دوم بگوید" به مهمانی‌هوشنگ نرویم ، زیرا از ما دعوت نکرده‌است" مخاطب به احتمال زیادخواهد گفت" هوشنگ دیروز ازما دعوت‌کرد که". دراینجا "که" بعد از فعل "دعوت‌کرد" قرار گرفته وآن را در مقابل فعل " دعوت نکرده‌است "درجملهٔ قبل قرار داده است.

۲– برای بیان یا تأکیدبر امری که از نظر گوینده و حتی شنونده مسلم است و یا برای گرفتن تأیید و تصدیق از شنونده – در این مورد گوینده اطمینان دارد که شنونده با آنچه او گفته است موافق است و بر طبق آن عمل می‌کند اما می‌خواهد شنونده لفظا" هم آن را تأیید کند. مثلا" هنگامی که قراربوده خانه‌ای خریده نشود، گوینده به‌مخاطب خود می‌گوید: "خانه را که نخریدی" یا " خانه را نخریدی که" و انتظار دارد که او پاسخ مساعد به سؤال او بدهد و بگوید: "نه". مثال دیگر : دو نفر قرارمی‌گذارند که برای رفتن به جایی آماده شوند . نفراول که می‌بیند رفیقش لباسهای خود را پوشیده‌و آماده شده برای اطمینان از او می‌پرسد : " شما حاضرید که" و انتظار دارد که او جواب مثبت بدهد. این نوع جمله‌ها نیمه سؤالی هستند نه سؤالی صرف و به همین سبب آهنگ آنها افتان است نه خیزان.

"که" دراین معنی در جمله‌های اثباتی و انشایی (غیرسؤالی) نیز به کارمی‌رودوبرمسلم و بدیهی بودن امری یا چیزی تأکید می‌کند: "این مطلب جواب نداشت که".

تمرین

۱– در جمله‌های زیر معانی "که" را معین کنید:

این که وضع نشد ، این که زندگی‌نیست ، همه‌اش لاقیدی ، همه‌اش شب‌زنده‌داری. من‌که خسته شده‌ام، شما را نمی‌دانم. همه ازآدم توقع دارند. آدم که ماشین نیست . من که‌پیغمبر نیستم. باید کمی‌هم به زندگی خودم برسم که عقب نمانم، این زندگی را ادامه دادم که به این روز افتادم. حالا فهمیدید که ناراحتی چند ماههٔ من بی نتیجه نبوده‌است.

۲– در جمله‌های فوق "که"هایی را که مخصوص فارسی گفتاری نیستند مشخص کنید.

ساختمان کلمات

هر کلمهٔ فارسی یا بسیط‌است یا غیر بسیط. کلمات غیر بسیط‌به دو دستهٔ کلمات‌مشتق وکلمات مرکب تقسیم می‌کردند. مشتق به کلمه‌ای گفته می‌شود که لااقل از دو جزء ساخته‌شده باشد که یکی از آنها مستقل باشد و بتواند در جای دیگر در جمله‌های زبان به کار رود ودیگری غیر مستقل باشد و جز در کلمات مشتق در جای دیگر کاربرد نداشته باشد. مثلا" در کلمات "بینا" ، " دادگر" و " نادرست". اجزاء " بین" ، "داد" و " درست" در زبان فارسی در جاهای دیگر جز در کلمات فوق نیز دیده می‌شوند. " بین" در بعضی مشتقات فعل " دیدن " مانند " بیننده" ، "می‌بینم" و غیره. " داد" به تنهایی و در بعضی کلمات مشتق و مرکب دیگر،و همچنین "درست" به تنهایی‌در زبان فارسی کاربرد دارند اما " ـا " ، "ـگر"و "نا‌ـ" در معنی و نقشی که در کلمات فوق دارند به تنهایی در زبان فارسی به کارنمی‌روند ووجودآنها وابسته به کلمات دیگری مانند "بین" ، "داد" و نظایر آنها است. به هریک از کلمات "بین" ، "داد" ، "درست" ، "ـا" ، "ـگر" و "ـنا" که دارای معنای خاص خوداند و بیش از این قابل تجزیه نیستند در اصطلاح تکواژه گفته می‌شود. به بیان دیگر تکواژه یعنی‌کوچکترین واحد معنی دار زبان . مسلم است که هریک از کلمات "بین"، "داد" و غیره را می‌توان به اجزاء کوچکتر تقسیم کرد اما این اجزاء دیگر معنی ندارند. به تکواژه‌های "ـا" ، "ـگر"و "ـنا" که استقلال‌ندارند در اصطلاح زبان‌شناسی واژه‌ها یا تکواژه‌های مقیّد و به کلماتی‌مانند "بین" ، "داد" و غیره که ازنظر نحوی استقلال‌دارند و وجود آنها وابسته‌به کلمه یا کلمات دیگرنیست تکواژه‌های آزاد گفته می‌شود.

تکواژه‌های مقیّد در زبان فارسی به دو دسته تقسیم می‌گردند:

۱– تکواژه‌های مقید صرفی

۲– تکواژه‌های مقید اشتقاقی

تکواژه‌های صرفی به تکواژه‌هایی گفته می‌شود که در صرف افعال از آنها استفاده می‌شود مانند تکواژهٔ "ـد" در کلمهٔ "خورد" که مادهٔ ماضی فعل "خوردن" است و به مادهٔ مضارع آن، "خور" افزوده شده، یا تکواژه‌های "ـَم" ، "ـی" ، "ـَد" و غیره که‌به‌مادهٔ مضارع افعال می‌چسبد و شخص و شمار و عدد را نشان می‌دهد. به این تکواژه‌ها تکواژهٔ فعلی نیزگفته می‌شود. تکواژه‌های اشتقاقی به‌تکواژه‌هایی گفته‌می‌شود که‌برای‌ساختن اسم‌وصفت ازفعل مانند "بینا" ، "خندان" ، "خنده" ،و غیره یااسم از صفت مانند "خوبی" ، "زشتی" و غیره و

یا صفت از اسم مانند "تهرانی"، "کارگر" و جز آن به کار رود، به تکواژهای اشتقاقی، "وند" نیز گفته می‌شود. کلماتی که وندها به آنها می‌چسبند، پایه نامیده می‌شوند.

مرکّب به کلمه‌ای گفته می‌شود که از دو جزء یا بیشتر ساخته شده باشد و اجزای آن اساساً بتوانند در جای دیگر در جمله‌های زبان به تنهایی به کار روند. مثلاً هر یک از کلمات "کتابخانه"، "بدبخت" و "رفته رفته" به ترتیب از دو جزء "کتاب" و "خانه"، "بد" و "بخت" و "رفته" و "رفته" ساخته شده‌اند. هریک از این اجزا، کلمات مستقلی هستند که در زبان به تنهایی کاربرد دارند.

گفتیم که در کلمات مرکب حدّاقل دو جزء وجود دارد، اما بعضی کلمه‌های مرکب وجود دارد که از بیش از دو جزء ساخته شده‌اند. مثلاً کلمهٔ مرکب "با این حال" از سه جزء و ترکیب "هرچه تمامتر" از چهار جزء و ترکیب "کج‌دار و مریز" از پنج جزء یا پنج تکواژه ساخته شده است.

نکتهٔ دیگر اینکه هریک از اجزای کلمات مرکب خود ممکن است یک کلمهٔ مشتق یا مرکب یا بیشتر از آن باشد. مثلاً کلمهٔ مرکب "مداد پاک‌کن" از دو جزء "مداد" و "پاک‌کن" ساخته شده و جزء دوم خود کلمهٔ مرکّبی است که از دو تکواژهٔ "پاک" و "کن" تشکیل شده‌است. همچنین کلمهٔ مرکب "خندان لب" از دو کلمهٔ "خندان" و "لب" ساخته شده که جزء اول آن یعنی "خندان" کلمه‌ای است مشتق و از دو تکواژهٔ "خند" و "ـان" ترکیب شده‌است. این نکته در مورد کلمات مشتق نیز صادق است. به این معنی که پایهٔ کلمات مشتق ممکن است خود مرکب یا مشتق باشد اما در ساختمان کلمهٔ مشتق به عنوان کلمهٔ بسیط به کار رفته باشد. مثلاً "کلمهٔ مشتق "باستان شناسی" از دو جزء "باستان شناس" و "ـی" ترکیب شده و جزء اول آن خود کلمه‌ای است مرکب که از دو جزء "باستان" و "شناس" ساخته شده‌است. همچنین کلمهٔ مشتق "آرایشگر" از دو جزء "آرایش" و "گر" ساخته شده که جزء اول آن خود کلمه‌ای است مشتق از "آرا (ی)" و "ـِش". نیز ممکن است اجزای کلمات مرکب و پایهٔ کلمات مشتق از یک جمله تشکیل شده باشد که به جای یک کلمهٔ بسیط به کار رفته است. مثلاً "جزء اول کلمهٔ مشتق "ندانم‌کار" و دو جزء کلمهٔ مرکب "بفهمی نفهمی" یک جمله است.

نکته‌ای که در مورد استقلال اجزای کلمات مرکب و عدم استقلال "وند" در کلمات مشتق گفته شد تفاوت اساسی میان کلمات مشتق و مرکب و مهمترین معیاری است که برای باز شناختن آنها از هم وجود دارد. اما کلمات مشتق و مرکب بعضی خصوصیات مشترک نیز دارند. مهمترین وجه اشتراک کلمات مشتق و مرکب این است که وضع هردوی آنها در جمله‌هایی که به کار می‌روند دقیقاً" مانند کلمات بسیط است. به این معنی که مثلاً" تمام وابسته‌های اسمها و صفتهای بسیط با اسمها و صفتهای مرکب و مشتق نیز می‌توانند به کار روند و این وابسته‌ها به کل یک کلمهٔ مشتق یا مرکب مربوط می‌گردد نه به جزئی از آنها. مثلاً" اگر کلمهٔ "کتابخانه" با علامت جمع "ها" همراه بیاید، این علامت به مجموع کلمه و نه به "کتاب" یا "خانه" مربوط می‌گردد،

معنی این سخن این است که کلمات مشتق و مرکب تفکیک ناپذیرند. تفکیک ناپذیری تنها جدا شدن اجزای یک کل و قرار گرفتن اجزای دیگر در میان آنها نیست. مکث موجود بین اجزای یک کل نیز می‌تواند نشانه‌ای از تفکیک پذیری باشد.

خصوصیت دیگری که میان کلمات مشتق و مرکب مشترک است و وجه امتیاز این کلمات با گروههای نحوی است وحدت صوتی آنهاست. منظور از وحدت صوتی این است که کلمات مرکب یا مشتق از نظر تکیه‌ها با کلمات بسیط تفاوتی ندارند. مثلاً" همان‌طوری که تکیهٔ صفتهای بسیط روی هجای آخر آنهاست در صفت مرکب "دوپهلو" به معنی "مبهم و دارای دو معنی" نیز تکیه روی هجای آخر است در حالی که اگر منظور از این کلمه عدد "دو" و کلمه "پهلو" به معنی قسمتی از بدن انسان که در دو طرف آن قرار دارد بود تکیه روی عدد "دو" بود. قرینهٔ وحدت صوتی وحدت معنایی کلمات مشتق و مرکب است. هریک از کلمات مشتق و مرکب اساساً" دارای یک معنی واحدند که حاصل معنی مجموع اجزای آنهاست. مثلاً از کلمهٔ "دانشجو" دیگر معانی "دانش" و "جستن" فهمیده نمی‌شود بلکه کل کلمه به معنی شخص خاصی است که در مؤسساتی خاص به تحصیل اشتغال دارد.

کلمات مشتق و مرکب همان‌طوری که از نظر وابسته‌پذیری نظیر کلمات بسیط‌اند از دیدگاه نقشهای نحوی نیز با کلمات بسیط فرقی ندارند. مثلاً" همان طوری که هر اسم بسیط فارسی می‌تواند در نقشهای نهادی، مفعولی و غیره به کار رود اسمهای مشتق و مرکب نیز چنین‌اند.

از دو روش اشتقاق و ترکیب که برای ساختن کلمات جدید به منظور بیان مفاهیم تازه وجود دارد زبان فارسی به ترکیب بیشتر از اشتقاق گرایش دارد.

ما در زیر می‌کوشیم ببینیم کلمات مشتق و مرکب فارسی معاصر کدامند و قواعد ساختمان آنها چیست و انواع هر دسته کدام است.

کلمات مشتق

گفتیم که هر کلمهٔ مشتق از یک وند و یک پایه تشکیل شده‌است. وندها از نظر ترتیب قرار گرفتن نسبت به پایه به پیشوند و میانوند و پسوند تقسیم می‌گردند. تعداد پیشوندها در زبان فارسی اندک است، میانوند نیز در فارسی معاصر اصلاً" وجود ندارد اما تعداد پسوندها نسبتاً" زیاد است. از میان تعداد زیادی پسوند که در فارسی معاصر در کلمات مشتق به کار می‌رود تعدادی بارورند و می‌توانند کلمات جدید بسازند اما بعضی دیگر، امروز دیگر از جرگهٔ وندهای بارور و فعّال بیرون رفته و به وندهای نیمه بارور یا به کلّی مرده تبدیل یافته‌اند. مثلاً" پسوند "ـکده" که در کلمات قدیمی "میکده"، "بتکده"، "آتشکده" و "دهکده" دیده می‌شود امروز دیگر کاملاً" بارور نیست و تنها در ساختمان بعضی کلمات جدید مانند "دانشکده" و "هنرکده" و "پژوهشکده" و غیره به کار می‌رود اما پسوند "ـلاخ" دیگر به کلّی مرده است و هیچ کلمهٔ جدیدی با آن ساخته نمی‌شود. در مقابل، در فارسی امروز بعضی پسوندهای جدید

به وجود آمده یا از زبانهای دیگر به قرض گرفته شده‌اند که در فارسی قدیم وجود نداشته‌اند. مثلاً "پسوندهای "ـ چی" و "ـ بندی" که در کلمات "درشکه‌چی"، "پست‌چی"، "طبقه‌بندی"، "درجه‌بندی" و غیره به‌کار رفته‌اند در زبان فارسی قدیم (تا حدود قرن هشتم) دیده نمی‌شوند. ما در بررسی وندهای فارسی معاصر به ذکر وندهایی می‌پردازیم که با زور یا نیمه‌بارورند یا در صدها قابل ملاحظه‌ای کلمه به‌کار رفته‌اند و یا کلماتی که این وندها در آنها به کار رفته‌اند کثیرالاستعمالند.

از آنجا که در زبان فارسی ساختمان اسمها و صفتها با ساختمان افعال تفاوتهای اساسی دارد در بررسی کلمات مشتق و مرکب از این دو دسته به طور جداگانه بحث می‌کنیم. از ساختمان اعداد و حروف اضافه و پیوندها قبلاً" در مباحث مربوط به آنها بحث شده است.

تمرین

زیر انواع کلمات مشتق و مرکّب در متن زیر خط بکشید:

دیروز صبح او را بردند. دو روز است که او را برده‌اند، از دیروز صبح تا به حال آهنگهای "رقص مرگ" در گوش من صدا می‌کند. مرتضی دست رجبعلی را گرفته، در نیمه شب از قبر بیرون می‌آیند، مرده‌ٔ دیگری با قلم دست دختری روی جمجمه‌ٔ جوانی آهنگهای مهیب "رقص مرگ" را می‌نوازد، قبرها دهن باز می‌کنند. استخوان‌بندیها از گور بیرون می‌آیند و دسته‌جمعی سرود مرگ را می‌خوانند و پای می‌کوبند. مارگریتا با صورت تیرکشیده‌اش، اما زنده تماشا می‌کند. او فقط می‌خواهد مرتضی را از این رقص دسته جمعی بیرون بکشد...

دیروز او را بردند، از میان ما او را بردند. کسی را که سه ماه آزگار شب و روز با او بودیم، با او هم‌غذا بودیم، کسی را که با ما دعوا کرده، بعد آشتی کرده بود، کسی را که به او توهین کرده و بعد از او معذرت خواسته بودیم، کسی را که پیش ما گریه می‌کرد و ما را می‌خنداند، کسی را که هنگام بدبختی شریک درد ما بود و در ناامیدی به ما امید می‌داد. زندانی را از پیش ما زندانیان بردند و به ما هم نگفتند که او را کجا بردند. اما من خوب می‌دانم که او را کجا بردند. بردند بکشندش. محکوم به مرگ بود.

مرتضی دیگر نیست. مرتضی در رقص مردگان که هر شب نیمه شب تا بانگ خروس در گورستانها ولوله می‌اندازد، شرکت می‌کند. آخرین ساعتی که در آزادی بوده جلو چشم من مجسّم است. او را می‌بینم، صدایش را می‌شنوم که فریاد می‌کند:

"مارگریتا، مارگریتا. به هیچ کس نگویی، به هیچ کس..."

من در این چندساله زندگی در زندان ـ زندگی نه، زنده‌بگوری ـ من در این چند ساله زنده‌بگوری زیاد نامزد مرگ دیده‌ام. دیده‌ام که چگونه در موقع ابلاغ حکم دادگاه رنگشان پریده، زانوهایشان سست شده و نزدیک بوده است که همان‌جا جان از تنشان در رود، امّا این حالت یک ثانیه بیشتر طول نکشیده و فوری امید جای آن را گرفته است، امید به نقض فرمان،

امید به عفو، امید به زیرورو شدن تمام دنیا فقط برای نجات آنها، امید به معجزه.

من محکوم به مرگی را دیده‌ام که شب پیش از اجرای فرمان مرد.

من محکوم به مرگی را می‌شناسم که قبل از تیرباران‌شدن صورتش را تراشید، لباسهای قشنگ تنش کرد. از دوستانش خداحافظی کرد، و مردانه روبه‌مرگ رفت.

من محکوم بمرگی را می‌شناسم که در موقع مردن "زنده‌باد ایران" بر زبان داشت.

اما هیچ کدام از آنها را من به‌این نزدیکی نمی‌شناختم. بسیاری از آنها را دیده‌بودم. هیچ یک را از میان ما نبردند، آن‌طوری که گوسفندی‌را از میان گله‌ای برای کشتارگاه برمی‌گزینند.

دیروز صبح ساعت هفت و نیم او را صدا زدند. همان نظافت‌چی پیرمرد باصدای رسا فریاد می‌کند. دماغش را فنی‌می‌کشد به بالا و داد می‌زند: "مرتضی فرزند جواد. بیا آقا" قاف الف قای آقا را زمانی می‌کشد و ابداً "برایش فرقی نمی‌کند که این مرتضی فرزند جواد را به حبس مجرد می‌برند که دق کشش کنند، به مرخصی می‌برند، می‌خواهند شلاقش بزنند، می‌خواهند زجرش بدهند، عفوش کنند، به تبعید بفرستند، پای دار ببرند یا تیرباران کنند. برای او هیچ فرقی نمی‌کند. او فقط فریاد می‌زند "مرتضی، فرزند جواد. بیا آقا" و فوری پس از آن چندین نفر دیگر من‌جمله پاسبان بند شش و نظافتچیهای همان بند و دست نشانده‌های آنها فریاد می‌کنند: "مرتضی فرزند جواد."

اما بند دل ما پاره شد.

بعضی شروع کردند به جمع کردن اثاثاش.

بعد از چند ثانیه یکی از ما پرسید: "با اثاثه؟"

آن‌وقت در جواب گفته شد. "نه، برای محکمه".

می‌رفت که بمیرد. حتما" او را به‌دار خواهند زد. شاید دم در زندان مارگریتا ایستاده است و قبل از مردن یکبار دیگر همدیگر را خواهند دید.

به وجود آمده یا از زبانهای دیگر به قرض گرفته شده‌اند که در فارسی قدیم وجود نداشته‌اند. مثلاً "پسوندهای "ـ چی" و "ـ بندی" که در کلمات "درشکه‌چی"، "پست‌چی"، "طبقه‌بندی"، "درجه‌بندی" و غیره به‌کار رفته‌اند در زبان فارسی قدیم (تا حدود قرن هشتم) دیده نمی‌شوند. ما در بررسی وندهای فارسی معاصر به ذکر وندهایی می‌پردازیم که بارور یا نیمه‌بارورند یا در تعداد قابل ملاحظه‌ای کلمه به‌کار رفته‌اند و یا کلماتی که این وندها در آنها به کار رفته‌اند کثیرالاستعمالند.

از آنجا که در زبان فارسی ساختمان اسمها و صفتها با ساختمان افعال تفاوتهای اساسی دارد در بررسی کلمات مشتق و مرکب از این دو دسته به طور جداگانه بحث می‌کنیم. از ساختمان اعداد و حروف اضافه و پیوندها قبلاً" در مباحث مربوط به آنها بحث شده است.

<u>تمرین</u>

زیر انواع کلمات مشتق و مرکّب در متن زیر خط بکشید:

دیروز صبح او را بردند. دو روز است که او را برده‌اند، از دیروز صبح تا به حال آهنگهای "رقص مرگ" در گوش من صدا می‌کند. مرتضی دست رجبعلی را گرفته، در نیمه شب از قبر بیرون می‌آیند، مرده‌ٔ دیگری با قلم دست دختری روی جمجمه‌ٔ جوانی آهنگهای مهیب "رقص مرگ" را می‌نوازد، قبرها دهن باز می‌کنند. استخوان‌بندیها از گور بیرون می‌آیند و دسته‌جمعی سرود مرگ را می‌خوانند و پای می‌کوبند. مارگریتا با صورت تیرکشیده‌اش، اما زنده تماشا می‌کند، او فقط می‌خواهد مرتضی را از این رقص دسته جمعی بیرون بکشد...

دیروز او را بردند، از میان ما او را بردند. کسی را که سه ماه آزگار شب و روز با او بودیم، با او هم‌غذا بودیم، کسی را که با ما دعوا کرده، بعد آشتی کرده بود، کسی را که به او توهین کرده و بعد از او معذرت خواسته بودیم، کسی را که پیش ما گریه می‌کرد و ما را می‌خنداند، کسی را که هنگام بدبختی شریک درد ما بود و در ناامیدی به ما امید می‌داد. زندانی را از پیش ما زندانبان بردند و به ما هم نگفتند که او را کجا بردند. اما من خوب می‌دانم که او را کجا بردند. بردند بکشندش. محکوم به مرگ بود.

مرتضی دیگر نیست. مرتضی در رقص مردگان که هرشب نیمه شب تا بانگ خروس در گورستانها ولوله می‌اندازد، شرکت می‌کند. آخرین ساعتی که در آزادی بوده جلو چشم من مجسم است. او را می‌بینم، صدایش را می‌شنوم که فریاد می‌کند:

"مارگریتا، مارگریتا. به هیچ کس نگویی، به هیچ کس..."

من در این چندساله زندگی در زندان — زندگی نه، زنده‌به‌گوری — من در این چند ساله زنده‌به‌گوری زیاد نامزد مرگ دیده‌ام. دیده‌ام که چگونه در موقع ابلاغ حکم دادگاه رنگشان پریده، زانوهایشان سست شده و نزدیک بوده است که همان‌جا جان از تنشان در رود، امّا این حالت یک ثانیه بیشتر طول نکشیده و فوری امید جای آن را گرفته است، امید به نقض فرمان،

امید به عفو، امید به زیرورو شدن تمام دنیا فقط برای نجات آنها، امید به معجزه.

من محکوم به مرگی را دیده‌ام که شب پیش از اجرای فرمان مرد.

من محکوم به مرگی را می‌شناسم که قبل از تیرباران‌شدن صورتش را تراشید، لباسهای قشنگ تنش کرد. از دوستانش خداحافظی کرد، و مردانه رو به مرگ رفت.

من محکوم به مرگی را می‌شناسم که در موقع مردن "زنده‌باد ایران" بر زبان داشت.

اما هیچ کدام از آنها را من به این نزدیکی نمی‌شناختم. بسیاری از آنها را دیده‌بودم. هیچ یک را از میان ما نبردند، آن‌طوری که گوسفندی را از میان گله‌ای برای کشتارگاه برمی‌گزینند.

دیروز صبح ساعت هفت و نیم او را صدا زدند. همان نظافت‌چی پیرمرد با صدای رسا فریاد می‌کند. دماغش را فنی می‌کشد به بالا و داد می‌زند: "مرتضی فرزند جواد. بیا آقا" قاف الف قاف آقا را زمانی می‌کشد و ابداً" برایش فرقی نمی‌کند که این مرتضی فرزند جواد را به حبس مجرد می‌برند که دق کشش کنند، به مرخصی می‌برند، می‌خواهند شلاقش بزنند، می‌خواهند زجرش بدهند، عفوش کنند، به تبعید بفرستند، پای دار ببرند یا تیرباران کنند. برای او هیچ فرقی نمی‌کند. او فقط فریاد می‌زند "مرتضی، فرزند جواد. بیا آقا" و فوری پس از آن چندین نفر دیگر من‌جمله پاسبان بند شش و نظافتچیهای همان بند و دست نشانده‌های آنها فریاد می‌کنند: "مرتضی فرزند جواد."

اما بند دل ما پاره شد.

بعضی شروع کردند به جمع کردن اثاثش.

بعد از چند ثانیه یکی از ما پرسید: "با اثاثه؟"

آن‌وقت در جواب گفته شد. "نه، برای محکمه".

می‌رفت که بمیرد. حتماً" او را به‌دار خواهند زد. شاید دم در زندان مارگریتا ایستاده است و قبل از مردن یکبار دیگر همدیگر را خواهند دید.

به وجود آمده یا از زبانهای دیگر به قرض گرفته شده‌اند که در فارسی قدیم وجود نداشته‌اند، مثلاً" پسوندهای " ـ چی" و " ـ بندی " که در کلمات " درشکه‌چی " ، " پست‌چی " ، "طبقه‌بندی" ، "درجه‌بندی" و غیره به‌کار رفته‌اند در زبان‌فارسی‌قدیم (تا حدود قرن هشتم) دیده نمی‌شوند . ما در بررسی وندهای فارسی‌معاصر به ذکر وندهایی می‌پردازیم که یا زور یا نیمه‌بارورند یا در صداد قابل‌ملاحظه‌ای کلمه به‌کار رفته‌اند و یا کلماتی که این وندها در آنها به کار رفته‌اند کثیرالاستعمالند .

از آنجا که در زبان‌فارسی ساختمان اسمها و صفتها با ساختمان افعال تفاوتهای اساسی دارد دربررسی کلمات‌مشتق و مرکب از این دو دسته به طور جداگانه‌بحث می‌کنیم . ازساختمان اعداد و حروف اضافه و پیوندها قبلاً" در مباحث مربوط به آنها بحث شده است .

تمرین

زیر انواع کلمات مشتق و مرکّب در متن زیر خط بکشید :

دیروز صبح او را بردند . دو روز است که او را برده‌اند ،ازدیروز صبح تابه‌حال آهنگهای " رقص مرگ" در گوش من صدا می‌کند . مرتضی دست رجبعلی را گرفته ، در نیمه شب از قبر بیرون می‌آیند ، مرده‌ٔ دیگری با قلم دست دختری روی جمجمه‌ٔ جوانی آهنگهای مهیب "رقص مرگ"را می‌نوازد ،قبرها دهن باز می‌کنند . استخوان‌بندیها از گور بیرون می‌آیندودسته‌جمعی سرود مرگ‌را می‌خوانند و پای می‌کوبند . مارگریتا با صورت‌تیرکشیده‌اش ،اما زنده تماشامی‌کند، او فقط می‌خواهد مرتضی را از این رقص دسته جمعی بیرون بکشد . . .

دیروز او را بردند ، از میان ما او را بردند . کسی را که سه ماه آزگار شب و روز با او بودیم ، با او هم‌غذا بودیم ، کسی را که با ما دعوا کرده ، بعد آشتی کرده بود ، کسی را که او توهین کرده و بعد از او معذرت خواسته بودیم ، کسی را که پیش ما گریه می‌کرد و ما را می‌خنداند ، کسی را که هنگام بدبختی شریک درد ما بود و در ناامیدی به ما امید می‌داد . زندانی‌را از پیش ما زندانبان‌بردند و به ماهم‌نگفتندکه او را کجا بردند . اما من‌خوب‌می‌دانم که او را کجا بردند . بردند بکشندش . محکوم به مرگ بود .

مرتضی دیگر نیست . مرتضی در رقص مردگان که هرشب نیمه شب تا بانگ خروس در گورستانها ولوله می‌اندازد ، شرکت می‌کند . آخرین ساعتی که در آزادی بوده جلو چشم من مجسّم است . او را می‌بینم ، صدایش را می‌شنوم که فریاد می‌کند :

" مارگریتا ، مارگریتا . به هیچ کس نگویی ، به هیچ کس . . . "

من در این چندساله زندگی در زندان ـ زندگی نه ، زنده‌بگوری ـ من در این چند ساله زنده‌بگوری زیاد نامزد مرگ دیده‌ام . دیده‌ام که چگونه در موقع ابلاغ حکم دادگاه رنگشان پریده ، زانوهایشان سست شده و نزدیک بوده است که همان‌جا جان از تنشان در رود ، امّا این حالت یک ثانیه بیشتر طول نکشیده و فوری امید جای آن را گرفته است ، امید به نقض فرمان ،

امید به عفو ، امید به زیرورو شدن تمام دنیا فقط برای نجات آنها ، امید به معجزه .

من محکوم به مرگی را دیده‌ام که شب پیش از اجرای فرمان مرد .

من محکوم به مرگی را می‌شناسم که قبل از تیرباران‌شدن صورتش را تراشید ، لباسهای قشنگ تنش کرد . از دوستانش خداحافظی کرد ، و مردانه روبه‌مرگ رفت .

من محکوم به‌مرگی را می‌شناسم که در موقع مردن " زنده‌باد ایران " بر زبان داشت .

اما هیچ کدام از آنها را من به‌این نزدیکی‌نمی‌شناختم . بسیاری از آنها را دیده‌بودم . هیچ یک رااز میان‌ما نبردند ،آن‌طوری که گوسفندی‌را از میان‌گله‌ای برای کشتارگاه برمی‌گزینند.

دیروز صبح ساعت هفت و نیم او را صدا زدند . همان نظافت‌چی پیرمرد باصدای رسا فریاد می‌کند . دماغش را فنی‌می‌کشد به بالا و داد می‌زند : " مرتضی فرزند جواد . بیا آقا" قاف الف قاف آقارازمانی می‌کشد و ابدا " برایش فرقی نمی‌کند که این مرتضی فرزند جواد را به حبس مجرد می‌برند که دق کشش کنند ، به مرخصی می‌برند ، می‌خواهند شلاقش بزنند ، می‌خواهند زجرش بدهند ، عفوش کنند ، به تبعید بفرستند ، پای دار ببرند یا تیرباران‌کنند. برای او هیچ فرقی نمی‌کند . او فقط فریاد می‌زند " مرتضی ، فرزند جواد . بیا آقا " و فوری‌پس از آن چندین‌نفر دیگر من‌جمله پاسبان بند شش و نظافتچیهای همان بند و دست نشانده‌های آنها فریاد می‌کنند : " مرتضی فرزند جواد . "

اما بند‌دل ما پاره شد .

بعضی شروع کردند به جمع کردن اثاثش .

بعد از چند ثانیه یکی از ما پرسید : " با اثاثه ؟"

آن‌وقت در جواب گفته شد . " نه ، برای محکمه" .

می‌رفت که بمیرد . حتما " او را به‌دار خواهند زد . شاید دم در زندان مارگریتاایستاده است و قبل از مردن یکبار دیگر همدیگر را خواهند دید .

اسمها و صفتهای مشتق

الف ـ پیشوندها

گفتیم کهتعداد پیشوندهای فارسی معاصر بسیار محدود است . تنها پیشوندهایی که در فارسی معاصر به کار می‌روند عبارت‌اند از :

یک ـ " نا ـ " ـ این پیشوند به اسمها وصفات می‌چسبد و از آنها صفت و گاهی اسم منفی می‌سازد : " ناپاک " ، "نادرست " ، " نا شکیبا " ، " نا معلوم " ، " نا مناسب " ، " نا محرم " ، " نامنظم " ، " ناهماهنگ " ، " ناکس " ، " نادرویش " ، ناحساب " ، "ناراحتی " .

پایهٔ بعضی از کلماتی که با " نا ـ " ساخته شده‌اند مادهٔ مضارع فعل است : " نارس " ، "ناشناس" ، "نایاب" ، "نادان" ، "ناتوان" ، "ناروا" ، "ناگوار" . بعضی از این کلمات بمنزلهٔ صفت فاعلی منفی‌اند مانند " نادان " که منفی " دانا " است یا " ناتوان " که منفی "توانا " است . همچنین " نازا " و " ناگوار " منفی " گوارا " یا " گوارنده " و " زایا " یا " زاینده "اند که در هرحال معنی فاعلی دارند . " نارس " نیز به معنی " نارسیده " است که معنی فاعلی دارد اما " ناشناس " به معنی " ناشناخته " است که معنی مفعولی دارد . " نایاب " به معنی " نایافتنی " یا " آنچه دیر بیابند " است .

در کلمهٔ " نابود " ، پایه ، مادهٔ ماضی یا اسم مفعول مرخم است . در " ناشایست "نیز پایه اسم مفعول مرخم در معنی صفتی است . "ناچار " مخفف " ناچاره "یعنی "بدون چاره "است در کلمات زیر نیز "نا ـ " معنی فقدان و عدم دارندگی را می‌رساند و معادل " بی " است : "ناکام " ، "نامید " ، " ناسپاس " ، " ناشکر " ، " ناگزیر " ، " نافرمان " .

در پاره‌ای از کلمات ساخته شده با " نا ـ " پایه در فارسی امروز دارای معنی نیست مانند " ناتو " و " نارو " و یا اینکه معنی کلمه با معنی منفی آن متفاوت است مانند " ناچیز " ، " ناغافل " ، " ناکار " و " نابکار " .

" نا ـ " گاهی با مصدرها نیز همراه می‌آید و آنها را منفی می‌کند : " ناگفتن " ، " نایافتن " .

در کلمات زیر ، کلمه‌ای که با " نا ـ " همراه آمده با " ـ ی " نسبت نیز همراه شده : " نابرادری " ، " نامادری " ، " ناپدری " و " ناخواهری " .

این پیشوند نسبتا " بارور است .

دو ـ پیشوند " نه ـ " ـ این پیشوند به مادهٔ مضارع بعضی افعال می‌چسبد و از آنها

صفتهای فاعلی منفی می‌سازد : " نفهم " ، " نچسب " ، " نرو " ، "نخواه" ، "نجوش" ، " نخور " ، " ندار " در کلمهٔ " ندید " پایه‌مادهٔ ماضی یا اسم مفعول است .

گاهی نیز به اسم مفعولها و مصادر و صفتهای مشتق از مصدر با پسوند " ـی " می‌چسبد و آنها را منفی می‌سازد : "نشناخته " ، " ندانسته " ، "نخواسته" ، " ندیده " ، " نسنجیده " ، " نخواندن " ، " نخواستن " ، " نخواستنی " ، " نخواندنی "[1] .

استعمال " نه ـ " درالحاق به مصادر و اسم مفعولها قیاسی است .

سه ـ پیشوند " هم ـ " ـ این پیشوند به اسمها می‌چسبد و از آن صفتهایی می‌سازد که دلالت بر اشتراک در داشتن صفت یا چیزی می‌کنند که پایه بر آن دلالت دارد : "همخانه" ، " همکلاس " ، " همدرس " ، " هموطن " ، " همعقیده " ، " هماهنگ " .

گاهی کلماتی که با "هم ـ " ساخته شده‌اند دارای پسوند "ـ ی" نسبت‌اند : " همشهری " ، " همولایتی " ، " همکلاسی " ، " هم‌مدرسه‌ای " ، " هم‌محله‌ای " .

دو کلمهٔ " همشیره " و " همخوابه " با پسوند " ـه " همراه آمده‌اند .

ب ـ پسوندها

بعضی از پسوندهایی که درکلمات فارسی معاصر دیده می‌شوند و اسم می‌سازند عبارتند از :

یک ـ پسوند "ـ ی " (i = –) ـ این پسوند که بعضی آن را یای مصدری یا پسوندحاصل مصدر یا پسوند اسم مصدر نامیده‌اند به اسمها و صفتها می‌چسبد و از آنها اسم معنی یا اسمی که مفید معنی حالت است و اسم عمل یعنی اسمی که دلالت بر عملی می‌کند می‌سازد : "مرد" ← " مردی " ، " خوب " ← " خوبی " .

این پسوند یکی از بارورترین پسوندهای فارسی معاصر و مورداستعمال آن بقرار زیراست :

I ـ به اسم و صفت ملحق می‌شود و اسم معنی و اسم عمل می‌سازد : "زرنگ" ← "زرنگی" ، " زیبا " ← " زیبایی " ، " درست " ← " درستی " ، " داماد " ← " دامادی " ، " عروس " ← " عروسی " ، " مهمان " ← " مهمانی " .

"ـ ی " دراین مورد به همهٔ صفات می‌تواند ملحق شود اما به همهٔ اسمها ملحق نمی‌گردد . مثلا " به کلمات " خانه " ، " روز " ، " کتاب " و غیره نمی‌چسبد یا اگر بچسبد بسیار نادر است .

در الحاق به کلماتی که به "ـ ـه" (e = – یا a –) ختم شده‌اند ، "ـ ی " به صورت "ـ گی " در می‌آید : " بندگی " ، " آلودگی " ، " مردانگی " ، "جملگی " ، " پیوستگی " .

II ـ به اسمها و صفتهایی که عمل و شغل و حرفه را می‌رسانند ملحق می‌شود و اسم عمل یا عمل مربوط به آن شغل را می‌رساند : "بقال " ← " بقالی " ، " نجار " ← "نجاری " ، "کتابفروش " ← "کتابفروشی " ، "کوزه‌گر " ← "کوزه‌گری " ، " آب حوض‌کش " ← "آب‌حوض‌کشی " .

---

[1] ـ این پسوند مانند پیشوند " بـ " در کلمات " بخور " ، " بزن " ، " برو " وغیره که معنی فاعلی دارند مربوط به کلمات مشتق از فعل است .

بعضی از کلمات فوق در معنی محل حرفه‌ای که پایه برآن دلالت دارد به‌کار می‌روند: "بقالی" یعنی " دکان بقالی ".

" ـ ی " گاهی در ساختمان اسم عملهایی به‌کار می‌رود که پایهٔ آنها مرکب یا مشتق است. توضیح این مطلب آن که در بعضی اسم عملهایی که با "ـ ی" ساخته شده‌اند، پایه به تنهایی مورد استعمال ندارد. پایهٔ این گونه اسم‌عملها همیشه بیش از یک جزء دارد و یک جزء آن که معمولاً "جزء دوم است مشتق از فعل است یا دلالت بر یک عمل فعلی می‌کند. مثلاً " در کلمات "سربازگیری" ، "خودکشی" ، "اتوشویی" ، "اسم‌نویسی" ، " غوررسی " ، " ناخدمتی " " نارضایی " ، " نارفاقتی " و غیره پس از حذف "ـ ی " ، اجزای " سربازگیر " ، " خودکش " " اتوشو " ، " اسم‌نویس " و غیره باقی می‌مانند که در زبان معاصر استعمال ندارند[1] .

در پنج کلمهٔ اول که مرکبند جزء دوم پایه مشتق از فعل است و در سه کلمهٔ دوم که مشتق‌اند پایه مصدر عربی است . در تمام این کلمات سه‌جزءِ کلمه یعنی اسم و مادهٔ فعلی و " ـ ی " در پنج‌کلمهٔ اول یا پیشوند و مصدرعربی و "ـ ی" در سه‌کلمهٔ آخر در یک زمان باهم ترکیب می‌گردند و اسم عمل می‌سازند. به‌بیان‌دیگر "ـ ی" در این‌گونه کلمات استقلال‌عمل ندارد و به تنهایی نمی‌تواند به پایهٔ خود ملحق شود و اسم عمل بسازد :

"ـ ی" گاهی به پاره‌ای از کلمات که خود اسم عملند نیز ملحق می‌گردد : "دست‌بوس" ← "دست‌بوسی" ، " گوشمال " ← " گوشمالی " ، "بهبود" " ← بهبودی " . الحاق این پسوند به مصدرهای عربی را نیز می‌توان از این مقوله دانست : " قحط " ← "قحطی" ، " قبول " ← " قبولی " ، "زیادت" ← "زیادتی" و غیره .

دو ـ "ـ ی" نسبت که اصلاً "به اسم ملحق می‌شود و صفت می‌سازد ، در الحاق به اعداد ترتیبی مختوم به " ـُم " اسمهایی می‌سازد که ترتیب و ردیف و درجه را نشان می‌دهند : " یکمی " ، " دومی " ، " چندمی " .

گاهی نیز به بعضی صفتها ملحق می‌شود و اسم می‌سازد : " سرازیر " ← " سرازیری " .

سه ـ "ـ گری" ـ این پسوند به صفت می‌چسبد و از آن اسم‌عمل یا اسم‌مصدر و اسم‌حالت می‌سازد . استعمال "ـ گری" نسبتاً محدود است : "وحشیگری" ، " لاابالیگری" ، " بهائیگری" ، " شیعیگری" ، " میانجیگری " ، " بیمزگی " ، " موذی‌گری " ، "یاغیگری" .

چهار ـ " ـ یّت " ـ این پسوند نیز در تعدادی از کلمات برای ساختن اسم معنی به‌کار می‌رود .

" ـ یّت " به اسمها و صفات می‌چسبد: "مسئولیت " ، " مالکیت " ، " انسانیت " ، "مرغوبیت" " صلاحیت[2] " . به پاره‌ای از کلمات فارسی نیز در زبان گفتار ملحق می‌شود : " خوبیت " ، " دوئیت " ، " زنیّت " ، " شهریّت " ، " ضدیت " ، " عکسیت " ، " یهودیت " .

۱ـ همچنین در کلمات " نامگذاری " ، " مسافربری " ، و غیره .

۲ـ " صلاحیت " در عربی خود مصدر است و بدون تشدید استعمال می‌شود .

بعضی از کلماتی که با " ـ یّت " ساخته شده‌اند به صورت اسم در آمده‌اند : "خاصیت" ، " مأموریّت " ، " شخصیّت " ، "کمیّت" ، " جمعیّت " ، " اکثریّت " ، " موقعیّت " ، " طیّنت " ، " وضعیت " و غیره .

در پاره‌ای از کلمات فوق پایه به تنهایی به کار نمی‌رود یا به معنای دیگری است : " ماهیت " ، " خاصیت " ، " صلاحیت " .

پنج ـ " ـ سار " ـ این پسوند به مادهٔ ماضی بعضی از فعلها می‌چسبد و از آنها اسم‌مصدر یا اسم عمل می‌سازد : " کشتار " ، " رفتار " ، " گفتار " ، " نوشتار " ، " کردار "[1] .

کلمات " خریدار " و " پرستار " معنی فاعلی و کلمهٔ " گرفتار " معنی مفعولی دارند . این پسوند در فارسی معاصر پسوندی تقریباً " مرده است .

تمرین

در جمله‌های زیر پیشوندها و پسوندها را معین کنید و مشخص کنید که کدام یک از کلمات ساخته شده با آنها اسم و کدام یک صفت است :

فعّالیّت و پیشرفت نتیجهٔ رقابت است .. فداکاری انسـان را از حیوان ممتـاز می‌کند . خوشبختی در مبارزه و تسلط بر هوای نفس است . ناسروده در جهان نغمه‌ای نیست اما هرسری آوایی دارد . بی‌ادب با هزار کس تنهاست . فرومایگی عیبی است که با مکنت و مقام پوشیده نمی‌شود . غالباً " از نادانی وحشتی نداریم ، از اینکه ما را نادان بدانند می‌ترسیم . با نادانان همنشین شدن دردناکتر از نادان بودن است . گفتار باید با کردار همراه باشد . در ناامیدی نیز باید به چاره‌گری پرداخت .

۱ـ برای خصوصیات نحوی اسم مصدرها به دستور سال دوم رجوع شود .

پسوندها (بقیه)

شش ـ " ـ ـِش " ـ این پسوند به مادهٔ مضارع بعضی افعال می‌چسبد و از آنها اسم مصدر و اسم‌معنی می‌سازد : کوشش " ، " بینش " ، " گزینش " ، " نگرش " ، " آسایش " ، " ستایش " ، " کنش " ، " گویش " .

پاره‌ای از کلمات ساخته شده با این پسوند دیگر اسم معنی نیستند و بر ملموسات دلالت می‌کنند : " خورش " ، " پوشش " . این پسوند نیز دیگر در فارسی معاصر بارور نیست .

هفت ـ " ـ بندی " ـ این پسوند در فارسی معاصر به بعضی اسمها می‌چسبد و از آنها اسم عمل می‌سازد : " طبقه‌بندی " ، " جدول‌بندی " ، " صورت‌بندی " ، " جبهه‌بندی " ، " درجه‌بندی " .

هشت ـ " ـ مان " ـ این پسوند در دو کلمهٔ زیر به مادهٔ مضارع افعال چسبیده و اسم عمل و اسم حالت ساخته است : " زایمان " ، " چایمان " .

کلمات " سازمان " و " ساختمان " که در زمانهای اخیر ساخته‌شده‌اند اسم‌اند نه اسم عمل . در کلمهٔ " ساختمان " پسوند به مادهٔ ماضی چسبیده است[1] .

نه ـ " ـ ان " ـ این پسوند به بعضی اسمها و بخصوص به اسمهای مرکبی که جزءِ دوم آنها مادهٔ مضارع است می‌چسبد و اسم عمل می‌سازد . " ـ ان " در بعضی از این اسمها معنی " جشن و مراسم " می‌دهد : " گوسفندکشان " ، " شیرینی‌خوران " ، " بلهبران " ، " آشتی‌کنان " ، " پلوپزان " ، " سینه‌زنان " .

ده ـ پسوند " ـ ه " (e= ـ یا a ـ) ـ این پسوند به مادهٔ مضارع می‌چسبد و اسم مصدر یا اسم عمل می‌سازد : " ناله " ، " خنده " ، " گریه " ، " مویه " ، " لرزه " ، " بوسه " ، " اندیشه " ، " ستیزه " بعضی از این کلمات اسمند نه اسم مصدر .

در کلمه " انگیزه " این پسوند معنی فاعلی دارد . جزءِ دوم سه کلمهٔ " دلشوره " ، " دلسوزه " و " پاشویه (پاشوره) " که با این پسوند ساخته شده‌اند بتنهایی به‌کار نمی‌روند .

یازده ـ " ـ کار " ـ این پسوند بـه اسم می‌چسبد و از آن اسمهـای دال بر کنندگی می‌سازد . بعضی از این اسمها استعمال صفتی نیز دارند : " جنایتکار " ، " خیانتکار " ، " گناهکار " ، " خرابکار " ، " ستمکار " ، " زیان‌کار " ، " محافظه‌کار " ، " مقاطعه‌کار " ، " ورزش‌کار " ، " ملاحظه‌کار " ،

---

[1] ـ در فارسی‌قدیم " دوختمان " نیز بهمین صورت از مادهٔ ماضی ساخته شده است .

" جفاکار " ، " توبه‌کار " ، " مددکار " . در کلیّهٔ این کلمات " ـ کار " معادل " کننده " است اما در کلمات " تبه‌کار " ، " سوارکار " ، " طلب‌کار " ، " بدهکار " و " بستانکار " " ـ کار " بمعنی " کننده " به‌کار نرفته است . در دو کلمهٔ " بدهکار " و " بستانکار " مادهٔ کلمه اسم فاعل است[1] .

این پسوند نسبتا " بارور است .

دوازده ـ " ـ گر " ـ این پسوند به اسم و اسم مصدر می‌چسبد و معنی کنندگی می‌دهد و بیشتر صفت شغلی می‌سازد . کلمات ساخته شده با این پسوند گاهی صفت‌اند : " آهنگر " ، " مسگر " ، " درودگر " ، " زرگر " ، " صورتگر " ، " کوزه‌گر " ، " آرایشگر " ، " اخلالگر " ، " رفتگر " ، " کارگر " ، " ستایشگر " ، " توانگر " .

" گر " گاهی به صفات می‌چسبد و صفت می‌سازد : " نمایانگر " ، " ویرانگر " ، " روشنگر " . در دو کلمهٔ اخیر " ـ گر " معادل " کننده " است و ظاهرا " بجای این کلمه بکار رفته است .

این پسوند نسبتا " بارور است .

سیزده ـ " ـ گار " به مادهٔ ماضی و مضارع بعضی افعال می‌چسبد و معنی کنندگی می‌دهد : " ماندگار " ، " خواستگار " ، " آفریدگار " ، " رستگار " ، " سازگار " ، " آموزگار " .

بعضی از این کلمات اسم و بعضی صفت‌اند .

در فارسی معاصر با این پسوند دیگر کلمهٔ جدیدی ساخته نمی‌شود .

چهارده ـ " ـ چی " ـ این پسوند به اسم می‌چسبد و اسمهای مفید معنی شغل و تصدی می‌سازد : " قهوه‌چی " ، " گاری‌چی " ، " درشکه‌چی " ، " معدن‌چی " ، " پست‌چی " ، " تلفن‌چی " . در دو کلمهٔ " تماشاچی " و " هوچی " ، " ـ چی " کنندگی را نشان می‌دهد .

در بعضی موارد " ـ چی " صرفا " نسبت را می‌رساند : " تهرانچی " ، " کاشانچی " ، " پهلوی‌چی " ، " مطبوعات‌چی " .

این پسوند نسبتا " بارور است .

پانزده ـ " ـ بان " ـ این پسوند به اسم می‌چسبد و محافظت را می‌رساند . کلماتی که با این پسوند ساخته می‌شوند اسم‌اند و شغل و تصدی را نشان می‌دهند : " باغبان " ، " دربان " ، " نگهبان " ، " پاسبان " ، " آسیابان " ، " شتربان " ، " کشتی‌بان " ، " گرمابه‌بان " ، " مرزبان " .

در کلمات زیر " ـ بان " صرفا " به معنی محافظ است : " سایبان " ، " بادبان " .

پایه‌کلمات زیر به‌تنهایی بکار نمی‌رود یا معنی آن در صورتی‌که تنها بکار رود با معنی آن در ترکیب با " ـ بان " متفاوت است : " ساربان " ، " شبان " ، " خلبان " ، " دژبان " ،

---

[1] ـ دوم شخص فعل امر بعضی افعال در معنی اسم فاعل بکار می‌رود : " برو " بمعنی " رونده " ، " بزن " بمعنی " زننده " . در این کلمات بر خلاف فعل امر، تکیهٔ کلمه روی هجای آخر است .

"گروهبان".
این پسوند نسبتاً" بارور است.

شانزده – "ـ دان" – این پسوند به اسمها می‌چسبد و ظرفیت را می‌رساند: "نمکدان"، "سنگدان"، "قلمدان"، "شمعدان"، "چینه‌دان"، "گلدان"، "زهدان"، "سرمه‌دان"، "تخمدان".

در کلمهٔ "ناودان" و "خاندان" امروز بسیط محسوب می‌گردند. در کلمهٔ "زنخدان"، "ـ دان" زائد به‌نظر می‌رسد.

گاهی به بعضی کلمات ساخته شده با "ـ دان" پسوند نسبت "ـ ی" نیز اضافه می‌شود: "مرغدانی"، "آشغال‌دانی"، "خاکروبه‌دانی"، "هیزم‌دانی"، "علف‌دانی"، "هل‌دانی" ("هولدانی")، "سولدانی". این کلمات دلالت بر مکان غیر منقول می‌کنند.

کلمهٔ "ناندانی" مجازاً به معنی ممرّ عایدی است.

این پسوند نسبتاً" بارور است.

هفده – "ـِستان" – این پسوند دلالت بر محل و جا می‌کند و به اسم می‌چسبد: "گلستان"، "نخلستان"، "قلمستان"، "سروستان"، "توتستان"، "بیمارستان"، "تیمارستان"، "گورستان"، "هنرستان"، "کودکستان".

"ـِستان" به اسمهای اقوام می‌چسبد و معنی ناحیه و کشور و منطقه می‌دهد: "کردستان"، "خوزستان"، "بلوچستان"، "ترکستان"، "مجارستان"، "لهستان"، "بلغارستان"، "عربستان"، "هندوستان".

کلمهٔ "فرنگستان" مرکب از "فرنگ" است که در قدیم به معنی "فرنگی" و "فرنگی‌ها" بکار می‌رفته.

کلمات "تابستان" و "زمستان" و "دبستان" و "شبستان" امروز بسیط محسوب می‌گردند. پایهٔ کلمات "فرهنگستان"، "دبیرستان"، "شهرستان" و "دهستان" در صورتی که تنها استعمال شوند معنی دیگری دارند.

این پسوند نسبتاً" بارور است.

هجده – "ـ گاه" – این پسوند به اسم و اسم مصدر می‌چسبد و اسمهای دال بر مکان می‌سازد: "کارگاه"، "خوابگاه"، "پرورشگاه"، "دانشگاه"، "زایشگاه"، "دیدگاه"، "آرامگاه"، "لشکرگاه"، "پایگاه"، "گذرگاه"، "پاسگاه"، "ایستگاه".

در بعضی موارد نیز زمان را نشان می‌دهد: "صبحگاه"، "شامگاه"، "دیرگاه"، "سحرگاه".

کلمات "دستگاه"، "بنگاه"، و "بارگاه" امروز بسیط شمرده می‌شوند. "ـ گاه" در کلمهٔ "جایگاه" زائد به نظر می‌رسد.

استعمال "گاه" در معنی مکانی کاملاً" بارور است.

نوزده – "ـ زار" – این پسوند به اسم می‌چسبد و اسمهای مفید معنی مکان می‌سازد:

"کشتزار"، "لاله‌زار"، "چمنزار"، "مرغزار"، "گندمزار"، "نمکزار"، "لجنزار"، "علفزار"، "یونجه‌زار"، "بنفشه‌زار"، "شنزار"، "ریگزار".

بیست – "ـیّه" – این پسوند به اسم می‌چسبد و اسم مکان می‌سازد: "اوقیانوسیه"، "ترکیه"، "روسیّه"، "مجیدیّه"، "داودیّه"، "محمودیّه"، "امیریّه".

"ـیّه" در این معنی نسبتاً" بارور است.

گاهی نیز اسم می‌سازد: "هجویّه"، "پندیّه"، "خمریّه"، "مدحیّه"، "لامیّه"، "نظمیّه"، "عدلیّه"، "مالیّه".

بعضی کلمات ساخته‌شده با "ـیّه" صفت‌اند: "اولیّه"، "نقلیّه"، "ثبوتیّه" (صفات)، "دفاعیّه" (خطابه)، "خیریّه" (مؤسسه).

بیست‌ویک – پسوند "ـَک" – به اسم می‌چسبد و بر یکی از معانی زیر دلالت می‌کند:

۱– به اسم می‌چسبد و معنی عطوفت و مهربانی از آن فهمیده می‌شود: "پسرک"، "دخترک"، "طفلک"، "فرزندک". در این مورد "ـَک" متضمّن معنی کوچکی نیز هست زیرا فرزندان هیچ‌گاه پدر و مادر خود را "پدرک" و "مادرک" نمی‌گویند[۱]. استعمال "ـَک" در این مورد محدود است.

۲– تصغیر و بی‌اهمیت‌بودن را می‌رساند: "اتاقک"، "شهرک"، "مرغک"، "باغک"، "چاهک"، "جوانک".

"ـَک" به این معنی می‌تواند قیاساً بکار رود.

۳– برای تحقیر به‌کار می‌رود: "مردک"، "زنک"، "خرک"، "روبهک".

۴– تشبیه و نسبت را می‌رساند و از اسم اسم می‌سازد: "پشمک"، "پستانک"، "چنگک"، "مخملک"، "آدمک"، "عروسک"، "عینک"، "سمعک"، "غوزک"، "صورتک"، "موشک".

این استعمال پسوند "ـَک" نسبتاً" قیاسی است.

"ـَک" گاهی نیز به صفات می‌چسبد و اسمهایی که دارای آن صفتند می‌سازد: "زردک"، "سرخک"، "سفیدک".

گاهی به اسم و یکی از وابسته‌های آن (عدد، صفت، مضاف‌الیه و غیره) می‌چسبد و اسم می‌سازد: "ترمتیزک"، "نی‌لبک"، "خرماخرک"، "پنج‌پایک".

گاهی نیز به صفات مرکب در نقش قیدی می‌پیوندد و قید می‌سازد: "خوش‌خوشک"، "نم‌نمک". به اسم صوت می‌چسبد و اسم می‌سازد: "سوتک"، "سوت‌سوتک".

و بالاخره به مادهٔ فعل می‌چسبد و اسم می‌سازد: "غلتک"، "رورَوَک".

بیست و دو – "ـ چه" – این پسوند تصغیر را می‌رساند: "درختچه"، "کتابچه"، "بازارچه"، "پسرچه"، "دریاچه"، "قالیچه"، "صندوقچه"، "ناوچه".

۱– اما در قدیم "بابک" و "مامک" به کار رفته است.

کلمات "غنچه" ، "پارچه" ، "کوچه" ، "کلوچه" و "طاقچه" امروز بسیط شمرده می‌شوند .
در کلمهٔ "کمانچه" نیز دیگر معنی تصغیر وجود ندارد .
در کلمات "اجاره نامچه" و "قباله نامچه" و "قصبچه" و "بازیچه" نیز "ـ چه" تصغیر را نشان نمی‌دهد .
این پسوند نسبتاً "بارور" است .

<u>تمرین</u>

در جمله‌های زیر اولاً "پسوندها را معین و ثانیاً "کلمات مشتق را که پایهٔ آنها از اسم وفعل گرفته شده مشخص کنید .

آسایش واقعی به ثروت بسته نیست . یک ضرب‌المثل فارسی می‌گوید : کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد . این همه جنگ و ستیزه که در میان گروههای مردمان وجود دارد از بی‌فرهنگی است. گله‌بانی که در پاسداری گله نکوشد شریک گرگ است . پیش ستمگران به‌دادخواهی نباید رفت. هر ظلم ظلمی دیگر و هر کشتار کشتاری دیگر به‌دنبال می‌آورد . دانشگاه واقعی جایی است که علم را باعمل بیاموزند. آنکه در خانه ،صلح و آرامش دارد درجنگ زندگی پیروز است . دوستی با تباه‌کاران شرکت درعمل ایشان است. توانگری به خرد است . آنکه از آموزگار زندگی نیاموزد از هیچ آموزگار نخواهد آموخت. اگر جنگ از میان مردمان رخت بربندد دنیا گلستان خواهد شد . گاهی دوستی کسی را با گلدانی گل می‌توان به دست آورد .

پسوندها (بقیه)

بیست و سه ـ "ـه" (=e– یا a–) ـ این پسوند به اسم می‌چسبدو شباهت یا نسبت را نشان می‌دهد و اسم می‌سازد : "لب" ← "لبه" . "دست" ← "دسته" . "گردن" ← "گردنه" . "زبان" ← "زبانه" . "دهان" ← "دهانه" . "دندان" ← "دندانه" . "تیغ" ← "تیغه" . "دیوار" ← "دیواره" . در کلمات "بهاره" و "پاییزه" این پسوند صفت ساخته است .

گاهی نیز به صفات می‌چسبد : "جوانه" . "زرده" . "سفیده" . "سبزه" . "سپیده" . "سیاهه" . "ریزه" . "تره" . "خشکه" . "همخوابه" . "همشیره" .

گاهی نیز به اعداد می‌چسبد : "پنجه" . "هفته" . "دهه" . "چهله" . "سده" . "هزاره" .

وبالاخره به مادهٔ فعل ملحق می‌شود : "آویزه" . "ماله" . "تابه" . "پیرایه" . "گیره" . "دستگیره" .

در کلمات زیر ظاهراً "ـه" دیگر نقش و معنی خاصی ندارد : "روزن" ← "روزنه" . "میان" ← "میانه" . "کران" ← "کرانه" . "کنار" ← "کناره" . "آشیان" ← "آشیانه" "نشان" ← "نشانه" . "شاخ" ← "شاخه" . "رخسار" ← "رخساره" . "غرق" ← "غرقه" . "زمان" ← "زمانه" . با اینهمه غالباً "مورد استعمال هریک از جفت کلمات فوق متفاوت است .

بیست و چهار ـ "ـَ نده" ـ این پسوند برای ساختن اسم فاعل به مادهٔ مضارع می‌چسبد : "رونده" . "خورنده" . "حمایت کننده" . اسم فاعلها به صورت صفت نیز استعمال می‌شوند : "زن خواننده" . "سال آینده" .

<u>انتقال از مقولهٔ صفت و فعل به مقولهٔ اسم</u> ـ تقریباً "تمام صفات فارسی می‌توانند به‌عنوان اسم نیز به‌کار روند . مثلاً "کلمات "سبز" ، "خوب" و "بزرگ" که اغلب به عنوان صفت بکار می‌روند می‌توانند بصورت اسم نیز استعمال شوند . معمولاً "معنی صفات هنگام انتقال به مقولهٔ اسمی تخصیص پیدا می‌کندوصفتها برای نامیدن اشخاص یا اشیا بکار می‌روند . مثلاً "سبز" بمعنی "رنگ سبز" و "خوب" و "بزرگ" در معنی "شخص خوب" و "شخص بزرگ" استعمال می‌شوند : "سبزروشن" . "خوبان" . "بزرگان" . بدیهی است صفاتی که به اسم بدل می‌شوند می‌توانند در تمام نقشهایی که اسمها در آن بکار می‌روند به کار روندوتمام وابسته‌های

اسمی را نیز بپذیرند. صفتهایی که اسم می‌شوند بعضی از خصوصیات صفتی خود را حفظ می‌کنند. مثلاً "کلمهٔ "بزرگ" در صورت تبدیل به اسم نیز می‌تواند علامت تفضیل بگیرد: "بزرگتران" و یا با قید همراه گردد: "خیلی بزرگترها".

صفاتی را که در نتیجهٔ انتقال از مقولهٔ خود به اسم بدل می‌گردند با کلماتی که مشترک میان مقولهٔ اسم و صفت است نباید اشتباه کرد. در زبان فارسی تعدادی از کلمات خصوصاً "کلمات مرکبی که جزء دوم آنها از فعل گرفته شده و معنی فاعلی دارد مشترک میان مقولهٔ اسم و صفت است. مثلاً "کلمات "زمین‌شناس"، "دانشجو" و "مسلمان" می‌توانند به‌صورت اسم یا به عنوان صفت به‌کار روند بدون اینکه تغییری در معنی آنها ایجاد شود. برای تشخیص اینکه این‌گونه کلمات در کجا اسمند و در کجا صفت باید از ملاکهای صرفی مانند وابسته‌های اسمی و صفتی و ملاکهای نحوی یعنی نقشهای خاص اسم و صفت استفاده کرد.

مادهٔ بسیاری از افعال نیز می‌توانند به‌عنوان اسم به‌کار روند. مثلاً "مادهٔ مضارع فعل "گذشتن" یعنی "گذر" هم به‌شکل اسم‌عمل یا اسم‌مصدر به معنی "عبور" و هم به معنی "محل عبور" به‌کار می‌رود. اسمهایی که از فعل گرفته شده‌اند معمولاً "اَسم مصدر و دارای یکی از صورتهای زیرند:

۱ـ مادهٔ مضارع: "سوز"، "گداز"، "فروش"، "گذر"، "خواب"، "دو"، "پسند"، "چین"، "درو"، "غلت".

۲ـ مادهٔ ماضی: "خرید"، "برد"، "باخت"، "پخت"، "دوخت"، "نشست"، "یافت". ونیز از مادهٔ ماضی افعال پیشوندی: "بازگشت"، "برگشت"، "درآمد"، "برآورد"، "برخورد"، "دریافت"، "برداشت"، "بازدید".

۳ـ از ترکیب دو مادهٔ ماضی: "دادوستد"، "زدوخورد"، "نشست‌وبرخاست"، "دیدو بازدید"، "رفت وآمد (آمدو رفت)"، "گفت و شنید".

۴ـ از ترکیب یک مادهٔ ماضی و یک مادهٔ مضارع: "خریدوفروش"، "زدوبند"، "گرفت وگیر"، "گفت‌وگو (گفتگو)"، "پخت‌وپز"، "جست‌وخیز"، "جست‌وجو (جستجو)".

۵ـ از ترکیب دو مادهٔ مضارع: "گیرودار"، "خواب و خور"، "پرس و جو".

۶ـ از یک مادهٔ ماضی یا مضارع و یک اسم مصدر یا به عکس: "خورد و خوراک"، "مرگ و میر"، "کشت‌وکشتار".

پاره‌ای از کلماتی که بدین طریق از فعل گرفته شده‌اند اسم‌اند نه اسم مصدر: "درآمد"، "در رو". همچنین بعضی از آنها به عنوان جزئی از فعلهای مرکب به‌کار می‌روند: "وادارکردن".

۷ـ پاره‌ای از صورتهای صرف‌شدهٔ فعل خصوصاً "فعل امر نیز دو به دو به‌هم عطف می‌شوند و اسم مصدر می‌سازند: "بگیر و ببند"، "بخور و نمیر"، "بفهمی نفهمی"، "بریز و بپاش"، "برو و بیا"، "بشور و بپوش"، "بساز و بفروش".

پسوندهای زیر برای ساختن صفت از اسم به‌کار می‌روند. این صفتها اغلب استعمال

قیدی و اسمی نیز دارند:

یک ـ "ـ ی "ـ به‌طور کلی نسبت و وابستگی را می‌رساند و به بسیاری از اسمها ملحق می‌شود. معنی خاص آن در الحاق به‌کلمات مختلف متفاوت است، بدین‌گونه:

۱ـ منشاء جغرافیایی و وابستگی نژادی و خویشاوندی را نشان می‌دهد: "تهرانی"، "ایرانی"، "عراقی"، "مصری"، "روستایی"، "شهری"، "احمدی"، "رضایی"، "حسینی".

۲ـ ماده‌ای را که چیزی از آن ساخته شده نشان می‌دهد: "سنگی"، "چوبی"، "مسی"، "سیمی"، "آهنی"، "خشت و گلی".

۳ـ شباهت به‌طور اعم و رنگ به‌طور اخص را نشان می‌دهد: "نارنجی"، "شیری"، "آبی"، "لیمویی"، "قهوه‌ای"، "خاکستری"، "عنابی"، "جوگندمی". گاهی نیز رنگ موقتی یا آلودگی به‌چیزی را نشان می‌دهد: "خاکی": "لباسم خاکی شد"، "رنگی": "دستم رنگی شد"، "شیری": "صورت بچه شیری شد".

۴ـ در الحاق به بعضی اسمها صفت شغلی می‌سازد. این‌گونه صفات به صورت اسم نیز استعمال می‌شوند: "نفتی"، "شیری"، "نانی"، "کبابی"، "جگرکی"، "عروضی"، "نحوی". گاهی نیز مطلق وابستگی و تعلق دائمی را نشان می‌دهد: "تریاکی"، "الکلی"، "بنگی".

۵ـ فاعلیت و دارندگی را نشان می‌دهد: "عینکی"، "کراواتی"، "کلاهی"، "عمامه‌ای"، "فکلی"، "پنج‌دری" (اتاق)، "چشم دردی"، "ادایی"، "موتوری"، "چرخی"، "زخمی"، "سفلیسی"، "رنگی".

۶ـ در الحاق به مصدرها، لزوم و امکان و شایستگی را نشان می‌دهد: "رفتنی"، "خوردنی"، "کشتنی"، "ماندنی".

۷ـ شفقت را می‌رساند". "طفلی"، "حیوانی".

۸ـ مفعولیت را نشان می‌دهد: "اضافی"، "الحاقی" (از فعل "الحاق‌شدن")، "پیشنهادی".

۹ـ کیفیت و چگونگی را نشان می‌دهد. صفتهایی که دارای این معنی‌اند استعمال قیدی نیز دارند: "زیرچشمی"، "تنهایی"، "یواشی"، "چطوری؟"، "دونفری"، "دودستی"، "دروغی"، "پنهانی".

۱۰ـ به اسم و وابستهٔ عددی آن ملحق می‌شود و صفتهای مشتق از معنی کلمهٔ "پایه" می‌سازد: "هزارتومانی" (لباس)، "چهارنفری" (اتاق)، "پانصد صفحه‌ای" (کتاب). گاهی نیز اسم می‌سازد: "دوبیتی".

۱۱ـ هرگونه تعلق و وابستگی صرف را نشان می‌دهد: "علمی"، "صنعتی"، "دیروزی"، "امروزی"، "بالایی"، "پایینی"، "اینجایی"، "کجایی؟"، "قرون وسطایی".

۱۲ـ به‌بعضی صفات فارسی و عربی می‌چسبد و صفت بودن آنها را تقویت می‌کند: "باستان" ← "باستانی"، "جاودان" ← "جاودانی"، "معمول" ← "معمولی"، "ضرور

ـــــه " ضروری " . "موقت " ـــه "موقتی " . " جدید " ـــه " جدیدی " . " صمیم " ـــه " صمیمی " . "مزروع" ـــه "مزروعی" .

۱۲ـ به بعضی اسمها می‌چسبد و اسم بودن آنها را تأیید یا تقویت می‌کند : "جاسیگار" ـــه "جاسیگاری" . "چوب‌لباس" ـــه "چوب‌لباسی" . "چوب‌دست" ـــه "چوب‌دستی" . بعضی کلماتی‌که‌به "ـــه" (e = ـــه یا a ــ) ختم می‌گردند هنگام الحاق " ـی " به‌آنها ، میان "ـــه" و " ـی " ، تلفظ " گ " ظاهر می‌گردد : " همیشگی " . " هفتگی " . " خانگی " . " خانوادگی " . " شاگردانگی " . " ساختگی " .

بعضی کلمات عربی که به " ـ ت " و بعضی کلمات فارسی و عربی که به " ـه " ختم می‌گردندهنگام الحاق " ـی " به‌آنها ، " ـ ت " یا "ـــه " ازآخرآنها حذف می‌گردد : " زراعت " ـــه " زراعی " (در مقابل " زراعتی ") . " ملت " ـــه " ملّی " . " تجارت " ـــه " تجاری " (در مقابل " تجارتی ") . " مراغه " ـــه " مراغی " . " بنگاله " ـــه " بنگالی " . "بوبه" ـــه "بوبی " . "کوفه" ـــه " کوفی " . بعضی‌کلمات‌عربی و فارسی‌که به " ـی " ختم‌می‌گردند هنگام الحاق " ـی " به‌آنها " ـی " اصلی آنها به " ـَوْ " بدل می‌گردد : " مانی " ـــه " مانوی " . " شاهی " ـــه " شاهوی " . " ساری " ـــه "ساروی" . " دهلی " ـــه " دهلوی " .

بعضی کلمات عربی که به " ا " ختم می‌گردند و پاره‌ای اسمهای مکان فارسی که به "ـه" مختوم‌اند پس‌از الحاق " ـی " به‌آنها ، " ا " به " ـَوْ " بدل می‌گردد . "عیسی " ـــه " عیسوی " . " موسی " ـــه " موسوی " . " مجتبی " ـــه "مجتبوی " . " گنجه " ـــه " گنجوی " . " غزنه " ـــه " غزنوی " . " دنیا " ـــه " دنیوی " .

در نسبت به کلمهٔ " بخارا " گاهی " بخاری " و در نسبت به " سوریه " ، " سوری "گفته می‌شود .

هنگام الحاق " ـی "به بعضی اسمهای مکان مختوم به " ن " ، " ن " حذف‌می‌گردد : " کاشان " ـــه " کاشی " . " بدخشان " ـــه " بدخشی " . "دیلمان " ـــه "دیلمی " .

" ـی "هنگام الحاق به کلمات زیر به صورت " ـانی " درآمده است : " عقل " ـــه " عقلانی " . " نفس " ـــه " نفسانی " . " روح " ـــه "روحانی " . " فوق " ـــه " فوقانی " . " تحت " ـــه " تحتانی " . " طول " ـــه "طولانی " . "جسم " ـــه "جسمانی " . " ربّ " ـــه " ربانی " . "حق " ـــه " حقّانی " . " نور " ـــه " نورانی[1] " . بعضی از این کلمات با " ـی " نیز می‌آیند : " عقلی " . " روحی " .

کلمات منسوب زیر غیرقیاسی‌اند : " مروزی " ـــه " مرو " . " رازی " ـــه " ری " . "طبری " ـــه " طبرستان " . " گرجی " ـــه " گرجستان " . " افغانی " ـــه " افغانستان " . " هندی " ـــه " هندوستان " . (یا " هند ") .

۱ـ نیز نسبت به " ظلمت " ، " ظلمانی " می‌شود .

" ـی " معمولا " به کلمات مفرد می‌چسبد اما به معدودی‌کلمات‌فارسی مانند " همگانی " و " خسروانی "و به بسیاری از جمعهای عربی خصوصا " جمعهای با " ـات " مانند "اصولی" . " تعلیماتی " ، "تشکیلاتی " ، " تجملاتی " ، "مقرراتی " ، "طبقاتی " و غیره نیز چسبیده است .

دو ـ "ـــه" ـ این‌پسوند به اسم و وابستهٔ عددی‌یا وابستهٔ اشاره یا مبهم یا پرسشی آن می‌چسبد وصفت‌دال بر دارندگی‌می‌سازد : "یکطرفه" . "دوجانبه" . "سەتخته" . "چهاردهساله" . " چند پیکانه " (موشک) . "اینکاره" . " هیچکاره" . " چکاره؟ " . " دوباره" .

این پسوند گاهی نیز به اسم و وابستهٔ آن می‌چسبد و صفاتی می‌سازد که مفیدمعنی‌مقدار وزمان محدود است : " دوساعته" . " سەشنبه" . " هر روزه[1]" .

کلمات " دوچرخه" و " سەپایه" و " چهارپایه" اسمند . کلمات " پایه" و"چهار پایه" . چون دارای " ـه" هستند " پسوند" ـــه " دیگر نمی‌تواند به آنها الحاق شودو یا درآنها ظاهر نمی‌شود .

گاهی‌نیز " ـــه" به بعضی‌صفات می‌چسبد و صفت بودن آنها را تقویت و تأییدمی‌کند : "دیرین" ـــه "دیرینه" . " جاودان " ـــه " جاودانه" . " بیکار " ـــه "بیکاره" . " درست " ـــه " درسته" .

" ـــه " به ماده ماضی افعال نیز می‌چسبد و اسم مفعول می‌سازد : " رفته" . " برده" . " گرفته" . از افعال " مرکب " (گروهی) نیز اسم مفعول به همین طریق ساخته می‌شود : " زنگزده" . " یخزده" .

اسم مفعول افعال گذرا معنی مفعولی دارد : " کشته" یعنی " کشته شده" واسم مفعول افعال ناگذر معنی فاعلی : " رفته " یعنی " (کسی) که رفته است" .

تمام اسم مفعولها به‌عنوان صفت و بعضی از آنها بصورت اسم و قیدنیز به‌کارمی‌روند : " مرده" . " کشته" .

تمرین

۱ـ برای هر یک از معانی " ی" دو مثال غیر ازآنچه در درس‌آمده ذکر کنید .
۲ـ چند اسم مصدر مثال بیاورید که بدون پسوند از فعل مشتق شده باشد .
۳ـ در جمله‌های زیر پسوندها را معین کنید :

آن روز که بشر به رشد فکری برسد احتیاج به قانون نخواهد بود . داغ محبت در دل همچو آتشی که به گلزار رسیده باشد محو شدنی نیست . عقل ناقص است که میانهٔ دلها رابهم می‌زند . آنکه وطن را دوست نمی‌دارد از مهر و محبت بیخبر است . خودپسندی نشانهٔ نادانی است . در پهنهٔ زندگی ما همه بازیگریم بعضی‌فقط بازی می‌کنند ،بعضی در ضمن‌بازی به تماشای خود و دیگران هم می‌پردازند . احساسات مصنوعی از دو لب تجاوز نمی‌کند .

۱ـ " ـ ه" در الحاق به کلمهٔ " امروز " ، ظاهرا "نقش قیدی‌آن را برجسته می‌سازد : " امروزه" همچنین در الحاق به گروههایی مانند " در این دو روزه " ، " در این سەساعته" .

پسوندها (بقیه)

سه ـ " ـ انه " ـ این پسوند به صفات و بعضی اسمهای مربوط به انسان می‌چسبد و صفاتی می‌سازد که به اشیا و اسمهای معنی و عمل اطلاق می‌گردند. این صفات استعمال قیدی نیز دارند : " عاقلانه" . " بیخردانه" . "کودکانه" . " استادانه" . " مردانه " . " زنانه" . " خوشبختانه" . " متأسفانه" . " سرسختانه" . " محرمانه".

بعضی‌کلمات ساختمشده با " ـ انه "صفت‌واسم‌اند :"صبحانه" . " عصرانه". "ماهانه" . " بیعانه" . " هوسانه" .   " هندوانه" منحصرا " اسم است.

در کلمات " روزانه" ، " شبانه" ، " سرانه" ، " مخفیانه" ، " دیوانه" و " سیعانه " پایهٔ کلمه به غیر انسان اطلاق می‌گردد.

در " کورکورانه" پایهٔ‌کلمه تکرار شده است.

در کلمات مختوم به" ـه "،" ـ انه " به "ـ گانه " بدل می‌گردد : " بچگانه " . در کلمهٔ " جداگانه" نیز این تغییر پیش‌آمده است.

این پسوند نسبتا" بارور است.

چهار ـ " ـ گانه"ـ این پسوند به اعداد اصلی می‌چسبد و صفاتی که چند برابری (به تعداد عددی که پایه بر آن دلالت دارد) را نشان می‌دهند می‌سازد : " دوگانه " . " پنجگانه " (نمازها) . " چندگانه".

پنج ـ " ـ ـَ کی" ـ این پسوند در گفتار به کار می‌رود و به بعضی صفات و اسمها می‌چسبدوصفت‌نسبی و قید کیفیت می‌سازد :" دزدکی" . " دروغکی" . " راستکی" . " آبکی" . " زورکی" . " پولکی" . " کجکی" .

در کلمات " حیوانکی "و" طفلکی " پسوند " ـ ـَ کی " در حقیقت مرکب از دو پسوند " ـ ـَ ک" و " ـ ی " برای نشان دادن عطوفت ساخته شده است.

در کلمات زیر پایه مکرر شده است : " هول هولکی " . " واست واستکی " . " پس‌پسکی " .

این پسوند چندان بارور نیست.

شش ـ " ـ و "ـ این پسوند نیز در زبان گفتار به کار می‌رود و به اسم می‌چسبدوصفات نسبی دال بر کثرت آنچه پایه بر آن دلالت دارد می‌سازد: " شکمو" . " ترسو" . " ریشو" . " سبیلو" . " کرمو" . " غرغرو " .

این پسوند چندان بارور نیست.

هفت ـ " ـ ان " ـ این پسوند به مادهٔ مضارع می‌چسبد و صفات فاعلی می‌سازد که استعمال قیدی هم دارند: " درخشان" . " لرزان" . " تابان" . " دوان " . " خندان " .

چون تعداد افعال بسیط فارسی محدود است با این پسوند دیگر کلمهٔ جدیدی ساخته نمی‌شود.

هشت ـ " ـ ا " ـ این پسوند نیز به مادهٔ مضارع بعضی افعال می‌چسبد و صفت فاعلی می‌سازد : " دانا" . " جویا" . " کوشا" . " بینا " . " دارا" . " پذیرا" .

این پسوند نیز با تعداد معینی کلمه همراه آمده است.

نه ـ " ـ مند" ـ این پسوند به اسم می‌چسبد و مالکیت را نشان می‌دهد :"هوشمند " . " غیرت‌مند" . " ثروتمند" . " بهره‌مند" . " هنرمند" . " ارجمند" . " نیازمند" . " ارادتمند".

این کلمات به صورت اسم نیز بکار می‌روند.

این پسوند یک گونهٔ " ـ اومند" نیز دارد : " تنومند" . " برومند" .

این پسوند بارور نیست.

ده ـ " ـ وَر " ـ این پسوند نیز به اسم می‌چسبد و دارندگی را نشان می‌هد: "هنرور". " پهناور" . " بارور" . " سخنور" . " نامور" .

اغلب این کلمات بصورت اسم نیز استعمال می‌شوند: " جانور" . " سخنور" . کلمهٔ " شناور" دیگر دارندگی را نشان نمی‌دهد.

این پسوند یک گونه " ـ اور " نیز دارد : " مزدور" . " رنجور" .

این پسوند بارور نیست.

یازده ـ " ـ ناک " ـ نیز به اسم می‌چسبد و صفت می‌سازد. این صفات اغلب حالات روحی را نشان می‌دهند : "طربناک " . " ترسناک" . "خوفناک" . " اندیشناک" . " اندوهناک". " سوزناک" . " دردناک" . " تابناک" . " نمناک" .

این پسوند دیگر بارور نیست.

دوازده ـ " ـ وار" ـ دارندگی را نشان می‌دهد: " عیالوار" . " امیدوار" . "سوگوار" . کلمات " دشوار" . " استوار" . " هموار" امروز بسیط‌اند. در کلمات "بزرگوار" و "سزاوار" و " راهوار" ، "ـ وار" دیگر دارندگی را نمی‌رساند.

این پسوند شباهت را نیز نشان می‌دهد: " مردوار" . " مسیحوار" .

استعمال "ـ وار" در این مورد قیاسی است.

سیزده ـ " ـ گین " ـ این پسوند به اسم می‌چسبد و صفت‌های دال برحالات روحی می‌سازد : " غمگین" . " اندوهگین" . " خشمگین" . " شرمگین" .

این پسونددیگر بارور نیست.

چهارده ـ " ـ ین " ـ این پسوند به اسم می‌چسبد و ماده‌ای را که چیزی از آن ساخته شده و یا حالت ظاهری چیزی را نشان می‌دهد: " گلین" . "پشمین" . " آهنین" . " زرین" .

"سهمین"، "رنگین"، "خونین"،
کلمات "سنگین" و "شیرین" امروز بسیط شمرده می‌شوند.
"ـین" در این معنی بارور نیست.
این پسوند نسبت صرف را نیز نشان می‌دهد: "پسین"، "پیشین"، "دیرین"، "امروزین"، "دروغین". گاهی نیز به صفات چسبیده است: "نوین"، "راستین"، "دروغین".
"ـین" در این مورد بارور نیست.
برای ساختن صفات عالی به صفات تفضیلی افزوده می‌شود: "بهترین"، "بزرگ‌ترین". نیز برای ساختن اعداد ترتیبی به اعداد ترتیبی مختوم به "ـُم" افزوده می‌شود: "دومین"، "سومین". استعمال "ـین" در این مورد قیاسی است.
پانزده ـ "ـفام" ـ این پسوند در زبان ادبی به صفات و اسمها می‌چسبد و صفات دال بر رنگ می‌سازد: "سرخ‌فام"، "زردفام"، "سیاه‌فام".

انتقال از مقولهٔ اسم به مقولهٔ صفت ـ پاره‌ای از اسمها بدون افزوده شدن پسوندی به آنها با تعمیم معنای خود به‌صورت صفت درمی‌آیند. مثلاً کلمات "مرد"، "خر"، "حیوان" و "جور" به صورت صفت نیز بکار می‌روند و می‌توانند با علامت تفضیل و با قیدهایی مانند "خیلی"، "بسیار" و غیره همراه گردند. مثلاً "مرد" به‌معنی "دارای خصوصیت مردان" و "خر" یعنی "دارندهٔ خصوصیت خرها" یعنی بی‌شعوری و جز آن است.
تعداد دیگری از اسمهای فارسی نقش تقریباً "صفتی یا صفت‌مفعولی پیدا کرده‌اند و معنی آنها نیز تا حد زیادی تغییر یافته است. بعضی از این‌گونه اسمها دلالت بر حالت می‌کنند و هنگامی به‌صورت صفت به کار می‌روند شخص یا چیزی را که در آن حالت است نشان می‌دهند: "زخم" یعنی "زخم‌شده، مجروح"، "زکام" یعنی "زکام‌شده، مبتلا به زکام"، "خواب" یعنی "بخواب‌رفته، درخواب"، "روزه" یعنی "روزه‌دار"، "قفل" یعنی "قفل‌شده".
گروهی از مصدرها و اسم مصدرهای عربی نیز در فارسی حالت صفتی یا نیمه‌صفتی پیدا کرده‌اند. مثلاً کلمات "خلاص"، "جمع"، "تعطیل"، "اشغال"، "تمام"، "راحت"، "قحط"، "محو" و غیره. غالباً در عبارتها و بافتهایی به کار می‌روند که صفات بکار می‌روند و بعضی از آنها با "ـی" مصدری نیز همراه می‌کردند: "کار راحت"، "خاطرِجمع"، "آسایش تمام" و غیره.

تمرین

۱ـ پسوندهایی را که مالکیت را نشان می‌دهند نام ببرید.
۲ـ پسوندهایی را که از اسم، اسم می‌سازند شرح دهید و برای هریک دو مثال بزنید.

۳ـ در کلمات زیر انواع پسوندها را معین کنید:
قدرتمند، کینه‌ور، عامیانه، دیوانه‌وار، بواشکی، دانا، سهمگین، گریان، توانا، زورمند، اخمو، لاغرو، بهره‌ور، سهمناک، گنجور، آزرمگین، نمکین، بنفش‌فام، بیمناک، روان، دانشمند، شرمناک، زوززوکی، صمیمانه، اسفناک، شرافتمندانه، علاقمند، سگانه، خردمندانه، قهرو، سودمند، فولادین.

کلمات مرکب

گفتیم که تعداد کلمات مرکب فارسی فراوان است و خاصیت ترکیب‌سازی فارسی بیشتراز امکانات آن برای ساختن کلمات مشتق است. الگوهای کلمات مرکب فارسی غالبا " بارور و سازنده‌اند و برای ساختن کلمات جدید بیشتر از این الگوها استفاده می‌شود تا از الگوهای کلمات مشتق که به سبب بارور نبودن بسیاری از پسوندها ظاهرا "امکانات آن به پایهٔ امکانات الگوهای کلمات مرکب نمی‌رسد. علاوه برکلمات مرکبی که بر طبق الگوهای خاص ساخته می‌شوند، بسیاری از گروههای نحوی و جمله‌ها نیز به مرور به‌صورت کلمات مرکب درآمده‌اند که تعداد کلمات مرکب را افزایش داده‌اند. پاره‌ای از کلمات جدید مانند ترکیب " بشور و ببوش" نیز برطبق این گروهها ساخته می‌شوند. به این ترکیبات در اصطلاح ترکیب‌های نحوی گفته می‌شود و به ترکیبات نوع اول که دارای الگوهای خاص خوداند، ترکیب‌های صرفی اطلاق می‌گردد. ما در زیر به بررسی این دو نوع ترکیب و انواع آنها در فارسی معاصر می‌پردازیم.

الف ــ ترکیبات صرفی ــ ترکیبات صرفی در حقیقت صورتهای خلاصه‌شده و تبدیل‌یافتهٔ جمله‌های زبان‌اند. در این نوع ترکیبات غالبا " قسمتهایی از جملهٔ اصلی حذف شده است.
ترکیبات صرفی فارسی معاصر دارای انواع زیر است:

I ــ ترکیبات تبیینی ــ ترکیبات تبیینی به ترکیباتی گفته می‌شود که یک جزء آنها وابسته به جزء دیگر باشد و کل ترکیب با هستهٔ آن ازنظر صرفی تفاوتی نداشته باشد. به عبارت دیگر مقولهٔ صرفی کل ترکیب و هستهٔ آن یکی باشد. مثلا "اگر هسته اسم است مجموع هسته و وابسته نیز اسم است مانند ترکیبات " کتابخانه" و " دانشسرا ". در این دو ترکیب کلمات " کتاب " و " دانش" به ترتیب وابسته به کلمات " خانه" و "سرا" هستند. ترکیبات تبیینی فارسی معاصر دارای انواع زیراند:

یک ــ ترکیباتی که جزء اول آنها در حکم مضاف‌الیه جزء دوم است. این نوع ترکیبات در حقیقت اضافهٔ مقلوب‌اند: "کتابخانه"، " دانشسرا "، " خونبها "، " شب‌کلاه "، "کمربند"، " گردنبند ".

دو ــ ترکیباتی که جزء اول در حکم صفت برای جزء دوم است. این نوع ترکیبات در حکم صفت و موصوف مقلوب‌اند: " نوجوان"، " نوباوه"، " ترحلوا"، " رادمرد ".

سه ــ ترکیباتی که از یک اسم و مادهٔ مضارع یک فعل ساخته شده و جزء اول، مفعول جزء دوم محسوب می‌گردد. جزء دوم در حکم گزاره یا فعل است. این ترکیبات اسم مصدرند: " دستبوس"، " گوشمال" (مثال: دستبوس ← بوسیدن دست ← کسی دست را می‌بوسد).

چهار ــ ترکیباتی که از یک اسم و یک مادهٔ مضارع از افعال گذرا ساخته شده‌اند[1] جزء اول مفعول جزء دوم است. این ترکیبات اسم یا صفت‌اند: "دانشجو"، " دروغگو"، "نزدیک‌بین"، "خداشناس"، "وطن‌پرست"، "هواپیما"، " آشپز"، "نامه‌رسان"، "اسف‌انگیز"، "نفرت‌انگیز"، " تعجب‌آور". جزء اول ممکن است ضمیر مشترک (انعکاسی) باشد: " خودپسند"، "خودخواه"، " خودبین"، " خوددار".

بعضی از این ترکیبات اسم اشیاء‌اند: " دوربین"، " کفگیر".

پنج ــ ترکیباتی که از یک اسم و مادهٔ مضارع یک فعل گذرا ساخته شده و جزء اول نهاد جزء دوم است: "شاهپسند"، " فقیرخور"، " همه‌کس فهم".

شش ــ ترکیباتی که از یک صفت و مادهٔ مضارع ساخته‌شده‌اند، جزء دوم به جای صفت فاعلی به کار رفته و جزء اول در حکم قید کیفیّت یا متمم زمانی برای آن است و مجموع ترکیب اسم یا صفت است: " تندنویس"، " زودگذر"، " برخور"، " خوش نویس"، "دیریاب"، " زودرس"، " نوآموز". جزء دوم ممکن است اسم فاعل عربی باشد: " تازموارد".

هفت ــ ترکیباتی که از یک اسم و یک مادهٔ مضارع تشکیل‌شده‌اند. جزء دوم در حکم صفت فاعلی و جزء اول به‌جای متمم مکانی برای جزء دوم است. مجموع ترکیب اسم یا صفت است و معنی فاعلی دارد: "چادرنشین"، " بیابان‌گرد"، " راهگذر".

ممکن است مجموع ترکیب معنی مفعولی داشته باشد: "زیرپوش"، "بالاپوش"، "روانداز"، " روکش".

هشت ــ ترکیباتی که از یک ضمیر مشترک (انعکاسی) و یک مادهٔ مضارع از افعال ناگذر یا گذرا ساخته شده‌اند. جزء دوم صفت فاعلی و جزء اول در حکم نهاد آن است. مجموع ترکیب اسم یا صفت است: " خودرو" (اتومبیل) "خودروی" (گیاه).

ممکن است جزء دوم بخش اسمی یک فعل " مرکب " باشد مانند " خودکار " که جزء دوم آن بخش اول از فعل " کارکردن " است.

همچنین ممکن است جزء دوم ترکیب، صفتی باشد که مسند یک گزاره است: "خودآگاه" (← (او) خود، آگاه است)، " خودمختار".

نه ــ ترکیباتی که از یک ضمیر مشترک (انعکاسی) و یک مادهٔ مضارع از افعال گذرا ساخته شده‌اند و ضمیر مشترک نهاد جزء دوم است: " خودخور" یعنی " کسی که خود غم خود را

---

[1] ــ مادهٔ مضارع در اینگونه ترکیبات در حکم فعل است و ترکیبی مانند " دروغگو " تبدیل‌گردانی از جملهٔ " کسی دروغ می‌گوید " است.

می‌خورد و به دیگری نمی‌گوید " ، " خودتراش " یعنی "تیغی یا ماشینی که شخص خود خودرا با آن می‌تراشد " ، "خود آموز" .

ده ـ ترکیباتی که از یک اسم و یک صفت مفعولی یا صفت مفعولی مرخم ساخته شده‌اند . جزء اول این ترکیبات نهاد جزء دوم است . این ترکیبات اسم یا صفتند ؛ " شاهزاده " ، " کرمازده " ، " مارگزیده " ، " خودکرده " ، " شیرزاد " ، " بزرگزاد " .

یازده ـ ترکیباتی که از یک صفت و یک صفت مفعولی ساخته شده اند و جزء اول قیدجزء دوم است : " نیکزاد " .

دوازده ـ ترکیباتی که از یک اسم و یک‌صفت مفعولی‌یا صفت مفعولی‌مرخم یا ماده‌ٔ مضارع در معنی صفت مفعولی‌یا ماده‌ٔماضی ساخته شده‌اند و جزءاول متمم مکانی یا زمانی یا وسیله‌ای جزء دوم است : " خواب‌آلوده " (کسی که به خواب آلوده (شده) است) ، " دست‌پخت " ، " زربافت " ، (بازر . . .) ، "خانه‌باف " (چیزی که در خانه بافته‌شده است) ، "دست‌باف " (چیزی که با دست بافته شده است) ، " محبت‌آمیز " (چیزی که به محبت آمیخته (شده) است) ، " دست نویس " (بادست . . .) .

سیزده ـ ترکیباتی که از یک اسم و یک صفت مفعولی ساخته شده‌اند و جزء اول مفعول جزء دوم است : " جهان‌دیده " ، " رنج‌کشیده"[1] .

جزء اول ممکن است ضمیر مشترک (انعکاسی) باشد : " خودفروخته " ، "خودباخته " .

چهارده ـ ترکیباتی که از یک اسم و مصوّت " آ " و همان اسم یا اسم دیگری ساخته شده‌اند : " سراسر " ، " دوشادوش " ، " مالامال " ، " تکاپو " .

مصوّتی که در این ترکیبات‌دیده می‌شود گاه به جای یکی از حروف اضافه به‌کاررفته‌است : " سراسر " ← " سرتاسر " ، " دوشادوش " ← " دوش به‌دوش " ، " یکایک " ← "یک به یک " ، " لبالب " ← " لب به لب " ، " سرازیر " ← " سربه‌زیر " ، " روباروی " ← " روی‌به روی " ، " سراپا " ← " سرتاپا " و غیره‌گاهی نیز به جای " و " عطف استعمال شده : " زناشویی " ← " زن و شویی " ، "کمابیش " ← " کم و بیش " ، "تکاپو " ← " تک و پو " ، و بالاخره درپاره‌ای موارد صرفا " برای ساختن کلمه‌ٔ مرکب آمده : "پیشاپیش " ، "مالامال " ، "دورادور " ، "پیناپین " ، " گرماگرم " . تنها در پاره‌ای از این مثالها می‌توان " آ " را حذف کرد بدون اینکه به‌ساختمان ومعنی ترکیب آسیبی برسد : " دوردور " ، " پین‌پین " .

پانزده ـ در چند کلمه به‌جای " آ " ، " وا " استعمال شده : " جورواجور " ، "شورواشور " ، "رنگ(و) وارنگ " ، " پیچواپیچ " .

شانزده ـ " ـالـ " ـ " ال " عربی در ترکیباتی که از عربی وارد فارسی شده‌اندودر

---

1 ـ این ترکیبات را از نوع ترکیبات نحوی نیز می‌توان به شمار آورد زیرا ترتیب‌اجزای آن عینا " همان ترتیبی است که اجزای جمله در جمله دارند .

تعدادی ترکیبات که در خود زبان فارسی ساخته شده‌اند دیده می‌شود . نقش " ال " در این نوع ترکیبات صرفا " نقش ترکیب سازی مانند مصوّت " آ " در فارسی است . بسیاری از کلماتی که دارای " ال " هستند از دوکلمه ساخته شده‌اند و " ال " در میان دو کلمه قرار گرفته است . مهمترین انواع این ترکیبات به قرار زیر است :

۱ـ ترکیباتی‌که جزءاول آنها مضاف و جزء دوم مضاف‌الیه تلقی می‌گردند : " آخرالزمان " ، " بحرالعلوم " ، " حق‌العمل " ، " دستورالعمل " ، " لوازم‌التحریر " . این ترکیبات در حقیقت از نوع ترکیبات نحوی است که در درس آینده مورد بحث‌قرار می‌گیرند ودرفارسی اسم بشمار می‌روند .

۲ـ ترکیباتی‌که از یک‌صفت و یک اسم ساخته شده‌اندو مجموع ترکیب دلالت بردارندگی چیز یا صفتی می‌کند که کلمه‌ٔ مرکب آن را نشان می‌دهد . این ترکیبات از نوع ترکیبات‌ملکی هستند که در درس بعد به آن اشاره می‌شود و همیشه صفت به شمار می‌روند : " صحیح النسب " (= دارای نسب صحیح) ، " تام‌الاختیار " ، " لازم‌الاجرا " ، "سریع‌الانتقال" ، " معلوم‌الحال " ، " ناقص العقل " ، " واجب‌القتل " .

۳ـ ترکیباتی که از یک حرف اضافه یا قید و یک اسم تشکیل شده‌اندو " ال " میان آنها قرار گرفته است : " بالعکس " ، " بالفرض " ، " بالنسبه " ، " تحت الحمایه " ، "فوق‌العاده " . بعضی از این ترکیبات قیدند و بعضی در حکم حرف اضافه‌ٔ گروهی یا اسم .

تمرین

۱ ـ کلمات مرکب متن زیر را معین‌وانواع آنها را با توجه به متن درس مشخص کنید .

. . . دو خاصیت‌عجیب درکلام حافظ عبارت است از تنوع و تکرار . تنوع و تکرار ؟ آری ، دو امرمتضاد . تکرار در بعضی سخنانش هست و گویی بیشتر مربوط‌است به اندیشه‌هایی‌ثابت ، بی‌بقایی‌عمر ، ناپایداری جهان ، و ضرورت کامجویی ، یک قسمت از این اندیشه‌هاست . اینکه دنیا تکرار مکررات است و ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد ، اینکه چون فرجام کار جهان روشن‌نیست . بهتر ازفکر می و جام‌چه خواهد بودن ؟ واینکه‌چون آخرالامر گل کوزه‌گران‌خواهی شد پس باید حالیا فکر سبویی کرد و پیاده‌ای ، همه‌ٔ اینها اندیشه‌هایی است که شاعر را به هر جا می‌رود و به هرچه می‌اندیشد دنبال می‌کند واین است سر تکرار در کلام او . اما شاعر نیزنه تفکرش محدود است نه سیرش . با دقّت در همه چیز تأمّل می‌کند ، با علاقه همه چیز را درک و بررسی می‌کند و از هیچ چیز سرسری نمی‌گذرد . زاهد نیست که فقط به دوزخ و بهشت خویش بیندیشد و به گناه و ثواب . صوفی نیست که همه از وحدت و حلول‌دم زند و از کشف و شهود . نه شاعر ستایشگر است که فقط بخواهد حسّ تملّق جویی یک ممدوح از خود راضی را ارضا کندنه ندیم بذله‌گوست که تنها در صدد باشد با شوخی و لطیفه اوقات خالی یک مفتخور بیکاره وا پر کند . رندی است که زندگی را چنان که هست تلقی می‌کند و می‌کوشد از تمام زوایا و اسرار آن

سرخ‌رنگ‌بیاورد، زندگی‌را تحقیر نمی‌کند اما برای خاطر آن نیز حاضر نیست خویشتن خویش را عرضهٔ تحقیر سازد. زندگی را نمی‌پرستد اما برای اندیشه‌های موهوم هم دلش نمی‌خواهد آن را تباه کند. تنوع فکر و تنوع بیانش از این‌جاست. جوش و تپش زندگی‌همه جا برایش‌محسوس است. در هر ذرّه‌ای این‌شوق و حرکت را حسّ می‌کند — در انسان، درگیاه و حتی سنگ. بینش عرفانی همه چیز را برای او از حیات پر می‌کند و از حرکت. دنیایی که او در آن سیر می‌کند، همه چیزش روح دارد و حیات. نه فقط نرگس و بنفشه دم از چشم و زلف معشوق می‌زنند، ماه، و سرو هم از روی و قد او حکایت‌دارند. دل‌حسّاس او هم با بلبل که مثل او یک عاشق زاراست همدردی دارد هم با صبا که مثل یک عاشق سر به کوه و بیابان نهاده است. در اشک شمع‌قصهٔ سوز پنهان او را درک می‌کند و در نغمهٔ چنگ پیام یک پیر منحنی را که همه از عشرت دم می‌زند و از شادخواری. دنیایی کهبدین‌گونه آکنده از جوش حیات است آن‌قدر افقهای‌گوناگون در ذهن اومی‌گشاید که شعرش را لبریزمی‌کند از تنوع. بدین‌گونه تنوع یک خاصیت عمدهٔ کلام اوست و اگرتکرار نیز در آن هست‌چنان است که این‌تنوع را تباه نمی‌کند. این تکرارجویی‌حاکی است از یک اندیشهٔ ثابت — یک درد فلسفی. این درد فلسفی است که شاعر در تمام اطوار حیات با آن برخورد دارد: تزلزل زندگی و لزوم کامجویی. این چیزی است که فکر او را به‌سوی بن‌بست‌می‌کشاند — بن‌بست حیرت. تمام‌فلسفهٔ او همین‌است. فلسفهٔ یک رند واقعی که‌زندگی را چنان که هست می‌نگرد نه بیشتر و نه کمتر. شعری که جلوه‌گاه همچو فلسفه‌ای است چه‌خاصیتی باید داشته باشد؟ تنوع و تکرار. زیبایی و قبولی که مزیّت عمدهٔ شعر اوست‌ناشی است از تنوع. اما تکرار آن نیز چیزی نیست که آن را بتوان عجیب خواند. البته این تکرار گه‌گاه حتی از قلمرو یک اندیشه خارج می‌شود اما غالبا" تکرار حاکی است از یک فکر ثابت. درست است که هردفعه آن را با لفظ و بیان تازه‌ای می‌آورد اما رنگ تکرار که غالبا" در آن هست، آن را ملال‌انگیز می‌کند و حتی لطف و زیبایی نکته‌های عاشقانه‌اش را از بین می‌برد. این‌گونه مضمونها در شعر او بسیار است و گوناگون که شاید اجتناب از‌تکرار می‌توانست آنها را لطف و عظمت خاص ببخشد. یک جا، مثلا" صحبت از دل دردمند خویش می‌کند و علاج این درد را در لب معشوق می‌جوید که رنگ و تأثیرآن برای وی "مفرح یا قوت" را به خاطرمی‌آورد و ذوق و گونهٔ آن گلقند را . . .

۲ — نوع ترکیبات زیر را مشخص کنید:

کلاهدوز، کتاب‌فروش، فرهنگسرا، عدالتخانه، کارنامه، دست‌مزد، سیاه‌دانه، عشق — آلود، محبت‌آمیز، جوان‌مرد، زودرنج، کم‌نویس، خوب‌نویس، کمیاب، خودستا، غروب‌زده، مصیبت دیده، عهد نامه، عبیرآمیز، عالم پناه، یکه بزن، کامل مرد، گرداگرد، شاهنامه، ضرب‌دیده، بالاخره، دسترس.

کلمات مرکب (بقیه)

II — ترکیبات ملکی — همان‌طوری که در درس‌قبل اشاره شد ترکیبات ملکی ترکیباتی‌هستند که دلالت بر دارندگی چیز یا صفتی می‌کنند که معنی آن از ترکیب برمی‌آید: "بلند قد" یعنی "دارندهٔ قد بلند" یا "کسی که قد او بلند است". این نوع ترکیبات در حقیقت صورت تبدیل‌یافتهٔ جمله‌هایی از قبیل "کسی (که) قد بلند دارد" و غیرهاند که موصوف آنهاحذف شده است. ترکیبات ملکی دارای انواع زیراند:

یک — ترکیب‌از یک صفت و یک اسم تشکیل شده است: "بلند قد". "سیاه چشم". "بدبخت". "سفید پوست". "ایرانی نژاد". "کم آزار". "تنگچشم". "پرحوصله".

دو — ترکیب از یک اسم و یک‌صفت‌تشکیل شده است: "قدبلند". "لنگدراز". "گردن‌کلفت". "سینه‌چاک". "ریش‌سفید". "پابرهنه". "دل شکسته".

سه — ترکیب از دو اسم تشکیل شده است. بعضی از این کلمات به صورت اسم به‌کار می‌روند: "فارسی‌زبان". "گلرنگ". "هنرپیشه". "خارپشت". "سنگپشت". "گاوزبان".

چهار — ترکیب از یک عدد و یک اسم تشکیل شده‌است تکیهٔ این‌نوع ترکیبات‌برعکس‌عدد و معدود که روی‌عدد قرارمی‌گیرد، روی جزء دوم یعنی اسم‌قرار می‌گیرد. بعضی از این‌ترکیبات به صورت اسم به کار می‌روند: "سه‌گوشه"، "هزارپا"، "چهارپا"، "سه‌تار"، "دو پهلو"، "دودل"، "دورنگ"، "چندجور".

پنج — بعضی ترکیبات ساخته شده با "ال" مانند "سریع‌الانتقال" که در دوس قبل‌شرح داده شد.

ب — ترکیبات نحوی — ترکیبات نحوی ترکیباتی هستند که در اصل بخشی از یک جمله بوده و به مرور به صورت ترکیب درآمده‌اند. ترکیبات نحوی دارای دو مشخصهٔ عمده‌اند. نخست اینکه‌ترتیب اجزای آنها همان ترتیبی‌است که در جمله‌های زبان داشته‌اندودارند. دوم‌اینکه اجزای آنهامانندترکیبات‌صرفی همیشه‌تفکیک‌ناپذیر نیستند. مهمترین انواع‌ترکیبات نحوی از اجزای زیر ساخته شده‌اند:

یک — از اسم و وابستهٔ پیشین شمارهٔ[1] آن یعنی‌شاخص‌ها: "نخست‌وزیر"، "سفیدرود"،

---

۱ — به دستور سال دوم، مبحث وابسته‌های پیشین و پسین اسم رجوع شود.

"اول شاگرد"، "بچه محصل"، "سرمقاله"، "سردبیر"، "دخترخانم"، "نوجوان"، "شترمرغ"، "شاهکار"، "گاوصندوق"، "خرمگس"، "سیاه‌مست".

دو ــ از اسم و وابستهٔ پیشین شمارهٔ ۲[1] یعنی عددها: "چهل‌چراغ"، "یک راست"، "یکمرتبه"، "هفتصد"، "هشتصد"، "نهصد".

سه ــ از اسم و وابستهٔ پیشین شمارهٔ ۳[1] یعنی وابسته‌های اشاره و پرسشی: "اینجا"، "آنجا"، "چطور؟"، "چگونه؟".

چهار ــ از اسم و وابستهٔ پسین شمارهٔ ۲[1] یعنی مضاف‌الیه توضیحی: "مدیرکل"، "کلم‌برگ"، "راه‌آهن"، "آلو بخارا"، "سوء تفاهم"، "سوء قصد"، "چادرنماز".

در بعضی از این ترکیبات کسرهٔ اضافه ضعیف شده و در بعضی به کلی افتاده است.

پنج ــ از اسم و وابستهٔ پسین شمارهٔ ۳[1] یعنی صفت: "جوش شیرین"، "بازارسیاه"، "کاردستی"، "شاگرد اول"، "سیب‌زمینی"، "گل‌سرخ"، "مرغابی"، "سینی حلبی".

در اینجا نیز اغلب اوقات کسره ضعیف شده و گاهی افتاده است.

شش ــ از اسم و وابستهٔ شمارهٔ ۴[1] یعنی مضاف‌الیه تعلقی: "صاحبخانه"، "گل‌کلم"، "لوله‌بخاری"، "اجاره‌خانه"، "شاگرد مدرسه"، "صورت حساب"، "دردسر"، "چوب‌لباس"، "نیشکر"، "جانماز"، "نایب‌رئیس".

اغلب کلماتی که بر خویشاوندی دلالت می‌کنند در صورتی که از مضاف و مضاف‌الیه تشکیل شده باشند کسرهٔ اضافهٔ آنها حذف می‌شود و مجموع مضاف و مضاف‌الیه به صورت ترکیب در می‌آید: "پدرزن"، "مادرزن"، "پسرعمو"، "دخترخاله"، "زن‌دایی".

همچنین بسیاری از ترکیباتی که مضاف آنها کلمهٔ "سر" است فاقد کسره‌اند: "سردسته"، "سرسلسله"، "سرمایه"، "سرقلیان"، "سرستون".

نیز ترکیباتی که مضاف آنها کلمات "بالا"، "پائین"، "زیر"، "رو"، "پیش"، "پس"، "شاگرد"، "بچه" و "نیم" اند: "بالاتنه"، "بالاخانه"، "بالادست"، "زیرجامه"، "زیرزمین"، "زیربنا"، "روبنا"، "رودل"، "پیشپرده"، "پس‌کوچه"، "شاگرد خیاط"، "شاگردشوفر"، "بچه عقرب"، "بچه مار"، "نیم‌تنه"، "نیم‌تاج".

هفت ــ از صفت با متمم آن: "جالب توجه"، "قابل ملاحظه"، "بیخبر از همه‌جا"، "از ما بهتران"، "از خود راضی"، "از جان گذشته"، "سیراب"، "پرخطر"[2]، "پرآب"، "پرگوشت".

هشت ــ از اسم با حرف اضافهٔ قبل از آن:

---

۱ ــ به دستور سال دوم، مبحث وابسته‌های پیشین و پسین اسم رجوع شود.

۲ ــ ترکیبات ساخته‌شده با "پر" را از ترکیبات ملکی نیز می‌توان به شمار آورد: "پرآب" = "دارای آب زیاد".

"با": "با هوش"، "باشهامت"، "باسلیقه"، "باصفا"، "بادوام"، "باسواد"، "باخبر".

"بی": "بیخبر"، "بی‌میل"، "بیقرار"، "بی‌مورد"، "بی‌غیرت"، "بی هنر"، "بیچاره"، "بی‌عرضه"، "بی‌دل"، "بیکار"، "بیگناه".

"به": "بجا"، "بمورد"، "بموقع"، "بهوش"، "بخرد".

"بر": "برباد"، "برقرار"، "برپا"، "برکنار"، "برحذر"، "برحق".

"در": "دردست"، "درهم"، "درجا"، "درخور"، "دربند"، "درصد".

"از": "ازبر"، "ازبیخ"، "ازقرار".

این ترکیبات صفت یا اسمند.

نه ــ از یک اسم و یک حرف اضافه و همان اسم یا اسم دیگر: "جور به جور"، "سرتاسر"، "قدم به قدم"، "دقیقه به‌دقیقه"، "روزبه روز"، "دربه‌در"، "رنگ به رنگ"، "سرتاپا"، "سرتاته". از آغاز این ترکیبات کلمهٔ "از" افتاده است. مثال: "قدم به قدم" ⟵ "از (یک) قدم به قدم (دیگر)".

ده ــ از یک اسم و یک حرف اضافه و یک اسم دیگر: "دست به سینه"، "سربه راه"، "پابرجا"، "گوش به زنگ"، "دست اندر کار"، "حلقه به گوش"، "چپ‌اندر قیچی". این ترکیبات صفت‌اند و بعضی به عنوان قید نیز استعمال می‌شوند. ترکیبات زیر که به همین طریق ساخته شده‌اند اسم‌اند: "شانه به سر"، "زبان در قفا".

یازده ــ از یک اسم یا از یک صفت مکرر: "سوراخ سوراخ"، "راه‌راه"، "خط‌خط"، "خال‌خال"، "دان‌دان"، "پاره‌پاره"، "کم‌کم"، "یواش‌یواش"، "خرامان‌خرامان"، "دوان دوان"، "رفته‌رفته". بعضی از این کلمات صفت و پاره‌ای دیگر قیدند.

دوازده ــ از دو اسم یا دو صفت معطوف با واو عطف که واو در بعضی ترکیبات حذف می‌گردد. این نوع ترکیبات از نظر معنایی و صوری دارای انواع زیرند:

I ــ میان دو کلمه از نظر معنایی ترادف وجود دارد: "آه و ناله"، "بوق‌و کرنا"، "پیچ‌وخم"، "پروبال"، "کشت و کشتار"، "مرگ و میر"، "امن و امان".

II ــ میان دو کلمه ترادف معنایی جزئی وجود دارد: "پیرو پیغمبر"، "تعلیم و تربیت"، "بدو بیراه"، "کارو کاسبی"، "حال و حوصله".

III ــ میان دو جزء تناسب معنایی وجود دارد: "آب‌و هوا"، "درو پیکر"، "آب‌و گل"، "خواب و خور"، "خورد و خوراک"، "زدو بند"، "کاه‌گل"، "دست‌وپا"، "سوزن نخ"، "نخود لوبیا"، "چلوکباب"، "خواهربرادر".

IV ــ میان اجزا تقابل وجود دارد: "دادو بیداد"، "کس و ناکس"، "گاهو بیگاه"، "خرید وفروش"، "نشست و برخاست"، "گفت و شنید"، "کم و بیش"، "پست و بلند".

V ــ میان اجزاء نوعی شباهت صوری وجود دارد: "آشنا روشنا"، "زمین و زمان"، "آسمان وریسمان".

سیزده ــ از یک اسم و واو عطف یا بدون آن و تابع مهمل آن. این نوع ترکیبات را ترکیبات اتباعی یا توابع نامیده‌اند: "کتاب متاب"، "پنیز منیز"، "بقال‌چقال"، "مرغ و چرغ"، "پارەپورە"، "دنگ و فنگ" و غیره.

<u>تمرین</u>

۱ ــ ترکیبات ملکی را شرح دهید و برای هر یک دو مثال غیر از مثالهای درس بیاورید.

۲ ــ در مثالهای زیر نوع ترکیبات را معین کنید:

بی‌سروپا، خداشناس، واجب‌الحج، زبان‌دراز، وعدهٔ سرخرمن، مگس‌مرگ‌ها، کج‌دار و مریز، زودگذر، یک بام و دوهوا، پلنگ‌صفت، شیرین گفتار، کج سلیقه، باری به هرجهت، آخرالزمان، آهوچشم، سپید مو، پیش‌نماز، نافه‌مهتاب، استکان‌نعلبکی، ناله و نفرین، آه و ناله، دروپیکر، خانه به دوش، شیربرنج، غرقه به خون، زبان باز، عالی‌مقام، بلندپایه.

ساختمان افعال

فعلهای فارسی معاصر به سه گروه ساده، پیشوندی و گروهی تقسیم می‌گردند. تعداد فعلهای سادهٔ فارسی بسیار کم است. شمارهٔ فعلهای پیشوندی نیز فراوان نیست اما تعداد افعال گروهی که به افعال مرکب معروفند فراوان است. ما در زیر از افعال پیشوندی و افعال گروهی بحث خواهیم کرد. در بارهٔ افعال ساده در دستور سال دوم کم‌وبیش بحث کرده‌ایم.

یک ــ <u>فعلهای پیشوندی</u> ــ فعلهای پیشوندی فعلهایی هستند که از یک فعل ساده و یک پیشوند فعلی ساخته شده‌اند. پیشوندهای فعلی کلماتی هستند که در اصل مفاهیم قیدی بیرون، درون، بالا، پایین، جلو، عقب و یا حرکت به این جهتها را به مفهوم اصلی فعل می‌افزوده‌اند (به‌بیرون، به درون...) و یا معنی فعل را تقویت می‌کرده‌اند. اما امروز غالباً این پیشوندها به نوعی با فعل ساده "ترکیب" شده و افعال جدیدی به وجود آورده‌اند که معنی آنها با معنی مجموع پیشوند و فعل تفاوت دارد. تنها پاره‌ای از این پیشوندها امروز استقلال خود را حفظ کرده و برای تقویت معنی اصلی فعل قبل از آن در می‌آیند. پیشوندهای فعلی در اصل قید بوده‌اند اما امروز پاره‌ای از آنها صورتاً با بعضی از حروف اضافه ــ که آنها نیز در اصل قید بوده‌اند ــ شباهت دارند و ندرتاً بعضی از آنها به شکل قید به کار می‌روند. همهٔ پیشوندهایی که در زیر مورد بحث قرار می‌گیرند الزاماً سازور نیستند. بحث در بارهٔ همهٔ آنها به این سبب است که اولاً بعضی از آنها استقلال دارند ثانیاً آن دسته از این پیشوندها که از نظر معنایی مستقل نیستند صورتاً قابل‌تفکیک‌اند، به ویژه که افعال آنها در زبان معاصر در معنی دیگری استعمال می‌شوند.

پیشوندهای فعلی فارسی معاصر عبارت‌اند از:

۱ ــ "بر" ــ این پیشوند در اصل به معنی "بالا" بوده اما امروز در اکثر افعال این معنی را از دست داده و معنی مجموع پیشوند و فعل، چیزی جز حاصل معنی تک تک آنها شده است: "برداشتن"، "برخوردن"، "برانداختن"، "برچیدن"، "برآمدن"، "برگشتن"، "برافتادن"، "برخاستن"، "برآوردن".

در پاره‌ای از موارد "بر" برای تقویت معنی فعل به آن افزوده می‌شود: "برگزیدن"، "برافراشتن"، "برافروختن"، "برآسودن"، "برآشفتن"، "برانگیختن"، "برخروشیدن"، "برگماشتن"، "برشمردن"، "بربستن".

"بر" در زبان گفتار بیشتر به صورت "ور" تلفظ می‌شود و در بعضی مثالها صورتی که با "ور" استعمال شده با صورتی که با "بر" به کار رفته تفاوت معنی پیدا کرده‌اند: "ورآمدن" به معنی "پیدا شدن" در مقابل "برآمدن" (کاری از دست کسی). و گاهی در مورد بعضی از مثالها تنها صورتی که با "ور" به کار می‌رود مستعمل است: "ورشکستن"، "ورکشیدن".

"بر" در هیچ یک از موارد بالا بارور نیست.

۲ــ "در" ــ این پیشوند معنی درون و داخل دارد و به فعل نیز این معنی را می‌افزوده اما در بسیاری از افعال معنی آن از بین رفته و مجموع پیشوند و فعل، فعل تازه‌ای به وجود آورده است: "درافتادن"، "درماندن"، "درگرفتن"، "دریافتن"، "درگذشتن" (=مردن).

در پاره‌ای از مثالها هنوز معنی "درون" حفظ شده است: "درآمدن" (از در)، "درغلتیدن" (به خون).

در بعضی از افعال، "در" برای تقویت معنی فعل افزوده می‌شود: "در نوردیدن"، "درــ آکندن"، "درآمیختن"، "درآویختن"، "درگذشتن" (از خطای کسی)، "درآوردن" (به حرکت).

"در" در بعضی از افعال معنی "بیرون، به بیرون" دارد. در این موارد "در" مخفف "بدر" به معنی "به سوی در، به طرف در، به خارج" است: "در رفتن"، "درکردن"، "درــ آمدن" (=بیرون آمدن)، "درآوردن".

"در" در هیچ یک از موارد بالا بارور نیست.

۳ــ "باز" ــ این پیشوند در اصل به معنی "درعقب، به سوی عقب" داشته اما امروز علاوه بر این معنی در معانی "درجهت عکس و مخالف" و "مجددا"، "ازنو" نیز به کار می‌رود. علاوه بر آن با پاره‌ای افعال نیز جوش خورده و فعل جدید ساخته است.

درمعنی "درعقب، به سوی عقب، پس، در جهت عکس": "بازگشتن"، "بازفرستادن"، "بازگرفتن"، "بازخواندن"، "بازآوردن"، "بازآمدن"، "بازگردانیدن"، "باز دادن".

در معنی "مجددا"، "از نو": "باز گفتن"، "بازیافتن".

فعل جدید: "باز داشتن"، "باز ماندن"، و در اسمهای "بازجویی"، "بازدید" و "بازپرس" که از افعال متروک "باز جستن"، "بازدیدن" و "باز پرسیدن" گرفته شده‌اند.

"باز" در گفتار غالبا به شکل "وا" تلفظ می‌شود و در پاره‌ای از مثالها افعالی که با "وا" به کار می‌روند با افعالی که با "باز" استعمال شده‌اند اختلاف معنی پیدا کرده‌اند. گاهی نیز تنها صورت مستعمل، افعالی است که با "وا" ترکیب شده‌اند. معنی "وا" در پاره‌ای از مثالها "در جهت عکس و مخالف" است: "وا دادن"، "وا زدن"، "واکشیدن"، "واــ ایستادن"، "وا انداختن"، "واچیدن"، "واترقیدن"، "واچرتیدن"، "واخواندن"، و در اسمهای "واگیر"، "واخواست"، "وابسته"، "وامانده" و "واکنش".

"باز" و "وا" در افعال "باز کردن" و "باز شدن" صفت است نه پیشوند فعلی. و

این افعال از مقولهٔ افعال گروهی‌اند.

استعمال "باز" و "وا" نیز منحصر به افعالی است که از قبل به کار رفته‌اند و بارور نیستند.

۴ــ "فرو" ــ معنی این پیشوند "پایین، در پایین" است و در افعال زیر این معنی حفظ شده است: "فرورفتن"، "فروکردن"، "فرو دادن"، "فرو بردن"، "فروریختن"، "فرو باریدن"، "فرو فرستادن"، "فرو چکیدن".

این پیشوند یک گونهٔ "فرود" نیز دارد: "فرود آوردن"، "فرود آمدن".

این پیشوند بارور نیست.

۵ــ "فرا" ــ این پیشوند در اصل به معنی "به پیش، به سوی جلو، در پیش" بوده و امروز فقط در افعال "فراگرفتن" و "فرارسیدن" و اسم "فراآورده (فراورده)" باقی مانده و پیکلی معنی خود را از دست داده است.

یادآوری ــ "پس" و "پیش" ــ این دو کلمه اسمند که استعمال قیدی نیز دارند و نمی‌توان در افعالی مانند "پس رفتن"، "پس دادن"، "پیش آمدن"، "پیشمردن" و غیره آنها را پیشوند فعلی به شمار آورد. زیرا این افعال درحقیقت مخفف "به پس رفتن"، "به پیش آمدن" و غیره است. علاوه بر این می‌توان کلمات "پس" و "پیش" را از افعال خود جدا کرد: "پیش دادم"، "پیشم آمد"، "پس که نمی‌توان داد" و غیره. نیز گاهی می‌توان علامت تفضیل به آنها اضافه کرد: "پیشتر رفتن".

دو ــ افعال گروهی ــ افعال گروهی به افعالی گفته می‌شود که از یک اسم یا صفت یا قید و یکی از افعال "کردن"، "شدن"، "ساختن"، "نمودن"، "فرمودن"، "گردیدن" ("گشتن")، "زدن"، "دادن"، "آمدن"، "آوردن"، "خوردن"، "گرفتن"، "دیدن"، "بردن"، "کشیدن" و "داشتن" ساخته شده باشند.

افعال گروهی مهمترین و بارورترین نوع افعال فارسی هستند و کمبود افعال بسیط را جبران می‌کنند، به طوری که برای بیان مفاهیم جدید، امروز زبان فارسی به ساختن افعال گروهی روی می‌آورد نه به ساختن فعل بسیط از اسم و صفت و غیره. در افعال گروهی قسمتی که از اسم یا صفت یا قید تشکیل شده اساسا "مفهوم اصلی را در بر دارد و قسمت فعلی بیشتر برای بیان مفاهیم زمان و شخص و شمار به کار می‌رود. افعال گروهی را در کتابهای دستور افعال مرکب نامیده‌اند اما از آنجا که این گونه افعال همه از مقولهٔ ترکیبات نحوی هستند نه از ترکیبات صرفی و اجزای سازندهٔ آنها در اکثریت نزدیک به تمام موارد قابل تفکیک هستند ما آنها را افعال گروهی می‌نامیم.

از افعال شانزده‌گانهٔ فوق دو فعل "کردن" و "شدن" و جانشینهای آنها که در زیر به آنها اشاره خواهد شد افعالی هستند که محتوای معنایی آنها تقریبا "به صفر رسیده و صرفا" برای ساختن فعل از اسم و صفت و قید به کار می‌روند. سایر افعال (مانند "زدن"، "خوردن"،

آوردن" و غیره) نیز مقداری از معنای خود را در ترکیب با اسمها و صفتها و قیدها از دست می‌دهند.

افعال گروهی را از نظر مقولهٔ صرفی جزء غیرفعلی آنها به دو دسته تقسیم می‌کنیم: یک ـ افعالی که جزء اول آنها اسم است، دو ـ افعالی که جزء اول آنها صفت است.

یک ـ افعالی که بخش غیرفعلی آنها اسم است. این افعال به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

۱ ـ افعالی که فعل آنها گذرا است و اسم قبل از آنها مفعول بی‌واسطهٔ فعل به شمار می‌رود: "کار کردن"، "رنج بردن"، "آسیب دیدن"، "تکان دادن"، "جواب دادن"، "تکیه ـ دادن"، "اعتماد داشتن"، "اعتقاد داشتن"، "فریاد زدن"، "رنج کشیدن"، "زحمت ـ کشیدن"، "چشمک زدن"، "گول زدن"، "سلام کردن"، "جمع کردن"، "جمع زدن".

جزء اول تمام این افعال می‌تواند وابسته داشته باشد: "آسیب سختی دید"، "تکان بدی خورد"، "یک جواب عاقلانه‌ای داد"، "فریادها زد"، "زحمتش را کشید" و غیره. این افعال غالباً "گذرا و ندرتاً" ناگذراند.

جزء اول این‌گونه افعال ممکن است مصدر عربی یا اسم مصدر فارسی باشد: "اغفال کردن"، "اعدام کردن"، "تقدیم کردن"، "تعجب کردن"، "جمع کردن"، "فریب دادن". در این افعال بخش اسمی دقیقاً "مفعول بخش فعلی نیست و به همین سبب وابسته‌پذیری آن کمتر است علاوه بر آن در افعالی که گذرا به شمار می‌روند مجموع فعل می‌تواند مفعول بپذیرد و این نکته در مورد افعال دستهٔ اول (مانند "رنج بردن"، "آسیب دیدن" و غیره) دیده نمی‌شود یا بسیار کم است. این نوع افعال بیشتر با "کردن" ساخته می‌شوند.

درصورتی که فعل گروهی گذرا باشد به‌جای "کردن" گاهی "زدن" به‌کار می‌رود و گاهی "نمودن" و "ساختن" و در کلام مؤدبانه "فرمودن": "جمع کردن": "جمع زدن"، "جمع نمودن"، "جمع فرمودن"، و درصورتی که فعل گروهی ناگذر باشد به جای "کردن"، "یافتن" استعمال می‌شود: "تغییر کردن": "تغییر یافتن".

صورت ناگذر افعالی که با "کردن" ساخته شده‌اند با "شدن" ساخته می‌شود: "اعدام شدن"، "تقدیم شدن".

۲ ـ بخش اسمی در اصل متمم یا مفعول با واسطهٔ بخش فعلی بوده و یک حرف اضافه که بیشتر "به" می‌باشد از آغاز آن حذف شده: "سرکردن"، "تن کردن"، "پا کردن"، "دست کردن"، "شوهر کردن"، "قفل کردن"، "شوهر دادن"، "زمین خوردن"، "بار آوردن"، "اجاره دادن"، "بیرون کردن"، "بالا زدن".

دو ـ افعالی که بخش غیر فعلی آنها صفت است. این افعال دارای انواع زیر است:

۱ ـ صفت، مسندِ نهاد است و مجموع فعل گروهی ناگذر است: "پیدا شدن"، "حاضر ـ شدن"، "باز شدن"، "دور شدن"، "وارد شدن"، "محسوب شدن": "غذا حاضر شد". این افعال اکثراً با "شدن" ساخته می‌شوند، گاهی نیز با "آمدن" ساخته می‌شوند: "وارد آمدن"،

"گرد آمدن".

۲ ـ صفت مسند مفعول جمله است و مجموع فعل گروهی گذرا محسوب می‌گردد. این افعال بیشتر با فعل "کردن" ساخته می‌شوند: "حاضر کردن"، "باز کردن"، "وارد کردن"، "باطل ـ کردن"، : "غذا را حاضر کردم". افعالی که صورت ناگذر آنها با "آمدن" ساخته می‌شوند در صورت گذرا شدن "آمدن" به "آوردن" بدل می‌گردد: "وارد آوردن"، "گرد آوردن".

تمرین

انواع فعلهای گروهی متن زیر را معین کنید:

سیگار همین‌طور دود می‌کرد و من خامه به دست با نهایت خستگی و تردید بر دستهٔ کاغذ سفیدی که زیر دست داشتم خیره نگاه می‌کردم و خمیازه می‌کشیدم که یکی از رفقای خوش‌مشرب و با ذوقم از در درآمد وگفت یقیناً "مقاله‌ای نوشته‌ای و خسته شده‌ای. گفتم مقاله‌ای را که می‌خواهم بنویسم قبل از نوشتن خسته‌ام کرده‌است پرسید راجع به چه موضوعی است؟ گفتم مجلهٔ مهر از خوانندگان خود سؤال کرده‌است که "بزرگترین شاعر ایران کیست" و از من خواسته‌است که در این موضوع اظهار عقیده کنم.

دوست محترم من بعد از مختصر تأمّلی گفت فهمیدم چرا قبل از نگارش خسته شده‌ای. در عوارض روحی هیچ چیزی مثل تردید و شک خستگی‌آور نیست. گفتم حتماً "این ناامیدی و تردید میان دو شاعر بزرگ ایران است که تو را خسته کرده و حق هم با شماست زیرا هریک از این دو شاعر مزایایی دارند که انسان نمی‌تواند به لهجهٔ قاطعی یکی را بر دیگری ترجیح دهد.

گفتم مقصود کدام دو شاعر است؟

گفت یعنی تصور می‌کنید بعد از این همه معاشرت و مبادلهٔ آرای ادبی من نتوانسته‌ام حدس بزنم به‌کدام یک از شعرای ایران ایمان داری؟

گفتم خیلی متشکر می‌شوم اگر از کنه تخیّلات من مرا مطلع بفرمایید گفت حافظ و فردوسی.

گفتم به چه دلیل؟

گفت به دلیل اینکه کتاب حافظ را مثل حرز جواد در سفر و حضر همراه داری و حتی تنها کتابی که هیچوقت در قفسهٔ کتابهای تو نیست و جزء اثاثیه خوابگاهت شده است دیوان خواجه است و به دلیل اینکه من و شما هردو می‌دانیم تنها شاعری که روح قومیّت را زنده کرده و با افسانه های خود مجد و عظمت گذشته را به خاطر فرزندان این مرز و بوم آورده و بالنتیجه روح مناعت و سربلندی و بزرگواری را که لازمهٔ استقلال ملتی است در ایران دمیده فردوسی است که بدون شبهه زنده کنندهٔ ایران و ناشر حکم و اخلاقیات فراوانی است که از افکار و آرای سایر گویندگان برای تقویت بنیهٔ اجتماعی مناسبتر است.

با این مزایایی که برای این دو شاعر قائل هستید آیا من نباید حدس بزنم که تردید شما مابین دو شاعر است؟ مگر عقیدهٔ ادبی شما تغییر کرده باشد.

گفتم اینها صحیح است ولی ایران سرزمین شعر است . همان‌طوری که یونان مهد پرورش فلاسفهٔ بزرگ و فلسطین عرصهٔ ظهور انبیا و هندوستان جایگاه متصوّفین ومرتاضین است ایران به شعرای بزرگی مانند رودکی ، عنصری ، ناصرخسرو ، خیام ، فردوسی ، سنایی ، مولوی ، سعدی معزی ، عطار ، فرخی سیستانی ، منوچهری ، نظامی ، حافظ ، مسعود سعد و صدها شعرای بزرگ دیگری که در مرتبهٔ دوم و سوم اینها قرار می‌گیرند مباهات دارد .

هریک از اینها مزایایی دارندکه نمی‌توان به طور مطلق میان آنها تفضیلی قائل شد . چه‌طور ممکن است انسان بدون تردید و به اتکای احساسات خود دو نفر را مطلقاً " بر سایرین ترجیح دهد ، کی می‌تواند بگوید فردوسی بهتر از سعدی شعر گفته‌است در صورتی‌که قطعا " از ساختن یک غزل به سبک غزلیات معجزه‌آسای شیخ ناتوان بوده‌است ؟ همچنان که سعدی از سرودن بیت شعری که دارای همان جلال و غرور و رفعت و حماسه‌ای باشد که از خلال کتاب جاویدان شاهنامه به چشم می‌زند عاجز بوده‌است ؟ کی می‌تواند بگوید عنصری بد شعر گفته اُست و حتی همان شاعر محبوب من و شما که "خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای" می‌گذارد نتوانسته است قصیده‌ای با همان استحکام و انسجامی که در قصاید عنصری دیده می‌شود بسراید ؟

ما چطور می‌توانیم مولوی و نظامی را نادیده انگاریم ؟

گفت مقصود چیست ؟

گفتم مقصود این است که مطلب به این سهولت نیست که شما فرض کرده‌اید و حالا که شما اینجا هستید خوب است قبل از این که یک رأی قاطع در این زمینه اظهار کنیم ، قدری با هم بحث نموده و موضوع را روشن تر کنیم تا ببینیم لقب بزرگترین شاعر ایران نصیب کدام یک از گویندگان می‌شود . . .



مآخذ

ارژنگ . غلامرضا ، حرف ربط (پیوند) ، سومین کنگره تحقیقات ایرانی ، جلد دوم ، تهران ۱۳۵۱ ، ص ۱۱۶ – ۷۸ ؛

باطنی . محمد رضا ، استعمال "که ، دیگه ، آخه ، ها " در فارسی گفتاری ، پژوهشنامهٔ فرهنگستان زبان ایران ، ۱ ، بهمن ۱۳۵۴ ، ص ۶۵ – ۴۹ ، نیز در محمد رضا باطنی ، چهار گفتار در بارهٔ زبان ، تهران ۲۵۳۵ ، ص ۱۱۴ – ۹۷ ؛

دهخدا . علی اکبر ، لغت نامه ؛

شفائی . احمد ، جملهٔ مرکب ، سخن ، بیست و دوم /۶ ، دی ۱۳۵۱ ، ص ۶۶۵ – ۶۵۴ ،

شفائی . احمد ، بیان علایق وابستگی در جملات مرکب وابستهٔ فارسی ، سخن ، بیست و دوم /۱۰ ، تیر ۱۳۵۲ ، ص ۱۰۹۶ – ۱۰۸۵ ، بیست و دوم / ۱۲ – ۱۱ ، شهریور و مهر ۱۳۵۲ ، ص ۱۲۰۱ – ۱۱۹۱ ، بیست و سوم /۱ ، آذر ۱۳۵۲ ، ص ۶۰ – ۴۶ ؛

شفائی . احمد ، انواع جملات مرکب وابسته در فارسی معاصر ، سخن ، بیست و سوم /۲ ، دی ۱۳۵۲ ، ص ۱۸۸ – ۱۸۰ ؛

شفائی . احمد ، جملات مرکب وابسته بافراکرد پیرو تعیینی در فارسی معاصر ، سخن ، بیست و سوم /۳ ، بهمن ۱۳۵۲ ، ص ۲۷۵ – ۲۶۸ ، بیست و سوم /۴ ، اسفند ۱۳۵۲ ، ۴۲۹ – ۴۲۴ ، بیست و سوم /۵ ، فروردین ۱۳۵۳ ، ۵۳۵ – ۵۲۹ ، بیست و سوم /۶ ، اردیبهشت ۱۳۵۳ ، ص ۶۴۷ – ۶۳۸ ، بیست و سوم /۷ ، خرداد ۱۳۵۳ ، ص ۷۷۷ – ۷۶۲ ؛

شفائی . احمد ، جملات مرکب وابسته بافراکرد پیرو متممی در فارسی معاصر ، سخن ، بیست و سوم /۸ ، تیر ۱۳۵۳ ، ص ۸۹۱ – ۸۷۴ ، بیست و سوم /۹ ، مرداد ۱۳۵۳ ، ص ۹۹۰ – ۹۷۹ ؛

صادقی . علی اشرف ، تحول افعال بیقاعدهٔ زبان فارسی ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد ، ششم /۴ ، زمستان ۱۳۴۹ ، ص ۸۰۱ – ۷۹۱ ؛

صادقی . علی اشرف ، اجاره نامچه ، قباله نامچه ، قصیچه ، . . . ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی [تهران] ، نوزدهم /۴ – ۳ ، ۱۳۵۱ ، ص ۱۵۰ – ۱۴۷ ؛

صادقی . علی اشرف ، استقلال نحوی و عناصر مستقل در جمله ، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز ، بیست و پنجم /۳ ، پاییز ۱۳۵۲ ، ص ۳۴۶ – ۳۲۷ ؛

صادقی علی اشرف ، در بارهٔ ترکیبات " ال "دار عربی در فارسی ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تهران ، بیست و یکم /۳ – ۲ ، آذر ۱۳۵۳ ، ص ۱۳۶ – ۱۲۹ ؛

صادقی . علی اشرف ، درباره بعضی پسوندهای نسبت درفارسی معاصر، جشن نامه محمد پروین گنابادی ، [تهران] ۱۳۵۴ ، ص [illegible] ؛

فرشیدورد ، خسرو ، عربی در فارسی ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۸ ؛

معین . محمد ، اسم مصدر ، حاصل مصدر ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۱ ؛

معین . محمد ، اضافه ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۱ ؛

Apor.E.,About the Modern Persian Suffix-āne, Acta Orient. Hung., XXIII/1,1970, p. 107-113;

Lazard. G.,Grammaire du persan contemporain , Paris 1957;

Lazard.G.,L'enclitique nominal-i en persan, Bulletin de la Societé de Linguistique de Paris,LXI /1,1966.p,249-264;

Sadeghi.A.A., L'indication des fonctions grammaticales en persan (thèse inédite), Paris 1967;

Shaki.M., A Study on Nominal Compoundsin Neo- Persian , Praha 1964;

Telegdi. S., Nature et fonction des périphrases verbales dites "verbes composés"en persan, Acta Orient. Hung., I, 1950-1,p.315-334;

Telegdi. S., Beiträge zur historischen Grammatik des Neupersischen, I. Über die Partikelkomposition im Neupersischen, Acta Linguist. Hung, V/1-2,p.67-183;

Telegdi.S.,Über einen Fall von struktureller Homonymie im persischen, Acta Linguist. Hung. XIV/3-4, 1964,p.237-261.



بها در تمام کشور ۴۰ ریال